

بازرسی شده
۶ - ۲۶

این کتاب تالیف
 از آقای شاهرخ شاهرخ
 علی شاهرخ شاهرخ
 شاهرخ شاهرخ
 شاهرخ شاهرخ

کتابخانه



کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

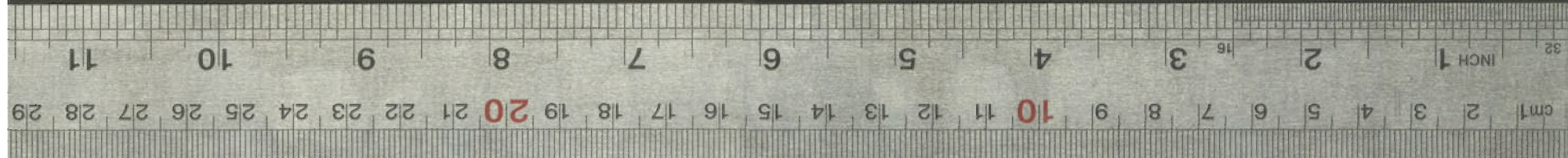
این کتاب
 از آقای شاهرخ شاهرخ
 شاهرخ شاهرخ
 شاهرخ شاهرخ
 شاهرخ شاهرخ



بازدید شد
 ۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	مؤلف	
موضوع	شماره ثبت کتاب	
۸۶۴۶	۵۷۴۹	۵۷۸۵۵
		۹۲۱۲

خطی و فهرست شده
 ۶۶۴۶





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين **وبعد** معروض مبارک
فانی علی نقی زحج رضا الهدی اعفی الله عنها که در کمالی بود که بخاطر افاضت و توفیق
معنی از لای سرای خفته و در دو کانت تحفه صانع را که هم عبادات و احیای ^{دوم} بگویم و مجمع
فراغت است بین الام و نایح عالمی و معراج عارف کاملست و غالبی از انفا از احادیث از علماء
ما قبل و بعد که در کشته برشته هرگز کشم و کم ترک الاولین و الاخرین و همانا از مصادق
و محبت کبریا و عدم اقبال اهلان در همک صوفی و بطلیل بود قادرین اوان سعادت
اقتزان که سندها رود و بیت و هفتاد و نه هجری است غم زیارت معنی از اخوان صفا
و صاحبان و الحان و محاسن و ذوق المجد و العلی که در دار الخلافه بودند و ابرار و شرف
قدما و مجدا و کیاسته را که هم صراحت و ریاسته من هو لفرع الفضل اصل و فروع
الفضل فرع قدیم شمسها العظمی و الاقبال و هی فی سحر بیتی الشرف و بد و فلاب لا
ولا فضل اولین و همدان کلف روع الرفع اذا فتن و البصیر اذا فتن القریب

فی الاشارة و العید عن الاشارة باذله العطف و اللطف و اللین و صاحب المجد فی الت
و العان قوام الشریعة النبویة و نظام الطریقه الموصوفیه علمها و الحیا الاصل سلام و
معرب الحضره العلیه میرزا محمد یوسف التهریب توفی المملا لاسلام الله غفره و اقباله
و حقه ثابت که لا یوقض و مر ظهور ساطع الذور الحضره با شد بظنها مد کلا
محض مراله که عزات مطالعه جمال علیم المثالان بیکانه که هر چه کمال شود مبتدا
اسمه که بر هم ارفعان برای حضرت یوسف علی بنی و آله و علیه سلام بر و ندا مسید که
نظر کیمیا اثر کشت طایبان راه خدا و سالکان طریقه اهتدایاری انمه هدی علمها
الحیة و النقاء انان بهی صند که در دین بهین مناسبت معنی و با و ابرار الهیات فی
کشف اسرار الصاوغ و مرتب کردید باب و هر بابی بجهت عنوان و معانی فی الای
وصلى الله على محمد وآله الطاهرين انما که معصود اصلی از انیش و ارسال رسل
و انزال کتب و تاسیس قوانین شریعه و رسانیدن عبادات بمقام حج و توحید
توحید را کلیه پنج مقام است **اول** توحید اناری **دوم** توحید انالی **سوم** توحید
اسمی **چهارم** توحید صفاتی **پنجم** توحید ذاتی که اشاره است باین پنج مقام هاء هو و هاء
اه که بحیث تفصیل بعد التفصیل هر یک متعلق بیک نوعت النجاء علیهم الاف القیة و الثبات
اکبر همه معصومان سلام الله علیهم اجمعین همیش جمیع مقامات باشند و این مقام
که معروض آمد بحج طایفه تفصیلی است از قبل نسبت دادن هر یک از صفات و وصول حتم
و علم و امثال انجا هر یک از ایشان علم کمال و بیورد مبارکه توحید بهین اعتبار متمم
بر پنج عنوان باین بیان کردید و در هر یک از د و مورد معونی که استعاده باید داشت
شطان داعی بشر پنج عنوان در این باب مقرر گشت و حضرت تم که باین سبب میفرماید

الحديث واكر كونه نظرا في هراسان ثم لما بقيت بايديها انت كحركة وسكوني كذا
بعضي دون بعضي لشد ما حق في ان عبادت جامعة است وخرج من ذوا افراد مخرج
ان انهم حله بركا ريت **مصراع** هر كس از باني هفت حملت كويد
اكر چه
در باها بوج زدن باشد و با دها بود بدن و برك در هفتا بدن و در قصه است
بسر و چنگ زدن با كل و كياه بر بدن و مرغان هر كدام بوج چنگدن باله چاه از كره
و ضاجات و شج بده داران ناموس حرم با سلسله حرم و زياد و هامي و نافي و نوري
ناحرم و از اين عبارت تزيين مضمرها و از ضعف يقين ببدن كره مست حجابي كره
چون كند كي طرف مشغول بآن كند هر كه با باشد بسند فتح باب او و هر چه بنيد
افتاب بخاطر بايد آورد و قدر را كه عار يا عار عليه الرحمه و غيرا ياد كود و در حد
امير المؤمنين سالم الله عليه بعضي را في رقيم و را هي تا قوس بنزد حضرت سالم
عليه و فرمود ايا مستيد اكر چه مي كويد تا قوس عرض كردم اي مولاي من چي چه خواهد
فرمود كه مثلي از براي دنيا و خليا و بيزد و مي كويد لا اله الا الله حقا حقا صد فاصدا
الدينا فاعرفنا و استغفنا و استغفنا باني الدنيا مهال مهال باني اهل الدنيا
خاوا الدنيا مهال مهال رفقنا المولى صلي الله عليه و آله حقا حقا صد فاصدا يا مولاي ان
الدينا فاعرفنا و استغفنا ما من يوم يمضي عنا الا و من منا كذا السنه و من
قدما فاعرفنا الا اذا مضى في فراديه را هب رقيم و كهم بن تا قوس خود را كفت تو مسلما
نرا با تا قوس چي كاست كهم مي فرمايم بنو ستر اياي شرف بزدن تا قوس كرد و آنچه
تا قوس چي كفت من بيان مي كردم پس ناگاه راهب ليحكه افتاد و سلمان شد و كفت من
من نوشته بخط حضرت علي بن ابي طالب و اله و علي كبره كه خداوند بخواند بركا

انكفت در امين رسول ق و وزير اوي و اندا چي را تا قوس مي كويد الحديث و
اعرف قرب باني صفون را روايت كرده كه با حضرت شجاي مبرق در حيره و باني
رسيدم كه تا قوس بنزد پس حضرت فرمود كه اي حارثي ذاتي كه چه مي كويد باني تا قوس
عرض كردم خدا و رسول و اين هم رسول ق اعلم است بن فرمود مثلي از براي دنيا و خليا
او مي ياد و مي كويد لا اله الا الله حقا حقا صد فاصدا ان الدنيا فاعرفنا و استغفنا
و استغفنا و استغفنا باني الدنيا مهال مهال باني الدنيا فاعرفنا و استغفنا
تقني الدنيا فاعرفنا ما من يوم يمضي عنا الا و من منا كذا السنه و من
دارا يعني انسان را ما فرطنا الا و قد شاورنا و اخبرنا حارثي كويد كه بعد از آنكه
باني ان كلماتا تفر كردم عرض كردم را و به سغيري كه كه بنو جبر و ادان را كهم بن
كه با من است الحاصل ان باني ايمان او و با زبان شطرا شكر خدا مي سر ايد هر چه
جلا بي زبان هر چه را و برك و شياخها مي ستايد شكر و تسبيح خدا كه برود اصل ما را
وذا العطا تا درت استغفنا و استغفنا و استغفنا و استغفنا و استغفنا و استغفنا
كمن مكر و اشكا و صبح تسبيح و فكر و وجود است و استغفنا و استغفنا و استغفنا و استغفنا
و اني هدايه استغفنا بالله الصاوة و انما لكبيره الاعلى الخاقين ان اهل بيت عليهم
دار است كه مقصود از صغير و والدارت و انصاوة حضرت امير المؤمنين ق و چنين
در حديثي حضرت امير ميفرمايد و استغفنا و استغفنا و استغفنا و استغفنا و استغفنا
الصاوة و هي مع م تبين قيام حضرت رسول ق بنياد و در معراج سير حضرت امير
در عتاي و ايام ولايتي حضرت امير ق كه سر سراط خود سغير با شند باني تفصيل كود
الحضرة و هم و قايي ك از معراج حضرت ظهور و رسيدن است من المبر الى الختم همه

ولايت حضرت مايرج بوده است و از هر عالمي دعواي اين معنى بزياني و عياني ميراث
دارد شك است كه هي ميخيزايد كه هر ملكي از اهل ملك رسيدم قتال على تم واديدم
ميفرمايد سر سر بسته كه درايه وافي هدايه فادحي على عبد ما اوى پرده خفا كند
شك است نبود الا و كذا بيان مولى تم و كاهي حى فرمايد كه در مقام تابش بران اواز
صدائى كه از جانب رب العزة حى رسيد عليه السلام على تم بوجد و كاهي انكبه و سنى كارت
برده بپوش آمد و باطن شير مرغ خورده دست على تم بود و در حديثى مى فرمايد كه
ان استبدى حركت ان حضرت تم و الله و سلم تا آخر پوستان حضرت تم ناظر على تم بود
و على سلم الله عليه ناظر بان حضرت تم و شهب بيت كه ولايت ان حضرت معروف
سموات و ارض است معنى تامى علويين و خليين مباحثه در حديث طارقات بعد
ان فقر انكبه كه قالوا بهي تحفظ الغفر و قد بين الامور هي فقد و الايام و بعض
قال امام هو الشئ الظاهر على العباد بالافان قال شاله الامايق و الاصبالي ان قال
فهم و اس دايرة الايمان و قلب الوجود و سماء الجود و شرف الوجود و صفى شمس
و نور قمر و اصل الغفر و المجد و صلبه و معناه و صباه قال امام هو السراج الراجح و السيل
و المساج و الماء الطاهر و البحر العجاج الى ان قال تم و هل يصف او يصف و يعلم او يعلم
ما يدرك او يغيب شان من هو بقطه الكائنات و قلب الدارات و سر الملكات و سماع
الكبرياء و شرف الارض و السماء الى ان قال تم و كيف هم النور الاول و الكلمة العليل و سيرة
العباد و الوعدانية الكبرياء الذى اعرض عن همامى اوبر و قولى و حجاب ابر الاعمظم
ان قال تم لانهم معدن الشرايع معنى التاويل و خاصه لرب الجليل و موهب الامين حليل
صفات الله و صفاته و سر كلمة حقبة القوة و معدن القوة غير المتناهية و معنى الاله

الاله لانه يحكم السال الى ان قال تم منهم سرقة الخزون و اوليا المقرب و امر تان
الكاف و النوفه لا بل هم الكاف و النوف الى ان قال تم انهم مكنى على الاجار على
او واق الاجار و على اخيه الاطيار و على ابواب الجنة و النار و على العرش و الاملاك
و على اخيه الاملاك و على حب الجلال و سرارات الغر و الجلال باسمهم تسبح الاطيار و تستغفر
لستهم الخيرات في الحج الحار و ان الله المخلوق خالق الا و اخذ عليهم الاقربا و الويل
والولاية للذرية الزكية و البراءة من اعدائهم و ان العرش لم تستقر حتى كت عليه
لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله ان ابن عباس حرويت كرم كويد روى
و رعدت رسول جلالهم يوم ناكاه على بن ابي طالب و دار و شاپس رسول خدايم
فرو و حجابك كى خدا خلق كرم او ايش ايندش مجهول رسال پس عرض كردم بآيد
الله ايا سر ايش ان پسر بوده پس فرمود كه بل بى رضى كى خدا خلق كرم و على با ان نور
و اعد ايش از خلق آدم ميان مدت بعد قمت نمود او را بدو نصف بعد خلق كرم
تمامي اشيا را از نور من و نور على بعد ما روى بن عرش قرار داد پس تسبيح كردم پس تسبيح
كردند ملائكة و قبايل نو دم پس قبايل نو دم دعا لك و تكبير نو دم پس تكبير نو دم
ايتان پس هر كس تسبيح كوي با خدا و تكبير نو دم ايش بدستى كرم اين از تعليم من و تعليم على
است اين است كه در يارب جامعة و ادوات كه ذكر كرم في الذالك و ايام كرم في الا
واحدا كرم في الاحياء و ارواحكم في الارواح و انفسكم في النفوس و انا و كم في الانوار
مبور كرم في القبر الى ان قال تم ان ذكر كرم كنتم اوله و اخره و اصله و فرع و معدن و
ما و ريه و مناه **مريد** و مناه و نقل حقيقت محمد و محمد صلى الله عليه و
اصل و صيد و جميع حقايق كونه است و تاى كائنات فروع و اشعه و اصله و اشباح

حذري هتد ازان حقيقت مثل صور قائمه در صورت ان ذى الصورة چنانكه حضرت
 و تمام در حدیثی که از ان صاحب میفرماید و با اعتباری بعد از تجلی و عکس العکس
 النور اختلاف بینشان بهم میرسد و نور و اری عکس از عکس عکس و در العکس انرا
 در کمال صغ و اخفا ظاهر بود و با اعتباری که اگر شبیه نفسانی در برابر او
 بکشی و شبیه زردی است او و شبیه کبودی عکس شبیه زرد و باین روشنی
 سبز و در اوری شبیه کبودی و تجلی شود بل فرقی که در این باب با صور منکسر
 مران است این است که ان صاحب و مرتبه اختیار عکس در انصاف صورتی می باشد و این
 معنی است حقیقت محمدیه در ان یا کوین که با کلام و الاختیارات حضرت امیر
 هم در شرح حقیقت بری که میفرماید نور و شرف من صبح الازل علی هیاکل التوحید
 انان این است که در کلام نور و شرف من صبح و از زده حرف مبارک که ان نور
 تقی علی اثنتی عشر علیهم السلام و این در کلام مبارک که بلوغ علی هیاکل و هم چنین
 کلام مبارک که التوحید انان و اشارات عجب به بنده و بساط حریفه و سطر عذری
 در این کلام مبارک که در چهار زبان دیگر از حضرت در شرح حقیقت بر حجت الخبا و حقا
 معصوم و دوازده امام علیهم السلام است که این مختصر بحال ذکر انصافیت و در کتاب
 اثبات الائمة معروض داشته ایم و در حدیث منقولی که مفصل علیه السلام روایت
 کرده از حضرت است که در اوست بعد از صفات شریفه چنانکه با مفصل ان ظهور الازل
 خلقه عجب لا یعلم ذلك الا عالم خیر طان الذات لا یقال لها فرد لا تفهمه غیره کل فرد
 شأن من غیر فکر و کلام اطهار المشیة و ضائق المشیة للشیة و هالک الم و الشیة فاشرف من
 نور و اذ ان نور و شغافانی لا یثبت له الا نور و هالک انصافه فاطهر نور الصفاء لکن شیطان

فیلوج

منه و اظهر الصفاء ظلها فاقام صورة الوجود بنفس الصفاء و اظلم و جعل النور باطنه
 و الذات منه مبداها و کلام الایم فی حدیثی که از ان صاحب میفرماید و با اعتباری بعد از تجلی و عکس العکس
 النور اختلاف بینشان بهم میرسد و نور و اری عکس از عکس عکس و در العکس انرا
 در کمال صغ و اخفا ظاهر بود و با اعتباری که اگر شبیه نفسانی در برابر او
 بکشی و شبیه زردی است او و شبیه کبودی عکس شبیه زرد و باین روشنی
 سبز و در اوری شبیه کبودی و تجلی شود بل فرقی که در این باب با صور منکسر
 مران است این است که ان صاحب و مرتبه اختیار عکس در انصاف صورتی می باشد و این
 معنی است حقیقت محمدیه در ان یا کوین که با کلام و الاختیارات حضرت امیر
 هم در شرح حقیقت بری که میفرماید نور و شرف من صبح الازل علی هیاکل التوحید
 انان این است که در کلام نور و شرف من صبح و از زده حرف مبارک که ان نور
 تقی علی اثنتی عشر علیهم السلام و این در کلام مبارک که بلوغ علی هیاکل و هم چنین
 کلام مبارک که التوحید انان و اشارات عجب به بنده و بساط حریفه و سطر عذری
 در این کلام مبارک که در چهار زبان دیگر از حضرت در شرح حقیقت بر حجت الخبا و حقا
 معصوم و دوازده امام علیهم السلام است که این مختصر بحال ذکر انصافیت و در کتاب
 اثبات الائمة معروض داشته ایم و در حدیث منقولی که مفصل علیه السلام روایت
 کرده از حضرت است که در اوست بعد از صفات شریفه چنانکه با مفصل ان ظهور الازل
 خلقه عجب لا یعلم ذلك الا عالم خیر طان الذات لا یقال لها فرد لا تفهمه غیره کل فرد
 شأن من غیر فکر و کلام اطهار المشیة و ضائق المشیة للشیة و هالک الم و الشیة فاشرف من
 نور و اذ ان نور و شغافانی لا یثبت له الا نور و هالک انصافه فاطهر نور الصفاء لکن شیطان

الذات فذلك سمي نفسا ولا جلد ذلك قوله ثم ولقد رآه الله نفسه وانما هذا ثم ان
يحمل حمله ثم مصوغا كان الذات محله ثم هذا الكثرة الصراح واعلم يا مفضل انه
ليس بين الاحد والواحد الا كما بين الحركة والسكون او بين الكاف والنون لا يفتل
منه الذات قائمة بذاتها وهو قوله ثم لم تر الى ربك كيف ماط الطلل ولو انما الجبل
ساكن انتم جعلنا الشجر عليه دليلا لمن كان فيه من الذات الصورة الا ترى كيف
والظلال هي التي لا تتغير في تقديم الدهور ولا فيها الحوادث من الان زمان فظاهر
صورة الا ترى كيف وباطنه العنوة وطلعا الصورة هي التي وفاعلة المفعول
وان لم يكن وطلة كل طلة لا بعد ما سر ولا يعلم ما هو الا هو ويحس يعلم يا مفضل ان
الصورة الانسية التي كانت ظاهرة امامه بالحق في حجب لا يرى له تلك كماله الباطن
ولا الباري سواها وهي موثباتا والحادا وحيانا وبصيا لا هي هو ولا ولا حجابا
اخصا ولا احاطة قال قلت يا مولى رضى شها فقلت من صفك وصفك ما
خصصته قال يا مفضل سل عما احت قلت يا مولى ثلاث الصور التي رأت على المنابر
نادعو من ذاتها الى ذاتها بالعبودية ومعنى بالالهوتية قلت لي انها التي كبر الله
ولا الباري غيرها فكيف العلم بحقيقته هذا البطل قال يا مفضل ثلاث صور في النور
مقتضى الظهور والنزول والبار ومعدن الاشياء حجب بها عنه وذلك منها الى الله
ولا هو غير ما ينجى بالنور ظاهرا ليحجب كل رايه حب معرفته وبنا الى مقدار طاعة منهم
من يراه قربا ومنهم يراه بعيدا يا مفضل ان الصور نور من نور ومعدن قد يراه
مولا كرهته لمن يراه نور وعذات على من يحجب وانكر ليس وراه فهاهنا ولا غاية
يا مولى فالواحد الذي هو حجاب فقال هو الواحد الذي هو حجابا وهو حجابا وصفات

قلت يا مولى صلى الله عليه وسلم يا مولى المعنى وصف اسم فقال ثم لم تسمع الى قوله ظاهر
انما هو وباطنه في لا يترك قلت يا مولى في باطن الميم فقال ثم نور الذات وهو
الكون وصباح لخلق ويكون لكل مخاوف ومقتل بالذوق ومقتل المشاهدة الظاهر ان
بعد قريب وان نأى فحب وهو الواحد الذي ابتداء الاحد من كون والا حجابا يجل
في هذا الواحد اصل الاعداد واليه مودها وهو المكوف للحديث اي من غير ان يجل
يجب عبادته شكله وارزاقه برزوقه فله فاده ليس بهوش باش ودرود هو ان
حق يكونش ومعافاة است كحق اي درود دهوش جان كم فتادان بنيه اندر
جان تاكني منهم ان معافا شرا تاكني اورا درود وفاشرا حضرتهم سلام اميرهم
قلنا انك شرع مع باين بايات بغير ما يمدى مفضل عليه الرحمة تاكيد بباري باو حجابا
كبحاش لا درست جمع كند وخالش برتبان لوق بالانك مفضل عليه الرحمة لكي ان
خواص متعبان ان حضرتات وان عليه صالحان اسلمه لشره صلا على بدل مفضل
است ومغير ما يمدى مفضل ما صاحب مفضل مفضل على اللسان ان يترجم عنه
تأويلها وما يعرف متعافا صاحب درايهم بنا ومعرضهم لنا وعباد صالح حجابا
مغير ما يمدى مفضل ما يمدى اليك ولطيف معين عليك وتوفى ربك واسمع ولى فقد است
عن بيان عظيم وحق يقين وسالقي منه مؤلا تقيلا وهو الذي صلى في معرفه خالق
كثير الامن رحم ربك انه هو الحق والرحيم وما انبأه الباقر عليه السلام الحاجر من الرضا
الذي يخفى عن سائر العالم الا عن صفوة المختارين والبلقاء المستحقين الذين اخلصوا
واختصوا واستندوا الحق بما عاينوا وصدقوا بما عاينوا وكثرة الشرايق في السند
تتمدوا بالمعروف هم يمدون انه الحق ولا اله الا هو مفضل لطيف وسر هذا العلم غامض

است

صادق

همه را تا آنگاه ایستادند که از فرموده و اطاعت جمیع احکام الهیه نشناختند
عین معاشرت و محال با خالق و کتاب مجید و استعالات بر سر و شر احقر از ایشان
نشد و عاقبت در انجمن سقا می نشستند که العارف شخصه مع الحاق و قلبه مع الله
لوحی قلبه مع اسطره عین ذات شفا الیه و از احادیث و آیات وارده در این باب
معه می خواندند و سخن از مقام خود می بردی و رو و کفایت می کردند و هوشندان با درایت
ایه و نه هدایه رجالا با هم و کفایت می کردند و هوشندان با درایت ابر و نه هدایه
رجالا با هم نهان و بی معنی و کلام و آیه و نه هدایه و بی اخلاق و بی عمل
و نه ایالات و بی الاشیاء ^{بفکرین} الذین یزعمون الله فیما وصفوا و علی جوفهم و
فی خافهم و انهم صنادید مقلدین و انهم صنادید مقلدین و انهم صنادید مقلدین
که از این دو را حضرت رسول م در پیش معراج و الهی کل الهی که با آنکه معراج از حضرت
شما و اعتقاد نظر را ادا فرمود و نکند این آثار الهی می آید و موافق اخبار حریف
الحضرت م بر این گفته و معراج شریف و ما شد چون بدین طبع رسید با
الهی فرموده اند ما را ادا فرمود پس سوار شد و عتدی راه طی نموده نیز با هر چه در دو
فرود آمد و در طور سینه ناری ادا فرمود بان سوار شد و عتدی راه رفت تا مایل
حضرت علی علی بنی و الله علیه السلام که در آنجا رسید با هر چه در دو
آمد و ناری ادا فرمود تا آنکه به بیت المقدس رسید و بر اقامت در آنجا شد
بنی بر این علیه السلام چهار پادشاه و از اینها یکی پادشاه اندلس و یکی پادشاه
علیه السلام در جانب راست حضرت م بود و از اینها یکی پادشاه اندلس و یکی پادشاه
ادان و اقامه گفت و آن حضرت را پیش داشته همه بنی بر این م در وقت آن حضرت م

صف کشیدند و نماز کردند و بر سر می نشستند و صوفی فرمود و چون با میان او رسید
ملک آن همان از جلای افراط شد با طایفه ای که می نشستند و گفتند بوج و قریب
و او را ملائکه و اربع و گفتند چه بسیار ایشان بود و با با نوار جلاله و عتدی
پس بر سر گفت الله اکبر الله اکبر پس ملائکه را که می نشستند و درهای ایمن کوفه شد
ملک جمع شدند و از حضرت م و بر او سلام کردند و احوال حضرت م را جویا شدند
گفتند آنچه گفتند و از اخبار م موده با میان دوم رسید ملک آن ایمن از طایفه
ایمان که در پیشگاه افتادند و گفتند بوج و بنادوب الملائکه و اربع پس بر سر گفت
ایستادن لا اله الا الله گفت ملک بعد از شنیدن آن صدا جمع شدند و در حق حضرت م
م گفتند آنچه گفتند تا آنکه با میان م رسید و طبع شد اعظم از آنچه در آن ایمن از طایفه
واقع شده بود پس بر سر گفت و با درایستادن حضرت م گفت و بیست تا و ایستادن
ممود و از این خود بد و چون با میان م رسید ملک آن ایمن از طایفه که گفتند و صدا
اهت از ایشان با کوشش سوار حضرت م می رسید که گویا در سینه های ایشان بجهت
و جبرئیل دو صد و سی علی الصلوة گفت و دو صد و سی علی الصلوة گفت و دو صد و سی
که بیکدیگر می فرمودند و حضرت م بر پای می ایستاد و بر سر گفت و دو صد و سی
و دو صد و سی گفت و دو صد و سی گفت و دو صد و سی گفت و دو صد و سی گفت
گفتند آنچه گفتند پس حضرت م شکر افرا و بامر م پروردگار م بر سر داشت پس در
ایستاد و درین شب و چهار پادشاه و از اینها یکی پادشاه اندلس و یکی پادشاه
نظر کرد و از آنکه در این بیت المعمور بود انگاه و دیگر از اینها یکی پادشاه
پس با هر چه در دو کار مال اب و صنایع ساخت پس خطاب رسید که با هر چه در دو کار مال اب و صنایع ساخت

کارها

کن که در مقام ابدت و بعدد حجابهای من مراد بزرگ یادکن و ابرار بزرگ و باین مشتمل
که افتتاح نماز بهفت اهر بزرگ کند و بر آن هفت کلمه هفت حجاب است و هر حجاب یک
صلی الله علیه و آله این اهر بزرگ است که باطنی و بیرونی و حجاب اولی و بیرونی و حجاب
اند و بیاهای نور و بیضی و سید و چون در تکلیف است و حجاب دوم و بیضی و بیرونی
دو دیگر از بیاهای نور و سید و چون در تکلیف است و حجاب ششم و بیضی و بیرونی
و دیگر از بیاهای نور و سید و باین هفت مقصود شد که سه تکبیر افتتاح را پس بگویند و
چنانند پس دو تکبیر دیگر بگویند و دعای توحید را بخوانند چنانچه حضرت رسول م باران
و اقامه و هفت تکبیر افتتاح هفت امان و هفت حجاب عظمت و حال الهی برود بمقام قرب
و مخاطبه کردم ذو الجلال و سید عالم م و فرمود که نماز معراج مؤمنانست و مؤمن کامل ازین
چنین کند و تکبیر هفتم گانه را بگوید چنانکه میان او و حضرت خوات مرثیه و کرد و
مقام قرب و خطا و اجتناب بر او باب میرسد پس خطاب رسید که اکنون که بمقام
و مواصلت رسیدی پس نام بیاور حضرت گفت لبسم الله الرحمن الرحیم و باین
در اول سور لبسم الله صغر شد پس خطاب و شد که مرا حمد کن گفت الحمد لله رب
العالمین و در خطا هر چه گفت شکر حق تم گفت بار دیگر مرا نام بیاور چون از خود چیزی خوا
گشتان پندی پس بار دیگر گفت الرحمن الرحیم تا آنکه باهام خلایق و سور حمد تمام کرد
و چون و الاصل این گفت در خطا هر چه گفت الحمد لله رب العالمین شکر این خطاب رسید
که باینچنین قرآن افطع کردی محمد بن باقر دیگر بیاور کن پس بار دیگر نام مرا یاد کن پس بار دیگر
گفت لبسم الله الرحمن الرحیم و باین سبب در اول سور نیز لبسم الله صغر آمد پس بدار رسید
سور قل هو الله احد انجان چنانچه بر تو فرستاده ام که آن سور مشتمل بر هفت

وصفت من و نسبت من با خدا و آن چنین سور تو چند را خواندم بدان فرمود که مرا خط من
تم شود در دست و زانوهای حق و بکنایه و بیرونش من فضل کن چون چنین کردم نزدی
از انوار عظمت تو " و مشاهده کردم که مدهوش شدم و باهام الهی گفتم سبحان ربی
العظیم و مجلس چنینی ذکر را خواندم آنکه بحال خود با من آمدم و دهشت نفس من تسکین
تا آنکه باهام عداقت مرتبه این ذکر را خواندم تا بحال خود با من آمدم و باین سبب مقصود شد
که این ذکر کوخ در کوخ مکرر خوانده شود پس خداوند اندک که سر بر دار چون سر از کوخ
برداشت صلائی ملکه داشتند که تسبیح و تهلیل و تهلیل حق می کردند پس کفم سبع الله
حمد و چون نظر جانب بالا کردم و نور عظیمی از نور اول مشاهده کردم که مرغ عقلم
بروان کرد و هفتم از اول زیاد شد پس از دهشت الحال تن ملک ذوالجلال انصاف
و دوی بر زمین نازل نهادم و برای علو این مشاهده کرده بودم باهام خداوند اعلی
مرتبه کفتم سبحان ربی الاعلی و مرتبه که این ذکر را میگویم و در دهشت
حق و کفر مباهات تا آنکه از حالت حیرت با من آمدم و بکار معرفت حق فایز شدم پس سران حد
برداشتم و ششم تا از اذان دهشت و کلماتی انوار عظمت استماع حاصل شود پس باهام
بار دیگر باینجانب بالا نظر کردم و نور و از انوار دیگر دیدم و مشاهده کردم و با او که
نور و خداوند فقار حیدر انعام و باین هفت مرتبه سبحان ربی الاعلی و شکر کفتم و چون
قابلیت مشاهده انوار را از خود شکار دیگر بر داشته و از آن ششم و بیوهان از این
پس باین سبب دو سجده مقرر شد و شش سجده از دو سجده سست شد پس برخواست
و بار دیگر سجده پروردگار عز و جبر بر سر سجده ایستادم و عقلم بدار کردم که بار دیگر سور حمد
بخوان چون خواندم نماز رسید که سور انما انزلناه فی لیل القدر انزلناه که مشتمل بر

تو اهل بیت تو با روز قیامت پس با من و بیکدیگر و میجویم کردیم چنانچه در کفایت و انجای
آورده بودم و چون خواستم بر خیزم حقیقت مرا بداند که با محمد یا دیگر کسی نهای مرا برخیزد
نام مرا بر لب باهام حقیقت گفتسم بسم الله و یا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و چون شهادتین گفتیم حق بگویم که صلوات فرست بر خود و اهل بیت خود گفتیم صلوات
علی و علی اهل بیت پس چنانچه صلوات فرستاد بر خود و چون نظر کردم
ملک که در خارج پیران من را دیدم که در عقب صف کشیدند از این حقیقت مرا بداند که
سلام کن بر ایشان گفتیم السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس حقیقت فرمود که با محمد
علیه و آله من سلام و رحمت و برکات توئی و اما من بعد از آن تو پس چنانچه از آن
که چنانچه چنانچه گفتیم و اول سوره که من بعد از قل هو الله احد شنیدم سوره انا
انزلناه بود و چون نماز صبح در وقت بود باین سبب در وقت اول نشستم و در وقت
باین سبب باین نماز ظهر بود و اول نماز عصر بود که بران حضرت من واجب شد و مواضع حضرت
حضرت من منصف ما بود که اول نماز که حقیقت در صبح بران حضرت من واجب کرد نماز ظهر
جمع بود و ظنم که باین حضرت من که که با و افتاد که انداخته از امر خود که در آن زمان
چنانکه نصیحت او بر من ظاهر کرده پس نماز عصر را بر او واجب فرمود و احدی از ملائکه
با و من فرمود و امر کرد که آهسته چنانچه از آن احدی است سر او بود که در آن نماز
و بعضی را واجب کرد پس و چون نزد من رسید چنانکه از من واجب کرد و امر فرمود
که با مردم نماز صبح را بر او فرستاد و باینکه باینکه نصیحت او بر مردم ظاهر کرد و چنانچه
بر من ظاهر شد و اینکه ذکر تسبیح در وقت نماز بهتر از غیر آن عمل است بافتن آن
که بر حضرت رسول من در وقت آخر توئی از آن تو از عظمی جلاله کرد که آن حضرت را

دلش میخواست که در وقت سجده و الحمد لله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
تسبیح اعتدال انفراد شد و مواضع حدیثی دیگر چنانکه در هر زمانی و فصلی از آن
را میگفت تا ما اسان لغتم رسید انما اذان و اتمام کرد و مطابق حدیثی دیگر چون حضرت
با من پروردگار محمد اول رفت و ذکر محمد را گفت خطا رسید که در وقت بنشیند
چون در وقت نشاند جلالت پروردگار خود را باینکه داود و داود پروردگار خود را
محمد رفت پس حقیقت فرمود که سر در و در وقت باین وقت باین حدیث
مواضع اخبار و تحقیق حکما و عرفای در فی الاخبار امهات عوالم مقسم بهشت
قسم میشود و بنیاست هر عالمی اسمی را گویند چنانکه مثلاً در عوالم املاک هفت
است و هفت کوه بسیار و در زمین طبقات آبها هفت پیر است که در طبقات
بوده اند در عالم سیر و سلاول الطوار سبعه قله است و هفت کانه که انسان
در احادیث گذشت و در عوالم ایجاد هفت طراز است که امام من منصف ما بود که هیچ
بوجود نمی آید مگر بهشت که علم و صفت و اراده است تا کتاب و هم چنانکه هفت عالم
حجب ظاهر ظاهر تا کتاب و هم چنانکه هفت عالم حجب ظاهر ظاهر تا ملکیت هم چنین از
اول تا اعیان است و هفت عالم شمرده اند از اول عالم و ذات دوم عالم صاحب ترا
سیم عالم جسم چهارم عالم ملک و بنویسم عالم پنجم عالم ششم عالم حقیقت هفتم عالم حجب
تا ذات که انسان را که افضل و اتم و اکمل مخلوقات است و منظور نظر اولت گذر این
هفت عالم میشود و حجب بر آنکه بر آنکه عالم واقع در حق و قول است تا رسید تا عالم
و بنویس که در وسط اعیان سبع است و لهذا عمل تکلیف و دارا فامه تو امین شرعیست
و سه عالم بعد از اعیان ملک و بنویس واقع در حق صعودات و با اعتبار آنکه شرح

على صا دعها السلام مطابوات بانظام كيانى بل ويزيح اخالف هذا الذي هو
تام نميرسلنا انك بحسب عوالم تكلفى شرفى ميرجى اقله سبعه مذكره وانه
وهو راكبي كند ويكي از جادات جامع جميع عوالم باعتبار ذناته جامعيت والبر او على ان
لانم بود و اين چنين جانت ناز است كه هر كاه عبادا كند او را و با طريقت عبادت
وسندى لانم هر يكى را اقله سبعه نوده و با محنت نوده و اندك ناز معراج مؤمنست
اول اين عبادت باعتبار اى از ايمان تا اخر سلام است كه اذان متعلق با اقليم اول
خواهد بود كه اقليم دنياست و سلام متعلق با اقليم هفتگى اقليم جنت باشد و با صناد
چون بحسب نكوتى به اقليم ازا اقليم سبعه را على نوده و يعقوب بن نزل الم ملك با اقليم
چهارم كه ملك اقليم دينوى باشد كه وسط اقليم است و از اين اقليم مكلفات كه بطور
علم تشريف و تكليف و يعقوب صعد و نازل و در اقليم ديگر را على كند با اين اعتبار
فان بر اى على كند با اين سه اقليم برقرار خواهد بود و دليل بر اينكه استلزام اذان ملك
در اول است حديثى است كه روايت مي شود بايد او حضرت امام موسي كاسم ان حضرت امام
عليه السلام قال كما هو في المحل ان صعد المؤمن في النار فقال الله اكبر الله اكبر
فبكى امير المؤمنين ثم على بن ابي طالب و بكى لكانه فلما فرغ المؤمن قال الله ان الله
ما يقول المؤمن فلما الله و رسول و رقيب اعلم قال لو تعلمون ما يقول لفتحكم قلوبكم
و ليكنتم كثير و يقول الله اكبر معان كثير منها ان قل للمؤمن الله اكبر مع على و غيره
و از اينه و از اينه و علمه و حق و قد ندره و علمه و كبره و وجوده و عطاءه و كبريائه و
قال المؤمن الله اكبر فانه يقول الله الذي لا يخلق و الامر و يشيه كان الناس و من كل شئ
الخلق و اليه يرجع الخلق و هو الاول قبل كل شئ لم يزل و لا اخر بعد كل شئ لا يزال و انظروا

لا يزال و انظروا من كل شئ لا يدرك و هو الباطن و من كل شئ لا يخاف و هو الباقي و كل شئ و منه
فان و المعنى الثاني الله اكبر اعني اعلم من كل شئ علمهم بما كان و يكون قبل ان يكون و انما
الله اكبر اى البقا و على كل شئ تعيد و على ما نشاء انقوى لصدقه و المستند و على خلقه
القدر و الذاته قدره و خاتمه على الاشياء كلها اذا خلقها ازا فاما يقول له كفى كونك
الاربع الله اكبر على من خلقه و كبره و علمه و كانه لا يعلم و يصح كانه لا يرى و لا يدرك كانه لا
يعصى ولا يعجز بالحق و به كرامه و خفا صلا و الوجه الاخر في معنى الله اكبر اى الجواد جبر
العطاء كرم العفال و الوجه الاخر الله اكبر مفيد نقي كعبه كانه يقول الله جل من ان
يدرك الوصفون قدر صفته التي هو موصوف به و لنا ايضا الوصفون على قدر
لا على قدر عظمتهم و الله تعالى اعلان يدرك الوصفون صفته علوا اكبر و الوجه
الاخر الله اكبر كانه يقول الله اعلى و اجل و هو الغنى عبادا لاحاطة به الى اعمال خلقه
و اما قوله استدان لا اله الا الله فاعلم بان التخاذ لا يجوز الا بمعرفه من القلب كانه
اعلم انه لا معبود الا الله من جعل و ان كل معبود باطل سوى الله عز وجل و اقر بلساني بانى
قلبي العلم بانه لا اله الا الله و استدان بانه لا مطاع من الله الا اليه و لا مطاع من سواه و قد
وضعت كل ذي فتنه الا بالله و في ذلك الثانية استدان لا اله الا الله معناه استدان لا
هادى الا الله و لا دليل الا الله و استدان بانه استدان لا اله الا الله معناه استدان
سكان السموات و سكان الارضين و ما فيهن من الملئكة و الناس اجمعين و ما فيهن
الحيال و الانبياء و الرسل و كل رطب و يابس بانى استدان لا خالق الا الله
و لا رازق و لا معبود و لا حارس و لا مانع و لا قابض و لا باسط و لا معطي و لا مانع و لا مخرج
كا و لا شافى و لا مقدم و لا مؤخر الا الله له الامر و الخلق بيد الخالق و لا اله الا الله

العالَمين واما قوله استشهدان جهار رسول الله يقول استشهدان بركة الله الا هو وان
جهاد صلى الله عليه واله عليه ورسوله وصفيه وجنوده ارسلا الى كافة
الناس اجمعين بالهدى ودين الحق ليظهر على الدين كله ولو كره المشركون واستشهد من
بنى السموات والارض من النبيين والمرسلين والملائكة والناس اجمعين ان محمداً صلى
الاولين والآخرين في هذه الدنيا استشهدان جهار رسول الله يقول استشهدان بركة
لاحد الا احد الله الواحد القهار العتيق خضابه والحلايق اجمعين وانه ارسلنا
صلى الله عليه واله الى الناس بشرا ونذيرا وادعيا الى امر باذنه وسراجا منيرا فيكم
ويحجج ولم يؤمن به اذ طه الله صراطا من غيرهم خالد في ما جعلها الانبياء صلواتها
واما قوله صلى الله عليه واله على الصلوة اي هلوا الى خير اعمالكم دعوة ربكم وسارعوا الى مغفرة من
ربكم واطعوا ما اذنكم الله او قلها وهاهنا مكانا وقابكم التي اهتمها لكم فيكم عنكم
ويغفر لكم ذنوبكم ويبدل سيئاتكم حسنات فانه ملك كريم وفي الفضل العظيم
اذن لما معاشر المسلمين بالدخول في خدمته والتقدم الى باب ربه في هذه الدنيا
على الصلوة اي تقربوا الى مناجات الله ربكم وعرض حاجاتكم الى ربكم وتوسلوا
بكلامه وتشتقوا به واكثروا بالذكر والقنوت والركوع والجمود والخصوع والترضع
وارضوا اليه حول الحكم فقد اذن لنا في ذلك واما قوله صلى الله عليه واله يقول اقبوا
الى بقايا الايمان معه وتعالوا الى اخيره لا موت معها والى نعم الله تعالى له والى ملك لا
زوال عنه والى سرور لا يورث منه والى ان لا وحشة معه والى نور لا ظلمة معه والى
لا يضيء معها والى حجة لا انقطاع لها والى غنى لا فاقة معه والى حجة لا مقام معها
كرامة بالها من كرامته وعلموا الى سرور الدنيا والبعثى ونجاة الآخرة والاولى في الدنيا

اعلموا

وفي هذه الدنيا على الفلاح فانه يقول ساقبوا الى ما دعواكم اليه والى جنة
الكرامة وعظيم المنفعة ومن النعمة والنعمة العظمى وسببها الا بدعي حارب محمداً صلى الله عليه
في محله صدق عند ملك مستقر واما قول الله اكرم فانه يقول الله اعلى واعلم
ان يعلم احد من خلقه ما عند من الكرامة لسبب اجابه واطاعه واطاع امره وصبر عرف
وصبر وسبقه به ويذكره واجبه وامر به والطمان الله ووثق به وخافه ورجاه
ولت اذ اليه وواضحة في حكمة وفصاحة ورضيه وفي هذه الدنيا استشهد الله اكرامه
يقول الله اكرم فاعلم احد من ان يعلم احد مبلغ كرامته لا وليا به وعقوبة لا عدالة
ومبلغ عقوبة وعقوبة له وصحة بان اجابه واجاب رسول الله ومبلغ عذابه ونكاله هو
الذين انكروا وحججه واما قوله لا اله الا الله معناه الله الحجة الباقية عليهم السلام
الرسالة والبيان والدعوة وهو اجل من ان يكون لاحد منهم عليهم السلام حجة في اجابه فله
والكرامة ومن انكره فان الله يرضى للعالَمين وهو اسرع الخاسرين وفيه قد جعل
الصلوة في الاقامة اي زمان وقت الزيارات والمناجات وقضاء الحاجات ودور التي في
الى الله عز وجل والى كرامته وعقوبة ورضوانه وعقوبة ودليل برائته امره ولا علم
بأنه سلام امت باعتبار ان كرامته في ما له من الامانة والاسلام ما سلاما
واضحا عظم في هذا السلام وبيان حجة هبت واما السلام في كونه بدينا فانه قد اذن
دار السلام الحجة وهم السلام من الهمة والموت وغيره لا هو السلام من كل باب السلام
عليكم بما هم من فقه المداير على بن عبد الكريم يسكنونكم الله من كل باب السلام
في سرور ودور خلد الله والله يدعوا الى دار السلام هو الله عز وجل وانه اني اخلصها
لاولئك الحجة والائمة فادعواوها السلام امنين وفيه دريت من الدنيا واما طاعتها

وپیشانی بر زبان که مزاج ملک دارد بگذارد زیرا که مقر این و مظهر او روح طاهره و قلب
 وجوه انجاست و از همه استیلا قطع منقو کرده روی بگرداند و از انجا که برای هر کسی که موت
 و دو حیات که بر فراز است که امتنا است این را احسا است بعد از هر کس که در
 مقر المرد چون دو موت و دو حیات در عالم کینست بر قرار است و در وقت بارید
 کند و در خدمت بنشیند زیرا که بعد از هر موتی که حقیقت است و بعد از هر قتالی
 بقای و بعد از هر جزای از سجده اول چون سالک بقای اول بعد از فای و اول
 و سرش تا تمام است و هستی حق در امتنا هر یک میکند و حضرت امیر می فرماید که در حق
 دنیا که بقیاس به دنیا مقدر اند که بعد از نشستن از سجده اول بقیاس به دنیا مقدر اند
 و بنا بر این از فاضل سبب سالک نشود که از این مقام نمی آید چنانکه در اخبار وارد است که
 در آخر کار هر کس که سر برآورد و نگاه زندگانی با سید که خواهد بود و الله التوالد قدس
 سر حب قال مر لعلی بایت با جانان که از جان بچیز باشد اگر دارم جز از جان و جانان
 بچیز باشد قاتی از قاتی باید که تا کرد و بقیاس حاصل به من گشت این مطلب در جهان
 حضرت تم سلام الله علیه میفرماید خیر الله انی تحفته الجود و زکات فی العشر
 واحد الی ان قالتم ولا تعبیر الله لعلی من احسن تقریه فی الجود ولا ذنب الله الی
 من اسأله وضع حرمته بعلیق قلبه لواء فی حال جوده الی ان قالتم و قد کمل
 معنی الجود سبب التقی الله بالقلب السر والرفع من رتبه بعد من غیر الاتزان
 لا یترقی حال الجود الا بالتزانی و جمیع الاشیاء و الا حیاة کل طاراه العین کل
 امر الی ان من کان قلبه متعلقا فی صاویه نشی و دوی الله و هو قریب من ذلك النشی
 حقیقت ما اراده منه فی صلوات چون نام قیاس و بقیاس بر رتبه

و این دو عبارت بگویند اهل این زبان عجب و غریبی الی خصوص در نظر کویا
 نظران که از نظر اربعه ارباب عرفان و اعیان دورند و اگر طبعه در این باب ترسند
 حق دهند و اینها لازم آمد که اشارت فی الجمله بتفصیل آنها برود و اسرار حق اولا
 باید دانست که چه باطنی از انرا طهر نشو رتبه است اول عین کسب قوی است و عین
 نفس سیم عین قلب چهارم عین عقل پنجم عین روح ششم عین العزب و عین برتری
 و در مرتبه اول نفس حاصل می شود که پائین تر از مقام قلب است زیرا که قبل از شروع در مرتبه
 بسوی حضرت دوستان با نواست که نفس مان اش کونید بعد اوما می شود بعد
 مطلق و از برای قلب مرتبه ای فرق مقام عقل و پائین تر از مقام روح که کسی بستر
 و از برای روح مرتبه ای که حق کونید و ان وقت برتری کسب مقام و حیل از جمیع
 آنها در رتبه می شود و همه اینها در رتبه می شود و همه اینها در اخبار معین است و در
 اخبار موجب نقلی صافی احصاء و مطابق از این رسالات و هر یک از این حقیقت
 قوه ساوی در مقام از مقامات شش است که عبارت باشد از بدلت و ابواب و مقامات
 مطلق و اصول و اودی و احوال و درجات و حقایق و نمایات و از اینها تا انجا که
 از مقامات عشره کلمه ده مقام کلیت که مجموع حقیقت می شود و مثلاً احکام و کار گذار
 در بدایات عین اول او باشد و بعد از ان فی الجمله مشاهده سعادت رفیع او شده و نفس با
 سیر الله کند و چون بر تبه لوا که رسد ابواب رحمت در عوین مشاهده مت بر روی
 او هر چه کشا کرده و او را بر مقامات ابواب در آورد پس نگاه مشرب در سیر قلب و کرد که
 سیر مقام سیم در ابواب است از اعمالان باشد و هم چنین تا اخر مقامات بر تری که

مستجاب لا و در هر يك از مقامات حكمايي و حلال راى ساكنه معين است و در شريعت
مقتدره مخصوصه مشخصلت جبر و كقاب و جبر و دست سوارى اين معني موجب
و عالم بر اين طريقه علمای دینی و عرفای حقایق هستند و اگر بعضی از علمای رسوم افاهی
و اطلاعی بر این اصل داشته باشند بابت كمال علو ایمانی و شهادت بعضی از ایشان است
از اكابر علما چون كزبان خنجر و در كاش و مندر بلبلان خاموشی شدند و نشانی از شهادت
گاه باشند كه منقل شود از رسته بر رسته بالا و از مقامی مقام علی و از مقام اول كه از اول نقل
شد عقبه و در اوراق باشد و چون دست به مقام بالا تر مستقیم شود مشرف شود به مقام
پایینتر و اصلاح كند او را باین معنی كه حرايت و عزیزی كه در آن مقام هست با مقام اول
زیرا كه مادامی كه در آن مقام است و صوبه مقام بالا تر نكرده اصل آن مقام
حاکم است بر او و قائلت بر حال او و بعد مستحکم است شك آن مرتبه مثلا قریب در دنیا
و مجموع آن معاصی است بلكه آن معاصی و اعراض از آنها و در مقام ابواب عبادت
انسانی نفس از حصول قوتیه و فعلیه كه در ظاهر شرح بر وی بعضی مباح است و غیر بدان
خواجههای نقاشی كه مانع از توحید حضرت دوست است و در مقام معاملات عباد
از توبه از ورید خلیفه و اجتناب از دواعی و افعال نفس بر رتبه عالیه و از مقام
اخلاق عبادت است از توبه از او و در حركت و قوه و حركت و قوه خود و بر این كیف لا
حوكلا قوه الابا قه و در مقام اصول عبادت است از رجوع از انقائت ماسوقی
در حرم و در مقام اودیه عبادت است از توبه از او و از حركت و قوه و حركت و قوه
علام القوب و باز كشت از دهن و از حق در مقام حضور اگر چه در چشم برهمن

و دین باشد كه در این چشم دین حافظان شاه بنامش در قال الله العارف شخص مع الطاق
و قلبه مع الله الوسی قلبه مع الله طریقه خیریات شوق الهیه و در مقام احوال عبادت
از توبه از سلوان حضرت محبوب و فرات بما سوا كره بنفس خویش با سواد و در مقام
عبادت است از توبه از نكدر شدن بنا برین صراحت از توبه كشت و در مقام حقایق عبادت
از مشاهده اشیاء و معانی و رسوم انبی و در مقام غایات عبادت است از توبه از ظهور
و در این بخت است سایر مراتب و با عبادت و اندام هر مقامی در هر يك از مقامات كلی مجموع
الغایات مقامی می شود اجمالا و در هر مقام مقام بعضی از اجزای و در مقام
هر از هر عالم است و هر از هر آدم و این سیر و ترقی باین تفصیل حال عجیب معنی
و در درجات استعداده نام است بحسب فطرت و الاگاه باشد كه صید بر رسته حیوانیت
برسد و در دوست واقع شود و بعد از آن جذبات هلكی در دین قابل مقام نهاییات
و رسیدن آن بهایات در گذرد و بعضی از عبادت با عبادت اخلاف و تفاوت استعداده
می شود كه چنانچه انقائت بر بعضی از مقامات تقربا یابد و در این چنانچه نكند مثلا يك مقام
سكرو همیان واقع شده مقام برود و بدو رفت كند و جمع اولیا و اكابر عرفا و در مقام
علم متفقد بالاختلاف كه عبادت انجام پذیر نیست الا تسبیح بایات و ان عبادت است
اقامه امر بر اجلاص و امثال اولی الهی كه در شریعت مصطفویه علی صاعها الاف سلام و تحية
و ارد است بدین نظر در علم یا عوصی یا فرضی و هم چنین از متابعت سنت و غیر
و تقظیم نوافهی و رعایت حرمات و از شفقت بر عالم سیدن بعضی و اجتناب از مصائب
كه وقت و ابر صید مختل كند و هر سببی كه قلب را غشیه اندازد و از ابتدای بایات
تا آخری عبادت عباد در آن مقامات سه طایفه باشند یکی آنكه ابتدای سیر نموده شروع

مقام

سفر باران از موزه اندواینها را بنام می گویند بیکر طایفه که داخل مقام عرب شده
که چنانند از الله و هم کسان خودشان و اینها را متوسطین و ابرار نامند سیم طایفه
باشند که مقام مشاهده رسیدند اندک راه داشتند مشاهده آنها را مقام توحید
طایفه چهارم مشاهده در مقام حقایق است که آن مقامات و ولایات که اخراج نمیکند
که نهایت رتبت نذاتی و ولایت مقامات تدلیف که اول در برای است و اول از این است
شعانی معارف و حکم که طایفه می کند در مقام عبدیست لای اسم الهادی بر او و طایفه
اسرار این اسم مبارک برای او و عبد در این مقام برای تحمیل ناس نامور و نوازند و این
طایفه را مقربان و اهل انبیا نامند و کلمه میانی اهل انبیا و مقربان هشتاد مقام
مقام فاصله باشد و الا به فضل بعضی مقامات است دست شد بالای دست این تا کجا
تا بزرگان کرامه المنفی و انبیا باید داشت که عاشقان از هر نافی مردوات مرعوبان
خود نایب نوع بیت فامقام دوم آن مقامات عشو و هیایات و رسالات غیر مجزیه
عالمی و قوت و دهر اجبالا که آن جمع بفرق باز آمدن باشد و بر صومعه و سبع الفضا
نذاتی قدم نهاده باشد و برای حجاب رسید از معارضات تفرق علی الدوام بر کما
شده و حیاتی که دیگر هیچ قاطعی او را قطع نموده خطی و لذت بگردان تا وینست مستغرق
نکرده از ولایات نیست در گذشته ضمیمه بلایات اسقامت خوف حدود علی روزه
کونای خود وجودش فر گرفته باشد پرده های مشا و در قطع کرده خالص خلعت
قدسیر گشته اسناد اشارات از ساحت مدرش کوتاهی گرفته مالک حاکم سلطان
صحت و درود گشته بیایه کلستان الم ترالی ریت کیف مهد الفلاح محمد اسالین و فاد
عبارت هیچ حدیثی بر دامن پاکش ننسید بشاهد نهایی حرف در آمدن زندگانی جمع شده

شده نفس افتخار بر کشیده و بغیر هیبت و شان زنده که در عالم اعتدال کشیده دارد
شهنشاه شهرستان ولایت و برای اختصاصش بر قامت جان پوشد تا با دهای حق
و صوفی بکاشن عجب خزان او بود و تا بجای رسد که دامن خط و جو داری از شدت طرب
افزاید و در جانی خود دست حضرت و بی علی نبیا و اله و علیه السلام رفته و برای
انظار الای و در جانی شدن از اشتغال بجهت بی دولت و ولول گشته نظمیش قائم باشد
و سر از پایتاخت نشاند و دیوای مشرق در آمدن دامن نماند دست و پا کند و در
جهت هر دو مشرق گشته مشرب می هام باشد پس از تراب ابا و اشراف مستخلص آمدن
دیوای حیرت بدر آید نگاه دیگر خوف نفیقت هرگز برای او نباشد و در این وقت ای
که لر بر او عظم کرد و عنایات الهی و متلد و حیرت الی ناملا حوالی گشته دست معنای
مدام اها عصمت علیهم السلام زده از غوای اعتدال و کدورات استلال حله و لای
شت و شوق و ده از فقره متر مستخلص آید پس از دست کویان و فقره ثنائین و هائی
حتم و لزن زده بحسن نظرمیانه تعظیم و حسن اعتبار آمدن فقره میانی صفات و در
از میان بر گرفته انوار ولایت از افق حقیقت شیرای وجودش ظاهر و جبر و شراب و شراب
شکلی او فرو نه نشیند و کام جانش سیرای نیاید پس نگاه بمقتضای کل بن علیا فان و سیر
ریت و الفلال و الاکرام پرورند و از خود را جمع شمس وصال زند و بدین ایام
فنا عطر طه و در کرد و تمامی مادی و حشر مضطر و متلاشی باید علما و محدثان و عیانان
که در این وقت بسیار بدحض الحق و بمعنی عرف الله با الله خایر کرد و انوار کثیر الامتداریان
دلیلی دانه باز آید و او را و دیگر هنگام قنای تمامی رسوم این خود و این معنی نسبت به غایب
حال مبتدئ و متوسطین که باصلاح اهل بیت علیهم السلام ابرارشان گویند و اهل انبیا

مترتیبشان خوانند متفاوت است پس فای اهل است که مریدشان نامند عبارت
از قنای معرفت در معرفت بخلی معرفت بلی عارف و ایثار قنای علمی نامند کمال
الحیرة المجلی طایفه لطیفه و این نسبت با و ابراجال مبتدی باشد و چون با واسطه
رسد قنای که با دست دهد عبارت باشد از قنای میان در معانی که هم چنین
بنیم یار و این است قنای جدا و چون با و آخر کار رسد که نزدیک باشد با و باید
مقام ابرار قنای او عبارت باشد از قنای طلب در وجود و هو الفاء حقا و اما قنای
متوسطین یعنی ابرار پس عبارت باشد از قنای شود طلب اعتبار بقسط او و در اول
چنانچه در واسطه عبارت است از قنای شود معرفت با اعتبار اسقاط او و اما در این
کار قنای ابرار نیست الا قنای شود عیان با اعتبار اسقاط او و اما قنای اهل است که پیش
گویند پس عبارت است از قنای ان شود قنای که بر قنای جمع در چند کی کرد
که قال الامام قمی و فی بعض المصنفات قبل القرب من انوار حیات و استغفار
لحبه و دیای بی پای جمع او را و است دارد باشد یعنی استیلائی هر زمان سلطان جلال
و در دل پاکش با سلطان افکنند حکماء بقا زده باشد چه جمع سراج است و تفرقه
علم اوست جمع جمع مرادات قبل از اظها و مرید و هر که را حق جمع کند بحقیقت تشریف
کند او را بعلم پس جمع حقیقت مراد او و تفرقه شایسته علمش باشد و هر که را جمع کند از
و تفرقه کند او را اعتبار مضر است با احکام او حکم اعتبار بدو اختیار او که و لا یستقی
بالقول و هم با و نه یار و در این مقام قنای از قنای او و چه در قنای او را
نامی ما و افانی کشته اما تفرق فای باقی است و کشفش از ان نیز لازم است که در این
نقطه واضح من یومر ملک الموت که از وجودم و کبر و در علم و علم من شام و علم

علم زیرا که هم چنانکه روز عملی است از اعمال حضرت خدا و زکی شب نیز یکی از اعمال
او است و چنانچه نور و خفا و است ظلمت را نیز او آفرید و کل جامع جاعل الظلمات
والنور و صفات این است که رسول خدا و سلم میفرماید که چون از سوره المیزان گذر
پوسته مرا از دریا های یوز بد و دریا های ظلمت می افکنند و از دریا های ظلمت بد
نور داخل می شود و نه و همین است سر اینکه در اخبار طرود است که مسجد دوم را آن
حضرت صلی الله علیه و آله بی اختیار فرمودن امر پروردگار بجای آورد زیرا که مقام
قنای اول اثره از جسد باقی نمی ماند و یکسری جای امر و امر و امور و به چه این
کثرات تا ما حقه و فغان بود و یکین چون بقنای دوم که قنای از قنای باشد برسد
باقی با هر چه جمع المجمع می شود آنکه هر یک از احکام کمالی بجای خود قرار می گیرد و آن
ایجابات که رسول خدا و سلم میفرماید که در مقام قاب قوسین او و فی خطاب از جانب رب
رسید که ای احمد صلی الله علیه و آله بابت در خدمت من چون این خطاب مستجاب شد
بر خود لرزیدم و از خود می شدم و چنان خیال می کردم که تمامی عالم مرده اند و دیگر
صدای بشیخ ملائکه را نمی شنیدم و این معنی انبیا و حکای سلف علیهم السلام و صفات
فرموده اند و اگر چه با هم نقل کنیم منافی اختصار و مطاوع با ذاین رساله خواهد بود و اگر
در خانه که است این حرف را بگویند و باید ذات که با تجلیات انوار جلالیه روی یار
و طلبه نکند و در میان سلطان از طالع نکند و وصولش بر دل نه نشیند و اضلال
استی و است مذهب چنانکه حضرت امیر المؤمنین قم در شرح حقیقت می فرماید که کشف سخبات
الجلال من دون اشارت کشف عظمای حقیقی باشد که الهیه معروض از تجلیات الهیه
و صفات عبدیه جمیع است و با احسان تجلیات جلال از حالت مجرید و حلقه

ما لا يخبر به و سر حاشه داران مسله مجامع تقریر و توحید است یعنی محمد و آل محمد
علیه و آله وسلم که قطب دایره امکان و اولین نقطه بر کارا کوانند که چون کلمه
از کلمات نه اطفال الهی جوان سرادق انوار جمالشان تابوش دل معدوم گشته باشد
باده محبت نوسیند و خورشید بند و پیانی رفیق کنان معشوق در سربستان وجود و
نغمه دمی یعنی قطعه از می از دمع محبت حضرت عریض و مدی علی حرم رسید جانانه کون
درید بخت تجرد بر باد خفت تقریر بوشید باده توحید نوسیند سرگردان
دعای الهی گشته با ملکوتیان جهانم انسان هم داستان آحاد ذره از معانی از آفرین
انوار جلالتان که از پرچینین حجاب علوی و حجاب مولوی کوشه نقاب کما
دعا بادانی از روی بوی رانی نهاده طور و عرفه سلیمانی شد و اورا راه اولی
و نه ثانی نه نامی و نه نشانی و یعنی این ترانی تحت و اصف اعلا فی بیت الیک و ردی
و نه باها فر گشته تباج و تخرار کیم الله سرافراز کردید که قال علی ما احلت روحا
فی النبی اما صاحب یونان و بطن القوت انا الذی جاوزت موسی و النبی ان قال
انا الخضر معلم موسی انا معلم داود و سلیمان انا ذوالقرنین انا الذی رفعت سمکات
بادن اهریم انا دحوت ارضیا انا المنادی من مکان فی الدنیا ان قالتم انا نزلت
لسان علیی و المهادان قالتم انا اللوح المحفوظ الی اتقی علم ما فیہ و فی خطبه
عبد السلام اما قل الملائکه منا زلفا انا اخذ العهده علی الارواح فی الازل باقریم
لم نزل انا المنادی لهم الت بریکم الی ان قالتم انا المتکلم بالوحی الی ان قالتم و انا نزل
السجود انا العابد انا المعبود انا الناهد انا المشهود انا صاحب السندین الاخصر المملک
فی السموات و الارض و کفایت میکند در این باب اینکه مفر ما بد انا صاحب الطول و

انا ذلک النور الظاهر انا ذلک البرهان الباهر انا کشف لموسی مقص من مقص الذی
من المقال و هتدر و الوالد قدس اهریم حش قال من لجان و دل علی راس علم
ملک از این سبک شمس ام سبک که هم خدا و ان علی از علی نور خدا شد و بخی
از علی دایم باده نور خدا از علی رفیع بطور اهدا از علی شد و فتح باب و دل
از علی شد سبک باب و کل از علی شد نور و زانی طاق از علی نور و بید امد و دل
از علی رفیع بود که عتق از علی افراتم حرکا عتق از علی سیر مع التمیم شد
از علی زاسر اکا هم شد از علی دایم بخود و الله از علی دعوی و آمد کو آ
از علی وقت الح می رسید از علی نامه و طاهی میرسد من نه بها از علی نور انیم
من نه بها از علی دایم حلهام از علی شد فی سبک خود علی باب هم مفتاح
خود علی شد آشنا با جانی تا که جانم دید جانان من خود علی و شد حیران بید
خود علی شد منری و از خرید خود علی از دل بهما و آینه منزل نزدیک ان درگاه خفت
من عالم حیدم خدم از این کوهر یکتای هر مجرم این من عالم حیدم حیدم
رهنما و هر هر دوسرا من عالم حیدم تاراه را راست رو سار و دل اکامیرا
الی اخرها اما در وجه خاسته با این او مقام سیم اند و مقام نه با با
کریب انا که سالک بتکبر و صلا بیت مقام طی کند انگاه باین رتبه میرسد قال ام یحیی
وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و قال امی و اسریر و انی این همان مقام است که حضرت
سلام اهر علیه و بابیتان نقویان که علیه الرحه و رضال نفس کلیدی و طایفه کوی
خصال او بیت که برای او عزت و کثرت و بقاء در قاف که خانی فانی است از ازل و باقی باقی
لا یزال که کلشی هالک الا وجه بقاء اسم است از برای چیزی که باقی باشد قائما بعد از فنا

تا می خواهد و نالشی و ضلال آنها و مقصود از شواهد و اینها رسوم خاصه است
شواهدی که بعضی واردات و قطعاتی که بر عید وارد می شود که شاهد صحت سلوک
او و قرب خواست با و بر آنکه آنها از بار می شوند و علاقه و روادات و همه
از حقوق و دخلی به عالم رسوم ندارد و مقتضای عالم جمیع اگر چه اینها با وجودیات
بر می خیزد و این نکته فوقی آن چیز است که به قول ناقصه معنی به بکشد و مظهر از
باقی صفات معصومین سلام الله علیهم اجمعین هستند که در نظم خلق حجاب جلالت و
نظم عارف مظاهر حال چنانکه ابو جعفر روایت می کند که حضرت ابو جعفر ع ع کرم
چه منظومات از قول خداوند که می فرماید کاشی ها لک الا وجهه پس فرمود من
کاشی و سقی الوجهه لان امره جل العظم من ان یوصف بالوجهه و لکن معناه کاشی ها
الادویه والوجهه الذی یؤتی منه و صالح بن سهل می گوید که از این آیه سوال کردم از
حضرت امام اسحاق علیه السلام پس فرمود کاشی و احادیث در این بابی انداره دارد و بعضی
مستحقان است انقبای معلوم بعد از سقوط علم دنیا الا علامان را که ترستان علم
قطعات جلالت از پای در آید و این معنی در او ایجاب است بعد از آنکه تا با خبر و بقای او
صانع است از بقای شود بعد از سقوط شود و جویا که باقی شاهدی در بار ایشان
و صفی بالوصف یعنی هر کانی اخبار چنانچه حضور و تب بلا نه است و حرکت از این
با مشاهده شرکت چنانچه حرکت از مشاهده و نقلی آمده در مشاهده کفر مشاهده غیر
و هر که مشاهده کند وجود خود را قبل از علم خود ندیده که تار باشد و هر که مشاهده
کند وجود خود را بعد از علم خود تحقیق آید باشد و بقای مضرب صارت باشد
بقای عالم بزلحقا باسقاط عالم باین حق که عالم حق الموهوم و موهوم المعام و مع موهوم

المعوم **بیان** و چون معلوم کنند که بحد و مقام من و تاخیر و قیاس
که عالم موهوم است و اینها با تحقیق آورد که تا حدی در مقام تقطیع من
تفصیل بناورد و بدین وجه زمان انوار جلالت حیدر در باب و کل دل سالک نزدیک است
از خود دست بردارد فانی شود و در این حال البتة دهشت بر عید غلبه می کند
و بعضی بقاء باور می آید که غلبه می کند بر عقل و صبر و علم و بطوریکه در صحت
فصل علم او کرده و پیاپی کند و همه در بعد تاخت بر طاعتش آورد و جلالت سلطه
کشف است و ارتباط بر دیگران اهل انوار و استیلا باشد اما سالک را پس صولت جلالت
جمع با ضلال رسوم حلقه شش دست کناید و معینه انوار با اقتدار سبق بنیادش
در هم شکند و در آن هم پیاپی باشد و جلالت جبریت سلطان مشاهده علوم روح او را
زیر و بر کند و لیکن مبارک اقبال حقان که صولت مثال بر لطف عطیت و صولت خود
قرب بر نور و عطف و صولت خود چنان بر شوقی خبرشان هجوم آورند پس کمال آن
و غیر موهوم معنی سلطان هی ان بر ساحت دل ترند اهل دل فریاد و امن ضبط و تان
و خوف داری از دست برد و جبری باد و اقی از حیرت از دست و دهان کمال موهوم
حیره و هوای بر حقای لطف درخشند که بگوئی و همام و فی وجودها لغات بر
الغریب من انار حایاتک و هیها معینک الذی و در این وقت و حقت قدر و حق
و بیایستی عبدیست روشن شود اگر اهل انوار است باشد اما برادر پس الاطماع
تحقیق بر لایزال و در دهنگای که بر اهلیش آشکار شود و عجبایش پیاپی در رسد و انوار
کثیر که اندازش طوراً بعد طور و بسته ظهور نماید لیکن اهل استیلا از هیاتی دست و پا
که در باهای سلطان ازل بهوج آمده باشد و بعد از آنکه در وصف حق را کشف کند

شیات المقربین اما تقییم متبک بر عبادیت باشد از تقییم او را و نواهی حق باین معنی
که عظم کار در برابر مثال او را و اعتزال از نواهی با کمال سب و سعی و اهتمام بدون افراط و
تفریط اما تقییم بر شخص است و افراط الزام کردن نفس است بر شایسته تکالیف که متنافی
شرعیت حقیقه سمیه است مثل بعضی از ریاضات صعبه که بعضی از اهل هند و رستان
مختار میکنند که هر کس را طاقی و تقوی و تکلیفی است با بدانند حوصله چنانچه در حق سلمان
و ابو دوز علم با کسب معرفت و هم چنین در بیان سایر اصحاب در کتب و میراث
چنین باین بعضی از آیات فاسد را بخود راه ندهند و کار بگذارند مثل آنکه بعضی
از گویاه نظران نادر از ترک می کنند و می گویند که خداوند فرموده که اقم الصلوة لذکر
و من هما یا که یاد که مشغول باشم دیگر و اما این نام بر وجهی اما تقییم متوسطان یعنی
بر عبادت است از تقییم حکم سابق و ظاهر میشود بر عبادت و اوقات عبادت که در حقیقت
معرفت علم و نواهی منزه مطهرات و کاه باشد که احکامی بطور اهام با تقاضای حال
مستحق تعیین شود که باین ترتیب علمت صلیه ساز کاری نکند و مقصود از عقل
عقول غیر کامل است این است که فرموده اند جمیع از علم محال است و نبات با علم
و معرفت بعلم نوعی خداوند و از جمیع را در جبر علم محصور دارد و بدو علم هیچ
از جنس خالص نیاید و لاطراف علم بعلم محفوظ باشد مثل همینکه الان معروض داریم
تجربیات و عبادت بحسب علم نادر الله است و وجد نواهی بر هر که مخالفت علم کند اثنی
او را ببرد و هر که مخالفت وجد کند او را ببرد و عبادت با علم محصور است و بر
بعلم حقیقت است و معرفت وجود علم بکار دریا برد و وجد علم عرف کند و خبر
خالص نبیند علم رسول است و حقیقت اصول رجوع بعلم الی العلم فعلی صلا دین است

و رجوع حقیقت الی العلم فعلی حاسر نیست و جمیع بالله الی العلم بر ویت حقیقت شفا
عارف بر قول علم موافقت حقیقت دین است و قبول موافقت نفس خیر است و دیگر آنکه
تقییم بر ارباب است که باطنی بعضی در عبادتند و اما تقییم مضربین عبادت است از
تقییم حق باین معنی که سببی جز از سبب آن نه باید و برای خود حق نیست با و قائل شود
بلکه همه را محض فضل و موهبت ببیند و از منافعه اختیار با حق فرودشته زبان بکام
این جمله از تقییم بود و اما وجد بر اوقام ششم از مقامات و احوالات که همه محقق
صات شود که عبادان طاعت را در پنج مقام احاطه و مقصد و نگاه مقام تفصیلا است
دهد و وجد سبب بود بر اگویند که مستطیع از نهی داری انامور عینیه الله
که اکثر ارباب بقلی در آورده و اما متبک بر این کاه محاطات سمیه باشد و کاه صوری
که تقییم بیشتر از اغلب آنها متبک و کاه محاطات فلز بر باشد و اما وجد بر این
باشد که روح متبک بر این شود بلعین انوار از با سماح مذاهای اولی و یا حیدر ارباب
حقیقی که اگر دام کند بر حق شایع محال است ان والا نوری بر ان افکند که وصف ان
نقوان و اما وجد بر این که محال او را از که باب و کلام در آورده و از سبب که
از ادبش کند و از دست گویش بر یکدیگر که بر سلطنت دنیا و آخرت فرود نیاید و از جمیع
و حظوظ شربت پاک و مطهر آید پس اگر استعدادش تمام باشد دیگر که نتوانست
و اگر از شی خجوع عاریت بر او نباشد و وجد حقیقت فقدان موجود باشد و در معرفت
و عبادت بر قرب محال و عبادی که رفته باشد بک دفع مشاهده و شیخی این
معارف را اینکه بعد از اوزوال بپذیرد یا قلعش ساکن شود و حقیقت وجد و وقوع
و نایک است جاودا اله و وجد شرکت و تضایق از ضعف و وجد از برای وجد هلا

هر که ملاحظه و بعد از آن کند حرکان او مریح باشد سبحان الله که در حدیث رسو است
و نه حرکت و حقیقت و بعد از عبارت وصف ستوان و هیچ علمی و فایده و صف و حد نماند
و حدیثی صاف و عیب نیست باشد و وجود و حضور قلب باشد هر که واردات الهیه را در آن
حرکت واحد باشد بی نهایت و عود با جزع و یاری بدو که علم حشرات و وجود
مکرات و روح الهی و اللطاف نفس غلظت از صاحب و بعد باشد اما کف پس بی نهایت
اشادت بتفسیر آن گذشت و اما هفت پس از آخرین منزل از همان راه او بر باشد قالیم
ما نافع الصبر و طایفه هفتان قوت و تضرع را گویند که بر آن گذراند صبر را بطلب مقصودها
عن سایر الاغراض بطوریکه در وقت و مهلت بر خود روا ندارد و بکریان صبر و صبور
چاک زده چشم از هر چیزی و شسته پوشیده و شسته و دامن بکمر زده روی مقصود
و اما هفت متبای پس عبارت باشد از همتی که حفظ کند دل را از رغبت بدنیای فانی و
نیهای و میل دهد از او بر غایت و در باقی و ننگد و استیسیها و کمالها پس معنی و از
که برای فانی سالک همتی قوت و مستیها و همت بر اوستی است که شواب علامت و غایت
مغویات عمل از دامن خود دور کند و هیچ وجه نظری در مقامات و مضامین و کرات
نداشته و در شیشه امروا و دور از کلستان و لطف بکند و انگای بهار و چشم با بصیرت
بیز و ناز آید و همت مغربان بوی بلند پاییز از این باشد که شیر تجلیات نور و بهر قسم رود
نیارود و دل بندد و چشم از تمامی ماسوی حضرت دوست بر بندد که هر چه با او باد
انجام میروم و اما صبر بر آن مقام اول آورده مقام اخلاقی است که قلب در آن مقام
در پیشگاه سلوک سالک و اخلاق مولای طهارت است و در آن اگر سالک مقام
اجالا و صید مقام تعقیب الهی نمود انگاه مقام صبر بر صبر زیرا که با عبادت و عبادت

و سعی که در طی مقامات سابقه بجای می آورد از دوام و تکرار آنها برکات و فیوضات چند
از عبادت حضرت خداوندی بیاری و اما در مضامین معصومین سلام الله علیهم و فیض بر قلب
سالک افاده می شود که عبادت صادق را محض و ملکات نامرود و ایات می شود که بعضا
انها صمد و مضامین و اتفاق با اخلاق حسنه حکما را آسان می شود که فاما من اعطی و الله
و صدق بالحق فستبصر و لا یغیر قلبکم و اصبر صابر الا بالله صبر جلیب نفس است
بر جمیع کائنات من ان شکایت بغير شکایت بخدا پس منافی صبر نیست چنانچه حضرت یعقوب
بنیاد و الله علیه السلام میفرموده که اما الشکوی و جریالی الله و بیان لغز و جلیب
نفس بر مکرر است و در بین زبان از شکایت و شکایات حالتی نیز داخل شکایات مثل
کرسنه که در شکایت برید باشد از کرسنه که محض و معبر حلالی و نداد چنانچه در قصه
شخصی که خوابت با ملا احمد الله توفی مرحوم مصاحب کند معروف و موافق اجابت
صبر را اقسام بسیار است و کلیه صبر و صبر است صبر بر مکرر و صبر بر محبت
صبر اصعب من اذل بر صبر است که موافق نامند با اصطلاح اهل بیت علیهم السلام اگر چه تمام
هم خود بر اصراف و تضاد علوم نموده باشند و از حق مقامات در طریق محبت خبر
که محبت معنی انزات و موجب الشدادت و بیچاره جای جرح و بیلاوه انگه صبر ظاهر و جلد
و جلد در طلب محبت از آنست منکرات است که اقل و همین اظهار الجهد و الجود
و یقین الا الحق عند الاحصاء و صبر در طریق تو حیلایی ناپسندید است زیرا که جلد
مدعی قوت نباتات و این معنی از دعوات نفقات و توحید معنی فانی نفس
لهذا و اجاز و اوست که حضرت ابوبعلی بنیاد و الله و علی کسیر حویند که آن
قد صبر کرد با آنکه انهم مدح صبر و اوست جلیب نفس بر مکرر و لیکن با صبر

پس معتبر است نه صبر و نه جفا از این جهت از شیخ سبکی علیه الرحمة پرسید که اگر
کدام صبر باشد بدتر است سبکی گفت صبر الله الخوان گفت که نه چنان است پس شیخ
صبر الله الخوان نیز گفت که لا پس شیخ گفت صبر علی الله الخوان نیز گفتا و فرمود شیخ
گفت الصبر علی الله الخوان باز گفت که لا شیخ گفت صبر علی الله الخوان نیز گفتا و فرمود
پس شیخ گفت و بگوید پس کدام صبر باشد بدتر است الخوان گفت صبر علی الله الخوان نیز گفتا و فرمود
زده می بیند افتاد صبر الله را بعضی صبر بر عصمت و صبر بر طاعت گرفته اند و صبر بر الله را
عبادت گرفته اند دانسته اند از این بر نفوق الله عقابیده اند که ما صبر الله الا با صبر
علی الله را صبر علی حکم الله که در این حال سالک متصرفی جز حضرتنا و سخاوت نیست صبر
مع الله خاصه اهل حضور و مشاهده است که در صبر مع الله دست دهد و در صبر مع الله
و صابر و اول بطور تعبیر صبر بر بلا و صبر بر محبت و صبر بر طاعت فرموده اند و اما
سبق بر این عبارت است از استیصال علمهای خود و جلد بخیال و تواضع و تامل امور الهیه
قدم که تا مدتی در عزت متلاشی کند تا می رسد اینی با و در آورد صبر را بعضی مع
و صبر را کند و از برای ظفر بحقیقت به شغراق در چهار اویست و این معنی را در حداد مقامات
کلیه بر آید محسوب نموده اند و اما وقت پس از مقام دوم از مقامات و کلمات است
که بعد تا باین مقامات نرسد او را مواظب اخبار شیعه واقعی تواند گفت و پس از این
باین مقام اجمالا و مضطرب و در مقام بعضی بعد باین مقام میرسد قال صلی الله علیه
و سلم مع الله وقت لا یقی فی ملک مقرب لا یفرح به و لا یفرح به و لا یفرح به و لا یفرح به
داشته امی در حستان و حقش از چنان وقتی که فرمودی بی مع الله که وقت لا یقی
لا فی الا ملک الا قطع الشیم با هر موی میوز بود بان و می شبهای روز بود الی

از ما افتاد رحمه الله وقت عبارت است از صبر که تلاشی شود از آن رسوم غلبت کشا
لا وجود اعضا زیرا که گفت و اما بیا روی نباشد و گاهی عبد از گفت بتلوی لایله
بخلاف معانی که بعضی از آن موجود فرموده اند و مقام وقت فوق مقام برق و وحشت
و اگر دوام کند مشرف مقام جمعی شود و در حال احوال است از زمان حد
صادق که دست دهد از استیناس ضیاء فصلی که جذب کند او را صفای رجا با آن
در هم شکسته که جذب نماید و اخلاص صادق با آن اشتغال لیب شوقی که جذب
نماید و از اشتغال تا بر حجت صرف و اما در حال ابرار پس عبارت است از طریق سالک
که بر سر میانه فکان و توفی و لیکن تمکین پائیده تر باشد بسبب غلبه حال علم
که قال علی و معانی خدمت سر ملا که حال غالباً او را پسند تمکین نشاند و گاهی علم
او را بتلوی کشاند پس بالای او در این هنگام سخن عظیم که در گاهی بچنانند با و در وقت
و گاهی بچنانند بر و کوفت غیر ستر و گاهی بفرقه اش آورد پس بیان بخیال و ستر
محقق باشد و در این مقامات عالیه تصرفات متوالیه نهادن که در بیان ظاهر و رسد
سخت احتیاج عبد با و یا درست معلوم می شود که بی عنایت حق و خاصان حق
که ملک باشد بسیار خوش ووق و آنچه مناسب حال مهربان است همان است که اگر پیش
و علی ای حال وقت را از انداخته نفس و عمارت طبع محاطت باید بود و ادب از آن
باید داشت که اگر احوال شود صیای که در و آن دوست بی پایان کریمها از دست برود
و از دندان و سواشی و هوا جی بر صند تمام باید بود و البته در کمال آن کمال بسیار
مفوق که مردم مجذب نظر او را مشرق خواهند کرد و آباد فی داروی بودی می خواهند
اود و هر که اوقات وقت را شناسد بحقایق اوقات نرسد و لهذا فرموده اند

بوقت حجاب و قنات و عدم تصدیقان موجب از دیدان در وقت و قنات
بوقت نباید بود بلکه ناظر بر بوقت باید بود تا ترخیص حاصل شود چنانچه از اول
از نظر دست داده پس ظنات حفظ وقت و کلمات معرفت وقت و باید دانست که
هنگام وقت هر که از خود غایب بود پس وقتش مبارک باد و اگر نظر از وقت و در وقت
بر گرفته بخود ناظر شود و وقتش تمام شود و حقیقت سرگونی می شود و اما مشاهده پس
سابقا اشان اجمالی بقیس بران گذشت و اما اتصال پس از مقام مهم از مقامات حجاب
باشد و مقامات حجابی بعد از مقامات و ابیات باشد که در مقاماتی یعنی ناظر است
دهد بعد از صعود از مقام حقوقی که هم در وقتش حکان قاب قوسین و ادنی است
کلیه بر معنی باشد یکی اتصال اعضا در دو اتصال بود و یکی اتصال وجودی و
از این عبارت بیکان اتحاد و اتصال و آنکه نباید آید که صحنه ها چون فرقی مثلا اتحاد و
او هم خلل از منکر اتحاد اما اتصال اعضا پس عبارت است از بیعت صدای و اتحاد
از سوابق نزود و تصفیه ارادت ثانیاً ثبوت احباب و داعی حقیقت بعبان حقیقت و تحقیق
حال ثالثاً بشود تا نیز از یکی در آن حال و اما اتصال سهوی پس عبارت است از ملاهی از
اتصال و عنای از استدلال که پای استدلالیان چوبین بود و بسقوط نظریه هر
یعنی کثرت تعلیقات اسمیه و معانیته انما لظاهر علیهم السلام و اما اتصال وجودی پس
وصفی از او و ادراک متولد نمودن الفانی فانی الازل و الطلوع باقی لم یزل و حمل
مقصود از این مقام همانست که اعلم هم در همین دعا اشارت فرموده انما کفری
که الهی الحقیقی بنور عزتک الیه هیچ حتی تحرق اصبار القلوب حجب النور و فضل الیه
العظمه و بصیرت و اخلاص و مصلحت بفرستد و اما شوق پس از مقام سیم از مقامات

از مقامات احوالت که بعد از این مقام حجت و غیرت دست دهد و از اول مقامات حجاب
باشد که عوالم و ادراک یا تصدیق نیست و هدایت است که چون انجیل حضرت موسی است
و از چهار شبانه روز در آرام گرفت و نه قرار و نه چیزی شاول فرمود و نه براداری
آمد قال هم من کان یحب العلاء و به فان اجل الله لاث شوق حرکت روحانیه و باطنیه
طلب محبوب غایب و در طریق معرفت فاعلت شوقی عظمی است و مبتدیان شوقی است
فایم باشد بر او طلب است و خوف از عذاب مایه براداری شوق الی الله باشد که طالع
شود از محبتی که در جو سیم بر حق رویند باشد که مشتاق میکند عبد را برای
لطایف کرم و زیادت بر او سخاوت و اخلاص فایم این شوق را سکن میکند و اثنی او را
فری نشاند و سر و فروج او را مزین می نماید و اما شوق مقربان پس او اثنی باشد
که مستعمل از صفوح حجت گردد و نظریه حجت در این وقت بهیچ وجه نباشد و اما
بجود راه ندهد تا مقصد نرسد و بفرموده دست هر که بچیزی کشاید که در وقت
و هر حجت فردوس بنار او اما حیرت پس بقیس بران در ضمن بیان دهشت گذشت و اما بر
پس از مقام مهم از مقامات احوالت قال هم از زنی نارا الیه و فی الطلوع و جوهنا
لمحات برق القرب من انوار حجاب برق از مبارکی طریق ولایت است لهذا موجب
که انوار از این چندین حجاب علوی بر حضرت موسی علی بنیا و اله و علی السلام در
سینا تجلی فرمود چنانچه در اخبار و خطب سابق گذشت و از اول نوریت از انوار حجاب
تجلی که طالع می کند دعوت بفرستد تا بدین در طریق ولایت نه اظهار علیهم السلام
الملك المبارک و فرقی که با وجود او اگر چه او هم دعوت باین طریق می نماید که حجت
قبل از ابتدا و شروع باین عنوانست اما برقی پس بعد از ان است و لیکن برق باعتبار شد و

بناش که تراز و جدات لهذا و جداد اگر گفته اند و برق را در آن ستوده اند و بعد از آن
اشام و لایات و جدایان باقی باشد و لیکن برق بکند و برق برای اهل ابتدا از جاست
کرامتی و قرب حلا و نفا با یخشند و بنظر برانامید و روشی افکند بطوری که نمایان
عطای حق در نظر مومنان بسیار نماید و سبب شود که سنگینی بار تکلیف
هیچ برانماید و سنگینی در طریق عبادت و بندگی و علافت خدمت دیگر بیند و بیاید
در کمال جان فی شریک و کوار باشد و اما نسبت با بر این برق باشد از جانب و جد غیر
حد از وقت و دور انداختن از مقام و قرب و از نظر افاد و همچنین است بحیث حد
طریق ترتیب زیرا که بعد از طاق فخر انوار جلالیه بیت و اورا عزاب میکند و این
دوی نمی آید و هر کس که اینرا که طاق او را طاق او و بد و تمامی صد دنیا و نظر بعد این
برق بی کوه نماید و قیامت را بوی نزدیک بنید چنانکه حضرت امیر و در بیان احوال
ذکر می نماید و در نهج الباطن مذکور و در احوال و احوال یقین نیز در اخبار دیگر و از
آورده اند که روزی جمعی بدید این فری قدس سره رفتند و چون غالب در میان آنها
میرد و صحرارفتند و بوی حسد تا بعد متفرق شدند بعد از چند کلمه از گفتن او
طایفه ای برخواست و فرمود که پیش از این با هم گفتن و صحبت داشتن سزاوار نیست گفت
تردیک است موقوف از جمعی از ما فریب که راه که به بود و در میان بوی صبر و صبر
و سپید نماند و پسندید که راه و کجاست پس راهب با سر خود را در بطرف راست
نمود پس آن قوم دانستند که چه از راه دارند پس گفتند ای راهب و ای اگر که هر یک
راهب گفت سوال کنید اما نماند زیرا که در روز یکدیگر نمی کرد و هر چه می کرد و فرستاد
بیت کشند و صیتی با صبر و اکت فوشه با نماند از صبر و در این و سر صبر و کشیدند

صاحب بر حال کمال اعتزاز از انجالت و موافقت با خاق داشت باشد و خلوت و از راه
مغفار خود گذاردن بود که حضرت موسی و قی که انجالت با و روی آوردن اهل خود
دور شد و واقع شد و واقع شد و سبب صاحب انجالت بطور خود به بر دارد که مطلقا
الغایت بغیر آنکه که با و انجالت و بفرقه با و اید و اما برق مقربین پس بر جبهه باشد که بد
از جانب لطف در صفت اقتضا عید پس بر اینک از راههای سرور را بشاهد انوار ملاطفت
باشراق صاحب حقیقت و بیار و بر صاحب انجالت باران طریقه تا جارد شود و بگذارد و دلش صفا
افتخار با عباد را الطاف مقرب و صفایات و عوالم لاریتیه و موهبت اختصاص بر خود
انسان اگر چه بسبب حفظ او بر عودت خود از صراط موهبت لب نکشاید و اما تحقیق بر
مقام چهارم از نهایات باشد که حق که مشعر و پ دهم است در پیشگاه سلوک باشد
و بعد از طی نمودن سه مقام اجمالا و هفتم و بی مقام بقضای اهل با مقام اول
و بعد از مقام بقای الله دست دهد تحقیق طهر و تهذیب و بجزاید صاحب حق است
از ثواب پس عاقبت و سبب که هیچ صفت از صفات خود را نسبت بخود نماند و ملاقات
و تقاضای و تحقیقت و در سق لا حول ولا قوة الا بالله گوید و این مقام بی سبع و بی
که در حدیث مذکور است و تفصیل این را در آن و چون از این معنی برتر شود این طهر
تجربا بر این از خود سلب نموده و از جانب حق باید بطوری که مشغول و بعد با سر خود
ترک معارضه نماید و چون این معنی قوت پذیرد و بتلخیص الحق فایز شود و چنانچه طهر و بی
بالحق بود پس دیگر از اوضاع خلایق و رسوم انیت بوی بشام جانان رسید و سبب
در جمیع جهات و لا و این ابر او احاطه کند پس سخاوت باطل و باطل و باطل و باطل و باطل
شود که از حیل السقاط الاضافات و این که معصومین سلام الله علیهم اجمعین را حب الله

و قدرت الهی میگوید بافتن این مقام است و اما ادب پس این مقام چهارم است
 اصول باشد که قلب در این یاد در پیشگاه سلوک سلسله باشد و بعد بعد از طی سلسله
 احوال و سعید و بی مقام بقیلا باین مرحله قدم می گذارد ادب حفظ حد و رعایت
 مع الحق و الخلق و النفس بدین ظاهر و صفا که فلا باها لا کتاب الا غلوائی و نیکم فی الدنیا
 انصیا و من عید حلد الله و لا هم الطاری و این معنی هم در عقاید قائم است و هم
 احکام فروع اما ادب بی بی عبارت است از منع خوف که قدری باین نماید و بعد از آن
 نمکند و ضبط سر و ده که مشایخ عبارت علی الله نکرده گران الله کلام الفرائض و بیان ادب
 متوکلین عبارت باشد از خروج از خوف بیدان قبض و معدن از جامع بیان بطریق
 از ضیق سر و بفضای بی مع مشاهد اما ادب مهربان بی عبارت است از صرف ادب بی نصیحت
 و غنا و از ادب خویش بنیاد بی و از این مقام ادب غلوائی از خود سبکبازی ادب
 بلیب مشرق در حضرت جمیع و نالشی کزات خلقت و هه در انوار الدخدر سر بادب
 بیش این سلطان بی ادب نیست هم این یار جز ادب نیست هیچ معنی عشق جز ادب نیست
 ان رفتار ادب آموز ناری در عشق ادب آموز ناکشی این یار ادب آموز
 نالد کرد مظهر یار و مظهر انوار ادب آموز نارهی از انکار ادب آموز ناکشی
 اقرار و بعد از این چند شری بنامی می نماید ادب و عشق این چه بجان است ادب و عشق
 بگذران این کار ادب و عشق عاشق و معشوق دارد از این هزار مرتبه ماهر الی اخرها
 قدس سر و صه باریان مطلب بی دور افتادیم حریفی فی الله یعنی از اسرار عالم و نیکند
 و بیجور و رکوع معلوم شد بحول الله و بعد از این نیز انتم بفرمانی و دیگر خواهی آمد
 فی الحاله یعنی از اسرار قیام و قرآن و حمد و سوره در ضمن چند نشان معرفت می یابد و ادب

ولی التوفیق اشاره اوله در بیان اینکه در زمان قیام بحر سلب مقرر آمدن سابقا
 شد که نامز معراج مومن است و عبادتی است معراج رجاء مع عبادت نسبت به تمام عوالم
 و حرکان عبودیه و کمال معراج بر سر و طی و خوش دایره امکانی است که مکان قاب و سبب اوله
 که متر معقله و بی فساد که بر می شود و از ان دو مومن بقوم صعود و مومن نزل که
 ملا و عالم تکون و شمع بهین دو مومن است که یکی مخلوق است بهوت و دیگر عبادت
 هر یک از این دو مومن در حقیقت دایره تمامی است شتایر دو مومن که حاصل عیش و از
 مجموع ان در حرکت و در سکون و در موت و در حیات و بیان آخری در فنا و بقا
 که در صحنه نامزد و در جلوس بعد از سجده باین در هر هر که مقام تفصیل ظاهر می شود
 این چهار مقام است و لهذا انکان وجودی هر وجودی در هر عالمی بهیاد دگر گشتی
 کلیه مثل ارکان عرش و انوار از عرشان که در اجناد و اراد است و مثل مناجات و ربه
 در عالم اعضا نجات و مثل چهار رطلی که معقود اولی بدست یعنی خوف و بلیغ و مود
 و از ربه ارعیه که در هر وی را بی معبر ملک تا کمال بجای کشید که اعداد که در مقام
 اهرام چهار کربیش نذر اعداد و عشرت و مات و الوف و عالم حروف که اصل اولها
 نقطه است چهار رسته بیش نذر نقطه و عرف کلمه و کلام چون نقطه و خط و
 و جسم در عالم اجسام تا محقق آمد در هر وجودی و محب و تقیم کماله و باطنی و
 ظاهر ظاهر و باطنی باطنی چنانکه در حدیث است لهذا در حرکان کلیه الهانی در زمان
 قیامی و در کوی و مسجدی و صدوقی و در هر یک از اینها است حالات کلیه و حکام
 مفصله ذکر بر آید یعنی در هر یک وجود و رکوع و قیام بعنوان وجودی و در هر یک
 و مسکات دیگر مثل انکسار بر خواست و سرانجام رکوع بر داشتن و امثال ذلک انکا

مسجده چندی مقرر گشت که در ترک آنها اعتباری نباشد و در ترک ذکر آنها اذکار و نماز
 عمدتاً باطل خواهد بود بخلاف این باقی دیگر **استاد** در بیان این که چرا در قرآن
 قرائت حمد و سوره برقرار شد پس باید دانست که عوالم وجود کلیه قسم بدیوت
 که بقیر می شود از آنها باعتباری بظاهر و باطن و باعتباری در سبب و سبب و باعتباری
 و اجمال چنانکه نور و ظلمت در وجود و سبب و اجمال باطنی و اسفل و عین و بیاد
 بدن و روح و عادی و مجدی و سما و ارضی و غیره و بافتنای هر یک از این عوالم
 مفصله و مناسبت هر یک از آنها حکمی مطابقان معین است بقضای حکمت
 یعنی وضع کثرتی فی موضع و چون سیر و ترقی و معراج عبارات از سفر کردن
 از ظاهر و باطن و از شهادت و تب و از تفصیل باجمال و از کثرت بوحده که سفر
 اتفاق الحوائج و لهذا ابتدا از این طرف شروع شود که متعلق بحیث ظاهر و کثرت
 و لهذا در حال قیام که بدو شروع بدیوت و متعلق بظاهر و عالم کثرت است و تفصیل با
 بقراءت سوره حمد که مشتمل بر تمامی تفصیل و جزئیات و عوالم کلیه و جزئیات امکانیه
 پس از آن تفصیل بعد از آنکه ان که مقام وجود و تفصیل باجمال و حکام شروع
 اجمال اول بعد از تفصیل اول و عیال اول بعد از شهادت اول و ان سبب مناسبت
 همین شهادت است زیرا که هر چه مناسبت شهادت از غیبت است لهذا باید از سوره
 ان سوره قرآنیه خواند شود اما ملقت باید بود که هر سوره از سوره قرآنیه که باشد
 اگر چه از سوره های طویلانی باشد بتفصیل سوره حمد خواهد بود زیرا که سوره حمد
 مشتمل بر همه سوره قرآنیه است چنانکه در اخبار وارد است که آنچه در عالم است در قرآن
 و آنچه در قرآن است در سوره حمد و آنچه در سوره حمد است در سوره حمد و آنچه در سوره حمد

و آنچه در سوره حمد است در برای هم الله است و سبب صلی الله علیه و آله و سبب صلی الله علیه و آله
 و باقی کتاب چنانچه افاضان و اقامه که تفصیل و اجمال اول است از آن مفصله از اقامه
 زیرا که حصول اذان و اذکار و که در آن باید گفته شود پیش از اقامه است و لهذا در اذکار
 عالم ذوق و ظاهر چنانکه از قبل این که اذان و ایدام و تانی باید گفت و التفات باطنی
 در او منع شد باید ندارد و هم چنین تکلم که در آن بین و در وی ان قبله کرد اندکی که
 همه از احکام عالم ذوق و تفصیل و ظاهرات بخلاف اقامه چنانچه پیش میاید بیت و از عالم
 اذان و اقامه در عالم ذوق این سفر محسوب است این است که منع شد باید در ترک آنها و از شهادت
 شهادت در نمازهای که در سفر قصر می شود یعنی نماز صبح و نماز مغرب و نماز عشاء
 نمازها این منع شد باید در ترک آنها بیت تمامان سرهند العلم فامض از این فقره
 چهار عنوان از تفصیل و اجمال در اوضاع نماز کلیه مترجم خواهد بود و باعتباری یکی از
 و اقامه دیگر حمد و سوره سیم ذکر رکوع و ذکر سجود چهارم ذکر تشهد و سلام اگر چه
 هر یک از اذکار و کلیات مترجم بتفصیل و اجمالهای بی انداز است که کلیه حمد و سجده
 هزار می شود یعنی از اول تا باخر چنانکه فرمائی حضرت رضا صلوات الله علیه و آله
 حمد هزار بار اعتبار است که تمامی عوالم و مظاهر و محالی اسماء الله است و خداوند اعظم
 هزار بار اسم معین است که یکی اسم مکنونی مخزونی است و باقی دیگر در کارها و در تفصیل
 اول هزار عالم پیدای شود و از اینها است که وارد است که همین عالمی هر یکی هزار
 ان ان خلقی می باشد و چون هر یک از اسماء با و یکی اعتبار شود هزار هزار عالم پیدا
 می شود چنانکه در حدیث وارد است و روایت نموده او را ابو جعفر عالی از حضرت
 سلام الله علیه که بعد از فقره و فرماید ان الله لم یخلق اسواکم بلی والله

و انتخاب

لقد خلق الله الف آدم والف الف عالم وابتدأ من ثلاث العوالم وبتبعا
عرض شد که بجهت نیات کلید ارکان عالم متقی بچار رکنی شود و باین جهت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فیما یشی که از اربعه ارجح میریزد یا فیه اسم علی هم معروف باسم و در آن
چهار موضع و باعتباری چهار مقام کلی تمام و یقینید اول از برای هر یک هزار عدد معین
پس منقول خواهد بود بچهار هزار عدد و الله اعلم **بحق کلامی و تفصیل الهامی** صلیا
معروض شد که موافق عقل و فقه حضرت معصومین سلام الله علیهم اجمعین قطب عالم
امکان و مرکز املان اگوانند و علایق و فیهما تقریبی جمیع حالات وجودند و محال
و ادن حضرت خداوندند و بقاعده حکمت محقق و شخصیات که طفره در فیه است
و پیوسته مدد و فیض از مبدأ فیاض ظاهر و باطنی و سخاوت بواسطه طلالی
یعنی حضرت معصومین سلام الله علیهم اجمعین خلق برسد و در هیچ انی از اوان هیچ بقعه
از بقیع عالم امکان و صفی از اصناف عوالم اگوان مستحق از جریان فیض از ان مقام
نیست جز باینکه آن کلیا و عدل خدا که در این دنیا فیه بعضی که در اصناف عالم است
در بیان این مطلب غلبه فرما حتی با قاعده دلیل و سببها نیست لهذا ذکر اولیای
قرابت و احادیث که شاهد این مطلب مقام باشد و موقوف داشتیم و بد که اصل مقصد
زحمت افزا آمدن و ان این است که با وجود مقصد که گذشت و لزوم استعمال فیض
اگر چه فیوضات جزیه باشد از ان مبادی عالی علیهم السلام که از اولیای است که در شانها
نماز که جبار ذات باین عظمت و این چنین صفیات که بعبیر از ان اربعه ارجح و در آن
عبد روی توجه باقیان علیهم السلام بنا رود و اعصام بخوبید و موصول نگردد
انکه مغفوری داشته باشد و غافل که نخواهد یافت که بدون تحصیل مقام

با حق الله این راه طی شود و مقصد بدست نیاید لهذا حضرت مناصوات علیهم
صیغهاید و انفسد افتاح الصلوة ذکر الله و ذکر رسول الله ص و احب الله
من الائمة لعبد علیک یعنی کن نزد افتاح نماز ذکر خدا و ذکر رسول خدا و بتبعا
دار یکی از ائمه علیهم السلام و در پیش نظر و صورت و حروف و حجاب الله که در این نوع
کلماتها که قطع فرموده و با جمله کفایت می کند در انجام این مطلب و ضامین صریح
که در زیارت جامع کبروات که حاصل انفا این است که هر که خدا را بطلبد و قصد کند
توجه بشا میکند و روی بنما باید بنا رود یعنی معصومین سلام الله علیهم اجمعین پس
باین جهت خداوند دانی هر بیان و اصناف فارز بطوری مقرر فرمود که صورت و متنا
ظاهر و باطنی ذکر است بجهت کلمات و حروف باعتبار مقام و مرتبه و بنما
و چه باین حد که هر یک عالمی است بر سه جامع سراسر ذکر حمد و ال محمد و سلام
از انبانیان تا اخر سلام و باعتبار بنما کمال یافت و رحمت الله علیهم السلام که در
جلیله و فیه عالم سیریه را بتجلیات و تحولات و صور و حسیه مشخص
محدود و محدود فرموده اند که هر امانا و نادانی و توانا و ناتوانی خودی بان و ادنی
رسا بنده مثل خوانه مگر که موافق خبر خدا پادشاهی بیت المعمور است که ببارتازان مقام طلب
باشد که حضرت آدم ص بنا فرمود و اگر اسرار و نکات این ماجرا با بساط و جمیع معروضات
متنوعی هفتاد و نعلی برد و این معنی که بیاری و اولیا و عنایت الله سلام الله علیهم و
ناید الهی بر این داعی معلوم گشته و ندیدیم که احدی از علمای متقدمین و متاخرین و علما
الله علیهم ملقت شده ذکر فرموده باشند و کم ترک الاولون للآخرین و این ماجرا در
ده باب آنیم بطوریکه منافی اختصار و مطلوب این رساله نباشد معروض میگرداند

الف در ذکر اشارات و رموزی است که در این کتاب هدایت به الله الرحمن الرحیم
و تقدیم بیان اشارات این ایه مبارکه بر کلمات و اقسام و تکلیفات بناسبت آن است
که موافق عقل و نقل تاویکند و بنده منزلت اسمانی و تکریمیه و عالم امکانی است
بسم الله الرحمن الرحیم شایسته خدای خیر در قرآن مجید که نام و کلمه حقیقه اتم جمیع کلمات
است با این شایسته خدای خیر از مومنین مومنین که ما از اول اهل کتاب با این
الوهی فاخته و کلمات الهی و حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید که اول کل کتاب
من السماء بسم الله الرحمن الرحیم لهذا میفرماید که در مود این ایه مبارکه را معتقد است
آن الله بسم کلام ثلاثه اتم قبل تمامه غیره العالم و الجاهل و تمامه لا غیر
المن صغی ذهنه و لطفه و صبح تمیزه من شرح الله صدره للاسلام و تمامه لا غیر
الا الله و ملائکته و الراسخون فی العلم الحديث باین حضرت میفرماید که کتاب خدا
بر چهار طور است و اشارت و لطافت و معانی و برای عبادت و اشارت و اشارت
خواص و لطایف برای اولیا و حقایق از برای ابناء علمیه السلام و در حدیثی است
ان حضرت سلام الله علیه زیاده بر یکصد و بیست و شش بیان میفرماید که حضرت مائت و
آن در جوابت باین حدیث مبسوطه معطی بعد از بیانات خدای میفرماید و ضرب
مثلاً میفرماید فاما انزل فیها بجهت و اما ما یقع الناس فیها منکثرة الارض فاما انزل فی
هذا الموضع کلام المحدثین الذين ابتغوه فی القرآن فهو ضحیل و یجل و یبطل و یبطل و یبطل
والله ینفع الناس منه فالشریة الحقیة الذی لا یتبیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه
و القلوب یغسله و الارض فی هذا الموضع هی محل العلم و قرآن یعنی معنی سلام الله
اجمعین و علمای را بخیر از شیعیان اینان علمیه السلام چنانکه در تفسیریه نقص است

ارض و اود است و بعد از آنکه حضرت سلام الله علیه در این بیانات خدای میفرماید
فرموده و اما جعل الله تبارک و تم هذه الرموز التي لا یعلها غیره و صیرا بنیاه و حجة
ارضه لعله باخیر نه فی کتابه المبدلوز من اسقاط الاله حجة و طلبه هم دلائل علی
الامر بعید و هم علی باطلهم فاست الرموز و اعمی قلوبهم و انصارهم با علمیه فی رکعات و
خبرها من الخط الدال علی احدی فیه و جعل اهل الکتاب المقتبیین من رب العالمین
بظاهره و باطنه من بخر اصالتها ثابت و فرعه الاله توفی کما کما کل حین باذن ربها
ای بظهر مثل هذا العلم الختلیة فی التوفیق الوقت و این عبارت اگر چه بظاهر
احتماس باینه اظهار علمیه السلام دارد ولیکن مقتضای شیعه است و میفرماید
علمای ربانی و خواص شیعه و باین بعضی از آن رموز دارد و بعد از تفرات چنانچه میفرماید
خالق قد و یقینون علیه و لا شکیا بعین منه و من جعل الله نور انوار
من نور الحديث بطوله و بالجله قطع نظر از ادله عقلیه کرده احادیث بسیار وارد است
در قرآن مجید خداوند متعال با تمام جماعه اشعار بدو که محمد و آل محمد و سلم و مود
که از اظهر رموز عرفیه است مود و عید هم باین بزرگم بفرمان بنیه و هم بطریق
بسیار که حقایق کونیه چنانچه در جمیع البیان مود سر و روایت فرموده از حضرت امیر
المؤمنین که میفرماید از برای هر کس که صفوات و صفوه این کتاب یعنی قرآن خدای
تجلی است و خداوند میفرماید و اما ارسلنا من قبلك الانبیاء لا یغنی الیه فاسألوا اهل
ان کستم لا تعلمون بالنبیات و الزیور و انزل الیه الذکر تبیین للناس ما نزل الیه و علم
یتفكرون و نکته دیگر این جمله این است که قرآن مجید بر طبق نظم و ترتیب یکایک و عالم امکان
نازل گشته و مشخص است و بعد از آنکه حضرت معصومین سلام الله علیه اجماعین اصولی

وجود نند ظاهر و باطن محیط بنای موجودات امکانیه الذکا قال هم ملات هات
وارضت حتی ظهران لا اله الا انت و ان برای ایشان علم صلوات الرز و هر شاه از نشان
حقیقه ملکوتیه ناسوتیه و جبروتیه و لاهوتیه ان عوالم احده و حرف کفره تا هیکه
معانی و از نشانات صوریه تا نشانات قدسیه روحیه ظهوریت و هجرا و هجالی که
اقرب و کدورات و ظلمات کمتر است ظهور ایشان هم اشکالات و لهذا حضرت رسول
و سلم میفرمایند که شی که میرای و هم علم و ادراکها مشهور تر یافت و کجاست فرماید که
مثال او هم را دیدیم و هر چند این کار را لا کبر و حجت فکر نکرده شود آنها را احاطه
هر عالمی اندم و اتم و است ظهور و باطن خواهد یافت و زیاده از این شود که ان طاق
نمی آید پس در اینجه که تدریج عالم کیانی آمد است التبر و احوار فرانی باید که ایشان
علیهم السلام اظهار اتم و اتم و اکمل نسبت بدگرهای موجودات باشد و از کمال خلاق
التبه از نظر گوناوه نظایر و آنان که ضعیف البصرند پس شایسته خواهد بود و نیز و محققین
ثابت است که عالم حرف عالمی است مطابق با تمامی عوالم کونیند و شتاب جمع است و بعضا
و قدر و همه علوی که در لوح محفوظ است و علم او بوجه کمال خاصه الاله علیهم السلام
است و علاوه از او نیز بعضی از علمای را بخین رضوان الله علیهم یافت می شود چنانکه
در اخبار وارد است و کمال اعتبار را معصومین هم باین علم داشتند و در کتابها
امیر علیه السلام در این علم معروف است و همچنین در کتابها از حضرت صادق هم که شایسته
محفوظانه و حضرت امیر هم بحرف جمیع استند کلام میفرموده اند بر وقوع فتن و
انحراف مبارکه که نازل شد اصحاب آثار اند و علال در روی مبارک حضرت رسول
و سلم مشاهده نموده از سبب آن هم اشارت نمودند پس از حضرت فرمودند که باینجه

حرف مبارکه خداوند خبر داد مرا از بلاهایی که در آخر الزمان بر است من نازل خواهد شد
از عتد و فتن و خزع و حال و فتنه یا حرج و یا حرج حدیث قیس روایت کرده که آن
حضرت ابو جعفر شینم که میفرمود که ^{عجبت} و ابابا سر و دیر اخطب و چند نفر از پیش
از آنها سخن را انداختند رسول خدا هم پس هر کس که با بایت در انچه ذکر فرمود
در انچه میگوید بر تو نازل گشته ام حضرت فرمود بل چه نیاید که از نزد خدا برای تو آورده
حضرت فرمود بل گفتند تحقیق که معجزت شد که انبیا و چند پیش از تو و منی و اینجه
از ایشان که خبر داده باشند مدلت پادشاهی خود را و انکه احاطه است و چند است هر یک از این
اخطب و یا صاحب خود کرده که از برای آنها که الف بایک لام می هم چهار نیست و در باب
پس عجایب از کسی که داخل شود در دین کی که مدلت ملک او و احاطه است و هفتاد و یک سال
باشد بعد و حضرت هم کرد و گفت که ای محمد ابابا این غیر این هم است حضرت فرمود
بلی اکت پس گفت مبار و حضرت فرمود المعص که این سنکینتر و در از نزالت الف بایک
سی و صیم چهار و صد و نود پس این یکصد و هجده و یک سال بعد عرض کرد که ابابا این غیر
است حضرت فرمود بلی گفت مبار و حضرت فرمود المر گفت این سنکینتر و در از نزالت الف
بایک لام می و در ادب پس عرض کرد که ابابا این غیر این هم است حضرت فرمود بل عرض کرد
حضرت فرمود المر گفت این سنکینتر و در از نزالت الف بایک لام می هم چهار و صد و نود پس
عرض کرد ابابا این غیر این دیگر است حضرت فرمود بلی عرض کرد مشتبه شد امر تو بر ما پس
که چه عطا کرده شد پس برخاستند و ابی سربه برادر خود گفت چه می دانی شاید چنان
جمع شده باشد برای او انبیه و زیاده از ان و در اخر حدیث است که حضرت هم فرمودند و
نحی فی وجه اخر غیر تا و ابی و ابی یاسر و اصحابها و ابی و صر بن صله می گوید که در ان

نیم

ان بنی امیه اهل خدایت حضرتیم سلام الله علیه و عرض کرد که امر که قبل خداوند است
 در کتاب خود چه چیز را داده کرده است باین وجه چیز را و هت از حال و عرام و چه چیز
 هت از حال و عرام و چه چیز را و هت که منع شود با مردم پس حضرت عقیقه کرد و فرمود
 اصل و هت الف بیک و لام می و هم چهار صا و دو وجه قدر هت با تو پس آن مرتکب
 و احد و سونی و نلوف و مانه پس حضرت فرمود که انقضت سنه احدی و ثلثین و مانه
 انقضت ملک اصحابان قال فظننا انما انقضت سنه احدی و ثلثین و مانه و يوم عاشوراء
 السوره الكافیه و ذهب ملکهم و در احادیث وارد است که حضرتیم و حضرت رضا صاحب
 علیهما بقوا بعد من کاهی استند الالات میفرموده اند و حدیث قصه و الحضره الباقی
 بدان که علی خلاف ذلك که حضرت رضا سلام الله علیه بامون ملوک فرستادند و ایشان
 و خانه علم و کینه است که هر کیز است در بیان عتق اسرا الهی بنیت و چون بنی
 که خداوند ایشان را از مقام سعیدی بنمود و بعد صیانی که در میان و در تهای مجرمان و عا
 باختلاف و نظور اطوار و تند و برادران مقام کلیات تقدیر و سعوا لم یصبروا کذلک
 و در عیه بها و در آن عالم نسبتی از اسرار حروف را بجای کلمه کن اوله در جلیت فظریه آدم
 علیه السلام در عالم احدی استین اختراع که هوئی بدو و تحذیرات مثالی و در عالم
 ثانی با نحو تفصیلی که مناسب عالم عقل جبر و باشد و در اطوار بها ثانی که اختراع بها
 نامند و در عالم لطایف روح ملکوتی و با و در عالم ثانی باطراف قلب ناسوتی و حقا
 پس قرار گرفت اسرار و در عالم حدیث و معانی آنها در سر جبر و لطایف آنها
 عالم روح یعنی نهاده ملکوت و صور آنها در نفس و انتقاش آنها در قلب و قوه باطنه
 آنها در زبان و سر و کلاهها در کوششها در عالم عقل جبر و جزیای حرف بنود و ان حرف

سنین
 سنین

حرف الف بود که حقیقه حرف بود و الله در الوالد قدس سر و حث قال
 جمله قرآن حرف واحد بود پس حرف واحد حرف واحد بود پس و الله که
 من قال الف الحرف هو الحرف جمعها و الباء و اوه علیه نظوف حضرت رضا
 سلام الله علیه میفرماید ان اول ما خلق الله من اجل المعرف به خلقه کتابه حرف
 المعی و ان الرجل اذا ضرب راسه عصا فرغم انه لا یفهم بعض الکلام فالحکم فیران
 من علی علیه السلام حرف المعی ثم یطی الایه یفید رمال ینفع منها و اقل حدیثی بعین
 عن جلد عن امیر المومنین فی اب ت ث انه قال الالف الا الله و الباء الحجة
 و التاء تمام الامر بقیام الحمد و ان برای هر یک از حرف معانی تعیین فرموده و در
 معنای کلامی میفرماید الالف لا اله الا الله و هی کلمة الاحد اثنی عشر و حضرت امام
 حسین تم میفرماید بجا میروند الی النبی و عن امیر المومنین علی بن ابیطالب
 له ما قاله فی حروفها فقال الرسول الله لم علی احبه و قال اللهم و قد
 فقال علی بن ابیطالب ما من حرف الا و هو اسم من اسماء الله عز وجل ثم قال الالف
 فالله الذی لا اله الا هو الی العیون و اما الباء فباق عبده فانه خلقه فاما التاء فاقبل
 یقبل الحق بر عباده و اما النون فالتائب کان یبیت امر الذین امنوا بالقرآن فالتاء
 فاما الجیم فجل شان و قد صدق اسماء و اما الحاء فحق هو علم و اما الخاء فخر علی
 و اما الدال فذلیلان یوم الدین و اما الذال فذل الخیال و الاکرام و اما الزا فز و فیم
 بعباده و اما الراء فزین المعبودین و اما الهمز فالسبح المبرور اما النین فالتا که عباده
 المومنین و اما الصاد فصادق الوعد و بعد و اما الصاد فاصد النافع و اما الالف
 فاطاهر المظهر و اما النظاء فاطاهر المظهر لا یاتوا و اما الهمز فمالم عباده و اما العین

در
 تعلیم

فیات المستثنین واما الفاقه فی الحب والنوع فاما الفاقه فتاوی جلیه
واما الکاف ما لکافی الذی لم یکن له کفر احد ولم یولد واما الالف فاطیف
عباده واما الیم فمالک الملک واما النون فزکات الارض من نور عرشه واما الراء
فواحد احد صام لم یولد واما الحاء فضا طاقه واما الهم والالف فلا الا الا
وحد لا شریک له واما الیا فیداه باسطة علی خلقه فقال رسول الله ص هذا هو
الذی رعی امری وخلق جمیع خلقه فاسلم الی یودی و حضرت امیر المؤمنین ع
سأل عن بن عثمان رسول الله ص عن یحیی الجید فقال رسول الله ص تعلمون ان یحیی الجید
فان فی الا عجب کلها و هی عالم حدیث الحدیث بطوله و رعایتان فوالله
حرف کفی مشکل و اذا زمان سعادت لهذا الکفای یثوق و این باب به بعضی از
جزیه که سهلا نشاء و با ساد و کانی که اطلاع و بری بر مراتب علمت لما یزید نقی
هر چه مستثنی اندان قواعد برین قواعد است که صاحبان علم حرف غالباً رعایت
و هم چنان ائمه اطهار علیهم السلام رعایت فرموده اند از جمله در باب حروف مقطعه فافق
القرات خیاخیر بر مقتع روشن است و از حدیثی صحیح بر می آید که ظاهر قرآن است
علیه السلام و دلالت میکند بر این که ظهور هر حرفی یعنی حروف ان اشارت بابت
علیه السلام باشد که هر چه معنی دیگر هم دارد و حدیث این است که هر حرفی از حضرت
ابی جعفر علیه السلام سؤالا که از ظاهر قرآن و بیان آن ظاهره الذین نزل فیهم القرآن و لکن
الذین جاوروا مثل اعمالهم یحیی فیهم ما نزل فی اولک و اما لا سابقا اشارت رفت که هر حرفی
صریح اخبار است بابتی جمیع کتب اسمانی و اسم الارواح هم بوده چنانچه قرآن مجید که بر طبق
مراتب کونیه نازل گشته و موافق صریح آیات و احادیث آنچه در همه عالم است از لاف

لا هو ت با سوت تمامی که و زیاد در قرآن است کما قال الله ص ما فرطانی کتاب
نشی و این لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین حق تربت مرالم بد و هیچ اعتدالی و سبب
نیز گذشت که اولین موجه در باری وجود و تحتین جواهر حضرت معصومین ع و در اول
از علیهم السلام بود پس قتال و قتال بدون شایسته بهر و بر پی اسم الله اگر
که بد و کتاب نامه مذ و نبی است و لم مدلول او اولین جلوه است که در کتاب کتب
یعنی حضرت معصومین سلام الله علیهم اجمعین و حرف حضرت خداوندی بالمشهد
امیر و از هدایه مطلوبات و توجه بخلایق بن ط معصومین علیهم السلام است
حق تمام که من رانی فقد رانی الحق و موافق مضامین زیادات و ادعیه و احادیث
هر که آنها را دوست بدارد خدا دوست داشته و هم چنان در طاعت و سایر امور
در باب معرفت حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه سلمان را بی در علم می آید
که معرفتی با حق راسته معرفه الله و معرفه الله معرفتی الی غیره است که دانا با این احادیث
بذکر ان نقاصیل نیست و بیکرانکه موافق حدیث مشهور که هر چه در عالم است در قرآن
تمامی قرآن در سور و جملات و تمامی سور و جملات در اسم الله الرحمن الرحیم است و تمامی احادیث
در دلالت در باری هم اهات و بیا هم احمد محمد مصطفی ص و نقطه با علی علیه السلام
باید در اسم الله الرحمن الرحیم باشد که هر چه و الیهم صلی الله علیه و آله باشد
وقت مناسب است با معصومین این حدیث مشهور را بیک حرف با بعضی است که اسفغات
امد معانی دیگر بر او هم بی مناسب دارد و کلمات بالحق فرموده اند که با لیاظم
و با نقطه تمیز العباد من العبود و التبعه با یحیی باشد زیرا که حرف یحیی در
روح معصومت مشکل بد و ضلع از اصلاح منک است ضلع فاعلی و ضلع منبسطی

صانع قائم الف بورد و صانع مبدع ط حرف مبارک با بود و از انجا است که فرموده اند
ما من شئ الا والهاء مكنية عليه و الله در قائله الف الحروف هو له حرف جمعها
والهاء دائرة عليه تطوف و نقطه با حقیقة اولیه موجودات و صلبه کاشف
و قلب دائرات و مرکبات لال نامی علویات و سفلیات و حیطه مهب عوالم عجب
که ظاهر و بنوت و باطن او کلاسات و دلیلهای معنیات است بپای جزائش عظیم
سطح و خط و نقطه و سطح از خط و خط از نقطه تا قبل و فانی که نشد که نقطه اصلا
و جسم حجاب و صورت حجاب هم چنانکه معانی از کلام و کلام از حروف و حروف از
نقطه پس اوست فیض نخستین و مبدأ قوه تکلیف و تکرار که ظاهر شد از او الفیه
باستاد آمد و بنوعی صامت خطا و اوست مقام روح الهی قوه تم و تفنن و فیض من روحی
حرف و بات و با ظاهر نقطه و باطن و لهذا برای ما معین آمد حکم ظاهر و حقیقت
او مقام نبوتات و لله در حق قال باری بالالف التو لم تقط و نقطه هر یک
الاحرف و تعبیرات و حق نقطه روح عالم امرات که محلیات در وسط و عین فون
کامرکن و ان فون ایات کونیه است این است که نقطه جمیع رضانیک و دیگر مخص
و معین آنها آمد پس نامی استیا و کلاسات بر نقطه است که معروض همه است و از او
و نقطه و کلاسات بر حضرت احدی الذات و بار الف مبدع کونیه لهذا اولین و
است که در طریق ترویج بر حضرت حمزه ام فاول کشته و اول حضرت آدم و نوح و ابراهیم
و قریه موسی و انجیل عیسی علی بنی و اله و علم السلام است و سر قیامت بقیام طریق
اوست و سر او از ابظا اله است و در اوست عالم اختراع و مشیر حقایق ابداع این
که امام ام در وصف عالم در حدیث مبدع علی می فرماید و هر حرف او بر صف او بعلم او

او بدید که او بملک شان من هو نقطه الکائنات و قطب الدایرات و سر المملکات
و شمع خلایه الکبریا الی ان قال تم و کیف هم المون الاول و الكلمة العلیل و التمه
البصا و الوحی الکی الی ان قال تم منهم سر امر الخرز و اولیاءه المقربون و امر من
الکاف و الف الی ان قال تم و قدرة الرب و مشیه و ام الکتاب و علامته و منل
الخطاب و دلالة الی ان قال تم الاسرار المودعة فیها کل البشیرة للذات و احادیث
باین مصنف که لا تعد ولا تحصى **سرخفی** و مویلهای معروض آمد این است که در
کلمه مبارکه با ظاهر الوجود حقیقا چهارده حرف مبارک باین تفصیل **ا ب ط ه و**
ل و ج د و در هر از چهارده حرف مبارک پنج حرف غیر مکررات باین تفصیل
ز ه د یعنی حقیقه چهار صلی الله علیه و اله کلمات است از حقیقت با
است در چهارده مقام پاک که با رتبه از چهارده معصوم علم السلام و در میان آنها
معصوم حجة النبی علیه الاف الحجة و الثانیة و اول تعقیلند و دلیل بر این نکته
این است که باطین پنج حرف مبارک غیر مکرر و از ده حرف مبارک باین تفصیل **ط**
اه ا ب ج ی م د ال یعنی دوازده امام علم السلام از حجة النبی علیه السلام
و مویلهای نکهات است این که باطین لفظ و جود دوازده حرف مبارک باین تفصیل
وا و ج ی م د ال و نامی این دوازده حرف مبارک مشتمل بر پنج
حرف غیر مکررات که اشارت و دیگر است بر حجة النبی علیه السلام باین تفصیل
ج ی م د ال و باطین این پنج حرف مبارک چهارده حرف مبارک باین تفصیل
ج ی م د ال و انقیام یعنی با ظاهر الوجود حرف مبارک
ظهور جمیع ام نوح لهذا را و چهارده حرف مبارک بود اما کلمه و با لفظه غیر

در بیان تأکید بر مضمون
از کلمه مبارک با ظاهر الوجود
و در بیان تأکید بر مضمون
و در بیان تأکید بر مضمون

در بیان تأکید بر مضمون
از کلمه مبارک با ظاهر الوجود
و در بیان تأکید بر مضمون
و در بیان تأکید بر مضمون

مقام ظهور صاوی علیه السلام است لهذا از بر او دانسته حرف مبارک است باین پیش
رب العالمین طه تم ی ز و موافقین تفصیل در این باب هدایت است
 الرحمن الرحیم و سوره مبارکه حمد و ادکار دیگر و آیات بی شمار موجود و آن بعضی
 آنها معروض خواهد آمد و معلوم خواهد شد که این حروف محض اتفاق نیست و این
 نکته از قبیل احتیاطی و از حفظ انظام بطوری که در هر دو دهه جای از این حروف
 خواهد آمد که قطع برای مصنف حاصل می شود که این اشارت و نکات الهیه مخصوصا
 نظر مدین کبریا بوده **سراخر** و از آنجا که موافق اخبار تاج عالم در قرآن و تفسیر
 قرآن در رسم اسرار اربعه است اول صادر و حقیقین صد و جود و آغاز سلسله
 هر موجود جمیع و الی اظهار و علم سبک و بارش هر مطابق است کتاب تدوین
 با کتب و کتب پس باید اول حقیقی که در این ایضا ذکر شده باشد ایشان علم السلام
 الملک المنان باشند و ذکر آن بر حضرت زین العابدین علیه السلام باشد چنانکه بعضی
 صریح کلام ایشان سلام الله علیهم است که میفرماید که ما این ادعا علی الله و ذکر سایر بزرگان
 در این امر وافی هدایت بدین ایشان علم السلام است فافهم اعیان ان کت من هذا الا
 زیرا که محققا و عقلا ایشان علم السلام منکدر در هر دو عالم وجودند و هر دو عالم
 آنها مذکور و بعبارة اخرى ایشان امیه خالق و خالق ایشان علم السلام است چنانکه
 معنی این دو بیت است که ثبت او را حضرت سید الشهدا تم روحی که الله داده اند
 که الکل صفاتکم و انتم ذات و الکل بنور انکم ذلالت و الخلقه فیکم و انتم تنها
 انتم لهم و هم لکم مراتب چنانکه امام تم میفرماید فیه مراتب سبلان و ارضان
 ظهور لالهالات و احادیث و ادعیه باین معنی بی انداز و واردات و بعضی از آنها

این کتب از قبیل تفصیل است
 در این باب هدایت است
 در این باب هدایت است

از آنها گذشت این است که هر کلمه از کلمات امیه وافی هدایت را هر قاعد و مضابطه
 که وقت کند ذکر ایشان علم السلام را خواهند یافت و آن معنی از آنها مازد و محال
 شد **اشارة لطیفه** سابقا محقق گشت که بار اسم الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 است و بعد از حرف مبارک با حرف سین و صمیم و بنه این دو حرف مبارک و بعد
 یکصد و پنجاه که عدد اسم مبارک علی علیه السلام است باین تفصیل **ع ل ی**
 ی ن ی م و این معنی صریح است در آنکه بعد از حضرت حق مابقی اسرار الهیه
 و سلم خلیفه بر حق و جای تین مطلق حق او بالفضل علی اسم ربی المذنان است
 او را انیکه حرفی مقام محوری مقام حکایت جامعده صرف لهذا سبک حرف با اشارت چنانچه
 و لا شد اما مقام صاوی هم چون مقام بخت و تفصیل است و لهذا فادوق عقلی گویند
 فصل الخطاب نامند و در این لغت و الفاظ خزانند و کلمه و با نقطه غیر شبیه باین نکته بود
 و باین سبب تفصیل اقامت در ذیل با کرامت و علیه السلام مقدر آمد و موافق و مضابط
 در عهد سلطنت او از هم جدا شد و حال آنکه در حضرت رسول ام و لا رسلا هم در مرتبه
 متمیزند و بعضی ایمان و اسلام می گویند باین جهت بدو حرف مفصل سین
 میباشند با حضرت امیر مومنان و آنکه حرف تین و صمیم را محققین از حرف ظاهر اسم
 اعظم گرفته اند و ذکر باین آنها بر کسی ظاهر و هویدا شد و السلام اعظم را و معاصی و
 شد و دیگر آنکه حرف سین را از تاج حروف تهی امتیاز حاصل است که بعضی با حرف فیه
 انجلیا بیکه عدد بنیه او با عدد حروف و موافق و مطابق است و باین الحروف هم حرفی
 از این قبیل است حرف هم امتیاز دیگر دارد و علامت است که او را بعضی حرف
 میگویند بعد از حرف یا تا پیدا شد در او دو ویم و یک یا هم اولیم ملک است

در بیان و ادوات این اسم
 در این باب هدایت است
 در این باب هدایت است

می ملکوت و یا کرد و مطوق و یا است بابت که در اسم علم است که ثلاث
 عشر و کامله چنانچه در عرف ساین نیز موجود است و فیه من الاسرار و غیر
 و او و غیر هیچ چیز دیگر بنفس خود تفسیر نگردد و لهذا این هر حرف از حروف
 جمع بر وزن آمد با اعتبار از معنی کلیت و جامعیتی که در آنهاست اما حرف مابین درین معنی
 جامعیت تمام تر و اقرب تر است لهذا علامت جمع در مواردی واقع می شود که در او و غیر
 واقع نمی شود اما در افعال این هر سه را ویند و لیکن در مثل لکم و انتم و هم پس در این
 و سمعنا و در این مناسبت عدد او چهار آمد که عدد الحاکم و نام و نظایر آن
 و فتح هر مشکل و کشف هر غم معضلی باین عددها است و بنده و بخواه است که حرفی عدد
 که چهار است بر او افزوده شود و بخواه شد که عدد با بیطیم است و در این باب
 عجایب بسیار است و او را ارتباط نامی بلام است لهذا لام را بافت و میسر میکند
 یعنی انما حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید که الف لام میسر است
 از هر حرف اسماء اعظم الهی که منقطع است در قرآن که تالیف میکند و راجعی با امام علیها السلام
 بر هر وقت که بان دعا کند مستجاب میشود و حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید ان الله
 بتارک و تم اتل الم ان قال کم و بیان در کتاب الله عز وجل الم ان قال
 و یقوم قائما عند انقضائها بالم فافهم و عدد اکتمه ایا کلام هم عظیم از حضرت
 هم بالا تر است حضرت رضا صوات الله علیه در تفسیر اسم الله میفرماید معنی اسم
 نفسی است من سمات الله عز و جل که تا به فرموده علامه ایا کلام علامت شریف است
 آن حضرت است **اشارة عرفانیة حکمة عمیق** و حق اعتبار و تحقیق صاحبان آثار و
 و علمای دینی را به یاد آن حضرت حق عز سلطان و وجودیت مطلق و مقرر از هر چیز

میوه حق از قید اطلاق و مقدس و برتر از تمامی شروط حق شرط عدم شرط و
 نه کلیت و نه جزئی و نه عام است و فاخص من مطلق است و نه مقید حق نیز هم
 متر است و مقام اسماء مقام تجلیات و لیرا و مستحانه است که معنای جبل الهی
 هستند و باین ازاصولی که میفرماید در این باب و حاصل معنی آن
 که در الحاکم میفرماید بابت که اسمی جز از معنای الفاظ و حروف و اصوات نیست
 بلکه حقایق متناهی چند هستند که مؤثر در عوالم و جودند با الله چنانکه در آیه
 و اودات که اسما الله بالاسم الذی خلقت به العرش و بالاسم الذی خلقت به الکونین
 و بالاسم الذی جئت به المشرق و الما الله بالاسم الذی خلقت به الکونین علی الجبل الاعظم
 و از این قبیل مضامین در ادعیه و احادیث بسیار است چنانکه امام هم در تفسیر آیه
 و هذه الاسماء الحسنی فادعوه بها میفرماید یعنی و ایه اسماء الله الحسنی الحمد لله رب العالمین
 معلوم میشود که مقصود از اسم در لیس اسم را بدین حضرت باشد این است که حضرت
 صادق و دیب اسم الله الرحمن الرحیم میفرماید که گفت خدا بر عارفان بار حجت ایشان را که در
 عظیم ترین این کتاب حدیثی کند پس بکن میرساند که هرگاه اظهار بان کند باعث شود
 و حضرت هم از حضرت هم علم الله عز و جل روایت میفرماید که جمیع اهل بیت اتفاق کرده اند
 بر چهار اسم الله عز و جل در میان ما بلکه در میانهای اخفای حد و مودع را
 باید بود و لیکن بسم الله را باید که اسما با محبة هر مرحله است که در محمد و محمد
 علیهم السلام در او اشک و ریهات و سبب همین ملامت است که رسول خداست
 که امت را روز قیامت به وضو حجاب بدارند و اعمال ایشان را در میزان در آورند و
 ایشان بر سنیاتشان باجم ایدام سالن گویند و امت محمد صلی الله علیه و آله را بگویند

علم

صادق

قلت عمل چرا گفته حسان ایشان را چه آمد بغير ان ایشان کونند بجهت آنکه ابتدای
کلام ایشان سه نام بوده ان نامهای الهی که اگر همان سه نام را در گفته نهند و سیار
حسان و سیات بجای دم را در گفته دیگران سه نام را چه آمد و ان سه نام دم سب
الرحمن الرحیم است ای عزیز و ملقب باش که این همه عظمت و شرف در این ایام بخانه
حبیب و در حضرت که در روز قیامت بر سر پادشاه بر سر خود که بدو رخ در آید چنانکه
دور رخ رسولیم الله الرحمن الرحیم گوید و قدم در دور رخ نهادنش دور رخ از روی
هزار سال راه بگذرد و همچنان نیز وارد است که در روز قیامت سده ها نگاه
و نامه اعمال وی که سر از قیام آجال و مضایح اعمال بابت وی دهند بستانند
که رفت نامه بر سبیل عادت که در دنیا داشته باشد گوید اللهم الله الرحمن الرحیم و نامه را
چون بکتاب باده از اسبند بنید و هیچ نوشته نظری نیاید و گوید که خبر از
مرفوع بیت تا انجام فرستگان کونند که در دهه این نامه سیات و خطیات نوشته
شده بود اما این برکت و سببیم الله الرحمن الرحیم جوکت و حضرت رضا سالم الله علیه
که سلم الله الرحمن الرحیم اقرب باسم عظم از سببهای چشم بیند ان و در حضرت که فرمود
ان که دعوی الوفایت گذار کرده بود تا بر کوشک عمارت او این کلمه مبارک را نوشته
بودند و در بعضی از تفاسیر وارد شده که جبرائیل از او نوشته بود خون و می
رجوبت که حضرت موسی از ایوان او باور شد با حتم مناجات کرد و شکایت او را
به جزو سبب خطا آمد که ای موسی منظر بر کفر و داری و هلاکت او را مطلق و نظری
در ان کلمه جلیل است که در کوشک او مرقوم شده سو که در سبب و حال اخیرم که مان تا
مرفوع باشد از اعداب عظم و چون اراده الهی متواتر گشت مهلاکت وی اولان نقش را

نقش از ان کوشک خوف و دانگاه عذاب نازل نمود و هو می شد دانی داد که از
همه آثار بزرگ که با همه عالم بر آید می کند و فایق تری آید بخت الایمان است که ذکر
بر ذکر محمد و محمد صلی الله علیه و آله و عزید توجیع بطور و که عوام و خواص افضل
در این باب بشهرت نامند معروض خواهد آمد
نزد حقیقین تا
است که در میان جمیع انبیا علیهم السلام هفت بقیات که صاحب مقام خلافت و ان
برای هر یک از آنها دوازده نفر وصی بوده که ظهور و میرسد احکام ان بقیان از ان دوازده
نفر وصی که بر طبق این معنی دیده اند ظهور و احکام ان هفت کتب بسیار دارد و از بیچ
و این مقدار ممکنه در حقیقت ان بایات است که موجودات عالم مثل انگیان و مرغ
الکینه اند هر موجودی بمسابقان و اول ظهور و تقبلی موافق تحقیق عمل و فعلا
عقد دوازده آید است که حضرت امیر سالم الله علیه میفرماید که خداوند فرمود
محمدی را خالق فرمود پیش از انکه لهاها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بایات
و پیش از انکه احدی از بقیان کم را بیا فرزند چهار صد و بیست و چهار هزار سال و با ان
نزد دوازده عباد خلق شود و حجاب قدرت حجاب عظمت و حجاب شرف
حجاب رحمت حجاب شریک و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب جلال
و حجاب شفاعت پس ان نور مقدس را در حجاب قدرت دوازده هزار سال الهی دارد
میگفت سبحان ربی الاعلی الخالدی بطوله و باین معنی احادیث بسیار را
و سبحان الله چه قدر از اسرار که در این حدیث شریف است و این محضر احوال ذکر عظمی
از اعتبار یکی از هزاران نیت و نه حقیقت است که عدد هفت باعتباری مفصل و از
حجاب و مقام ظهور و غیبت مشروح العلل مباین الاستبنا و باعتباری در دوازده

مقدس
شده

ولهذا نام طاعت این ایه مبارکه چهار کلمه آمد که از آن گویند باید چهار باشد و کلمه
اول آن مثل بر سه حرف مبارک و کلمه دوم چهار حرف مبارک و این مجموع هفت
حرف مبارک می شود که مفصل گشته بد و از ده حرف مبارک در دو کلمه جاریه
الرحمن الرحیم که یکی از اشارات صریحه است بر آنکه اینی عشر علیهم السلام و بر این پنج
ان می آید موقی باین محله که مذکور شد این است که کلمه مبارک دوم
که هفت حرف مبارک مفصل می شود در سه خود تیرید و این در حرف مبارک باین
تفصیل **ای نایم لفظ ام** و تمامی این دو از ده حرف مبارک متکسر بر حرف مبارک
که عبارت از **ت ل ف** و چهار حرف مبارک الف و سه حرف مبارک میم و و و
مبارک یا و بین الایم علیهم السلام امام علیهم السلام الله الملک العالم السامی مبارک
الثانی هیچ کلمه نشد یعنی حین و بعضی و معنی و چهار امام دیگر اسم مبارک آن
علی است که منها اربع جرم در آیه وافی هذا لایه ان علو الشیخ عند الله از عشره
کتاب الله منها اربع جرم در اخبار مفسر چهار امام علی نام علیهم السلام و سه امام علیهم
اسم مبارک آن عبادات و دو امام دیگر سلام الله علیها اسم مبارک آن حسن است
مستجاب که آن سه حرف مبارک غیر مکتبه نشان باشد نه امای علیهم السلام که
اسامی مبارک آنها بین الایم مکتبه نشد یعنی حین و بعضی و معنی علیهم السلام و در
لام الف و ب و ط هر بی مستجاب که حرف ف و ن نشان حضرت حین هم باشد و حرف نایم
بجای سلام الله علیه که این دو حرف در آن دو اسم مقدس موجود و مذکور است و قد
لام ایشان حضرت امام موسی سلام الله علیه باشد و مناسب است حرف دهم نا حضا یعنی
از هر یک از آن سه امام نظیر آمده و این سه حرف موجود است و تفصیلش فی الجمله

فی الجمله آنست که بدان این مبارک و چهار حرف الف نشان باشد بچهار و علی نام هم و سه کلمه
میم ایشان باشد سه کلمه علی نام علیهم السلام و در حرف یا بد و حسن نام علیهم السلام
در ایشان که ف و ن حرف الف یعنی نام هم مناسب است بی شمار هفت از جمله اینکه حرف الف
همه حروف است که تمامی آنها را جمع با و ت فرموده اند الف الحروف هو حرف جمیعها
لهذا هذا و ما در ف و ن حید و در ف و ن السور باین حرف منور است و آمده تا مطابق
ضوا و قدر در کتاب مذوبی یا نظم و ترتیب کتاب ناکوبی و تمامی حواله و سیاحت
در وقت طاعت همین حرف است که همه مستهزا ویند و او بود در عقل حین کونه خالصا
مکمله کن که نشیند اسرار علوم حصیه و الحقیقت تمامی حروف بر همین حرف و تمامی حروف
دیگر محلی از همین حرفند و لهذا خط الف را یوم بخود گرفته اند و فیض بحجاب الاسرار
از جمله اینکه مقام سجود مقام عبودیت و صریحه یعنی نام کائنات سر خط است که با و ت و
و با و عبادت بی و در کار می کنند که خود او در مقام محضت عبدیت است و عدد بی
الف را که ناظر نالی است با عدد اسم عظم مطابق یافته اند بعلو الله بکماله
بجای آن یکصد و ده است و با عدد اسم علی علیه السلام مطابق است و لهذا واقع در اول آن
الله است و اول حرف تعریف است و نخستین حرف مستعار و حسن و علی از درود
که اغلب ناس متکلم نشیند آنها شوند و اما در ایشان که ف و ن سه حرف میم در عهد نام علیهم
که بحضرت وجه این حرف در و جای این اسم مقدس موجود است بعلو مناسب است حرف که
ظاهر دارد و مخصوصه در اخبار بسیار و روایات که از اسم محمد هم همانا بیضیم پندهای
بسی فرموده اند و بعضی از مناسب است و دیگر با بقا کثرت و اما در حرف مبارک یا بر ایشان
که ف و ن آنها بد و حسن نام علیهم السلام بر تیر تیر می کند که در شعله علی حسن و حین علیهم السلام تیر تیر

دانسته از حرف مبارک که در خواص بود و علمای محمد باقر و امام موسی و امام
 جعفر سلام الله علیهم نیز با و هم مذکور خواهند بود و کذا علی رضا و جعفر
 علیهما السلام اگر چه هر یک از معصومین سلام الله علیهم اجمعین طالب جمع حرفند
 و هیچ ملک از اهل العالم از حیطه طلب انبیا و نبوت محض و عدد و حیا
 در اخبار و احادیث باین معنی بی یار و یار نیست از جمله حضرت محمد مصطفی علیه السلام
 الی من تاولی الله رفعة الخلیل من الاقار و هو المظهر علی الدین کله و مالک قاضی
 و کافرانها و الاینها و هو المهدی و ان کمال حیطه و سائر دین باب و یکم
 جمیع مراتب و جودیه و اگر از آن جمله علم حرفت ارفع تر باین صورتی ظاهر و ان
 علیهم السلام الله الملک المنان نامی حرفی از حیطه یا خفظم و ترتیب ظاهر و سبب
 و سبب برای سبب است اخذ این مهلت در کتاب آیات الهیه وضع نموده اند که در این
 و با الله التوفیق و بر طبق همین حرف مبارک که بدو اختلاف در غیر مکرر آنها در
 چندین آیه بقتضای اصول و عنایه از آیات فرایند که مواضع روایاتی است که در این
 مخصوصا در شان آنها ظاهر علیهم السلام تا آنکه کشته استخراج نموده در کتاب آیات
 الائمة عرض داشته ایم از جمله در آیه وافی هدایه و فی الایله و در باره
 و دیگر در آیه وافی هدایه و فی هدایه و دیگر در آیه وافی هدایه و دیگر
 معطی و قصر مشید و دیگر در آیه وافی هدایه الله عز و جل و آیات و الارض مثالیون
 کثرت الی اخر الایه و دیگر در آیه وافی هدایه هل یستری هو و فی یاحر بالعدل و

مصادق

و هو علی صراط مستقیم و دیگر در آیه وافی هدایه و فی هدایه وافی هدایه وافی هدایه
 که در تفسیر همه از آیات مبارک که از شیعه منقول روایت رسیده که معصومان اطهار
 علیهم السلام در حرفی که در آنها استخراج نموده ایم با حرفی که از انبیا در سده دوم
 معین است در غیر مکرر در آنها که به سبب اختلافی است و در مکررات بعضی جاهها
 اختلافی است بعلل آنکه در سالی مبارک که امر علیهم السلام نیز معاین و مشخص نموده
 در سده موضع و هر که حویا و طالب تفصیل این معنی باشد باین کتاب رجوع کند و در آن
 فضل الله یوتیه من یناله مطابق همین امر است اینکه نامی در بار وافی
 هدایه و فی هدایه و فی هدایه وافی هدایه وافی هدایه وافی هدایه وافی هدایه
 الالف الحقیقه و التاء نیز فوتر و حرف مبارک که این معنی است و دیگر خواهد بود که
 بر حقه انبیا علیهم السلام و نامی فوتر و حرف هم الله عز و جل مستطیع و حرف
 است با بلیغ تفصیل **ب ا ه ا ح ا ح** که از ترکیب آنها بعد از حرف مکرر کلمه
 اخیه حاصل می شود که اگر صغیر جمع باشد معنی دوستان می شود یعنی ایشانند علیهم السلام
 مستان حقیقی حضرت دوست و اگر فعل مکمل باشد معنی آن می شود که دوست می دانم
 او را و بعد از وضع این هفت حرف مبارک دو نوزده حرف دیگر باقی می ماند باین تفصیل
س م ل ل م م م ل ر ی م و نامی این دو نوزده حرف دیگر باقی می ماند مبارک
 نیز متمم بر سه حرف غیر مکررات یعنی **س ن ی** و سه حرف هم و چهار حرف هم
 و دو حرف از اشارات این دو نوزده حرف مبارک بر دو نوزده امام علیهم السلام اشکار و علانی
 با سبب اسامی مکرر و غیر مکرر مثل اشارات سابقه کرده سده کلمه هم الله فضیله
 خواهد بود باین معنی که سه حرف غیر مکرر ایشان باشد که امام علیهم السلام که اسامی متقدم

انما فکر نکشته یعنی حسین و جعفر و موسی علیهم السلام و در حرفیم که امام علی علیه السلام
 که اسم مبارکشان عجلات و چهار حرف الیم چهار امام علیهم السلام که اسم مبارکشان عجل
 و در حرف مبارک و امام علیهم السلام که اسم مبارکشان حیات و مناسبات حرفه در این
 اشارات کمال ظهور و نظایق دارد اما حرف سین پس بعضی از اسرار و کلمات بعضی
 دیگر از اسرار او این است که او را در دفع بلیات و تفریح اسقام و شفای امراض و تلبین
 قلوب ملکی نامی است و در جادو عجب و حصول الفت از عظیم دارد و در اجابت دعا
 و حصول مقاصد و محبت و میل مراد و در تزیین خدایت و پیایی رسیدن بر کائنات
 تا بیانات و در مداومت بکار و کرامات و معنی عادات دست دهد و ان کمال جلالت
 و علو قدس است که این حرف بزرگ خداوند در قرآن مجید خطا و بجز حرفی
 صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید در سورۃ که چنانچه اخبار و در تفسیر آن و ادب
 و اگر نباده از این اسرار آن معروض آید خلاصه مقتضای اختصار مطالب از این رساله
 حاصل بود و بعد از این خلاص و آثار با حضا بص ظاهر آن حضرت امام حسین کمال ربط
 و مناسبت را دارد چه آن حضرت هم همان امامیت که بوجودی خود او تاجی عظمی
 مجازی هم و مرآت عوالم کوبه از مفاسد شیطانیه انسیه و جبهیه و معانی سیه و
 بافت و انحراف است که در حق حقیقت عشق تحت سلطه رده تحقیق در تاجی عظمی
 وجود محلی گشته هرگز از این دنیا بقدر حوصله و ظرفیت معنوی برودت سنی از
 و بلیات عجا و م قالیم ای لایزاله فی قلوب المؤمنین حبه مکتوبه و محقق اند که
 این فرماتن حضرت نسبت به عالم تکلیف و شریعت است و لا یجرام تکوین و کینویت هیچ
 صنعتی از اصناف عالم و هیچ فردی از افراد بنی آدم از سبب خالک تا مادی ملکوت هم

و عقل مکرم خالی از معنی تحت بندت و الالهانا از سر حد علم ندیم بصره و جود و جود
 و از تحت علی از حکوس و جلوه از تجلیات تحت این بزرگواری و نشر اعلام هدایت
 و آثار ربوبیت و ظهور و انوار نهایی معرفت و فایده توحید و مراتب نبوت و ولایت
 و حضرت دین مبین و شریعت و آیین طریقت و حقیقت مسله ما فوق از حضرت
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آله العین و قائمه امر و حفظ بامور الهی و جود و امام
 با اعلان کلامه توحید و اصحاب تکالیف بمکاتین اگر چه تا اقصی بالاصحاب حسین
 باشند و از منتهی الهدی و زمین تا باج اعلی طین بحب ظهور بعضی اختصاص بان
 سر و بلند اختر دارد و در اینجا وی شهادت و ولایت و امامت در قتل با کرامت او
 و فراد یافت ثنائی و بحد بر تربت مطهره او و اسجیات دعا در حق قبه مبارکه او و حله
 حاجت قبه است پس با وجود این مناسبات در اشارت و کفر فی این حرف مبارک تا
 مقدس حضرت سلام الله علیه کویا برای خواص و عوام منتهی باشد بعالون انکه
 این حرف مخصوصه در و طاسم مبارک از او سلام الله علیه موجود و مذکور است و
 حرف تولد پس او حرفی است که کلمه کن با تمام گشته و نقطه تفریق از این تجلیات
 حجر صلی الله علیه و آله و آله العین و دریم است از اقطار حرف و او را ششم
 از اسماء الله معین است النافع و الناصر و النور و در دفع هم و از و یاد شود
 و سر و و انبساط او را مدخلی کامل است و هم چنین در جانب قلوب و برآین
 الفت و مغایب نمودن اعدا و ظفر پادش بر خشم آثار عظیم بر او مرتب و در تمام امور
 و تکلیف و نفعی تا بیانات عظیم دارد و فتح و فیروزی و نصرت با اوست و موصوفی
 و کار وجود و فهم است و در مداومت و قلوب نورانی و روشن شود و اسرار الهی و

تفسیر این حرف مبارک
 تا اقصی بالاصحاب حسین

نامشاهی قلب روحی آورد و جمع جملیه و کد و آیت پرده برکنار از ملاحظاتی
اهل تحقیق و باطن این فرق چندین انوار غلبه کند در باطن که آثار و شواهد این ظاهر
برسد و این مناسب با حاضری که از حضرت امام حق ناظر حضرت محمد صادق ظهور یافته
کمال ارتباط دارد که بمناسبت بعضی از همان حاضری حضرت سلام الله علیه طایف نصیب
شد و نسبت دادند بر این علوم را با سلام الله علیه و علوم حضرت کوشید و هر جا
و عام ابد این حرف مبارک اگر چه ظاهر در این مبارک حضرت سلام الله علیه مذکور
بیت اما سبکی از فرق علمیه علم حرفی که نزد محققین انظار غیر مرسوم است در حقیقت
است و این قاعده این است که حرفی که در هر رتبه که واقع باشد رتبه دیگر از
اقراسیاد انکام حاصل اورا بحسب این رتبه از جمله حرفیست که میکند و حرف
نویس در رتبه پنجم عشرت واقع است و حرفی که در رتبه ششم عشرت واقع است
شود و حسیب این حرف مبارک فاعلات و حرف فاعل مخصوصه حرفیست که مقدس حضرت
صلی الله علیه است و این حرف در حرفی چهار و نه معتبر است که او تا دار میگوید که بی غایه
طالع است و دریم رابع سیم سابع چهارم و پنجم رابع حرف فاعلات و در رابع
و در دوم است باعتباری و سیم باعتباری حرف رات و حرف رات مخصوصه نیز در اخر اسم
مبارک حضرت مذکور است و در دایره الجمع و در سیم حرفی حرفیست و صریح نیز
اسم شریف حضرت هم وجودات و محب دایره اعظم و در دوم حرفی حرفیست
که نیز در اول اسم مقدس آن سر و درم مذکور است و اما حرف یایی او الف مطلق و حرکت
و اوست حرف صبر و شکایتی و حرف رهند و تقوی و خلوت و انزوا و بر داری و دراز
برکات و سعادات دنیوی و اخروی تا میزانت عجب دارد و موجب از دیا و دم و نکاح و

مطابق با حاضری
آیت الله العظمی
امام خمینی

و جود و ذهن و صفای روح است و این حاضری با الحظ از حضرت موسی و حضرت عیسی
بظهور بر سیاحت کمال مناسب را دارد و این حرف مبارک مخصوصه و اخص اسم مقدس
مذکور است و بقاعده که مذکور است حرفی که در رتبه ششم عشرت واقع است و در حقیقت حاصل این
و حسیب این علم عرفیست و حرفی در اول اسم مبارک حضرت سلام الله علیه مذکور است
و اما حرف لام پس با وجود بعضی از مناسبات و حاضری او که مذکور شد بعلاوه آنکه
او را یکی از حرف علویه گرفته اند که دالت بر تمامی اینات خلقیه و طالع است از این
الف و سی ده اسات حلقه حاصل است از تحقیق که میراث با و در شصت
که میراث با و حرف و او و این جهت حرفی او را الف که معانی مجبه علی است
کند علامت تعریف ملئونی و دالات نبی و کلیت و ستراف میکند و کلمه مبارک که
و در حرف مبارک و معانی صریح احیاء و انبیا علیهم السلام حرف مظهرات لا اله الا الله
جما ان کلمه کلام الف و هاء و دالین کلمه مبارک که در پنج مقام جایگزین اما چنانچه الف
بجایگاه مذکور کردید تا دالات کذب و حقیقت و وجه اتم بر تالی عمالم فرجه که
مفضل آمد و یکی از حمت الفیا علیهم الاف الحیه و اثنا و حرف هاء که در دو وجه مذکور است
که بعد در پنج است و این نیز همین پنج است و در مقام نفی ذکر شد و با و دیگر
مقام اینات یعنی یکی در مقام ظاهر و یکی در مقام باطن یعنی شهادت و عب و بالمظهر واقع است
حرف لام در وسط اسم مقدس الله و الله و عب اسم علی و بجای می هم مشاهداتی که در اسم
صلی الله علیه و الله واقع است و نیز بدان که آن کلمه و اقام آن است و این دیگر
برای دالات بر در رتبه حلال و جمالت و این که حلال و جمالت در عین حال است و این
کثرت و لهذا در و لفظ حلال مذکور اما در حلال در و و حلال مذکور شد و این که در

دریکجا که بجای لام میم مذکور شد و این معنی است که در اسم چهارم است که بعبء معضیل
حبال خوات اما در جلال پس لام علی علیه السلام است که بعبء معضیل مظهر جلال است
و مناسب همین اشارت و قافیه اینکه و هب بن و هب قریبی میگوید که اگر حضرت
صادق ^ع شنیدم که جمعی از فلسطین خدمت حضرت باقر علیه السلام آمدند
و از مسائل احادیث سوال کردند و حضرت جواب آنها را فرمود سوال از اسم الصمد
کرد پس حضرت فرمود که معنی او را این است که الصمد هیچ حرف است پس ایشان
بوسیله اسامی و استعارات خداوند عزوجل سخنانی را که لا اله الا هو را بنفیس
و ایشان است بوسیله غایب از درگاه حق و لام و دلالت بر الهیت او اینکه احد است
و الف و لام که مدبران هستند ظاهر نمی شوند بر زبان و واقع نمی شوند در گوش و
ظاهر نمی شوند در کتاب و لیکن بر اینکه الهیت او باطنی پنهان است که او را که هر کسی
شود و واقع نمی شود در زبان و وصف کنند و نه در گوش شنوایان زیرا که بعضی
امیت که عاجزند خالق از درک مائید و کیفیت او پس بالوهم فی بلکه او صمد است
و خالق حواس و این است و جز این نیست که ظاهر می شود این نزد کتاب و دلالت بر آنکه
خداوند سبحانه ظاهر کرده است در بیتی خود را در ادب خالق و ترکیب روح لطیف
انها در اجساد کینه آنها پس وقتی که نظر کند عبد بوسی نفس خود نمی بیند روح خود
چنانکه لام الصمد ظاهر ایشان نمی شود و داخل نمی شود در خانه از حواس پس
چون نظر کند بوسی کلمات ظاهر میشود از برای او آنچه پنهان بود و حق بود و لطیف بود
پس چون که فکر کند عبد در حالت باری و کیفیت او الهی می شود در او و میخیزد
احاطه نمی کند فکر او چیزی که معصوم شود برای او زیرا که او عزوجل خالق صور

صورت پس چون که نظر کند بوسی خالق او ثابت می شود برای او زیرا که او عزوجل
خالق صورت پس چون که نظر کند بوسی خالق او ثابت می شود برای او عزوجل خالق
انها و ترکیب کنند ارواح ایشان است در اجساد آنها و اما صمد پس دلالت بر آنکه
عزوجل صدقات و قول او صدقت و کلام او صدقت و دعوت فرموده بناگاه
خود را با صمد صدق صدق و وعده داده است صدق و او صدق را و اما می پس
دلالت بر دوام ملایم و اینکه او عزوجل ملک خوات لم یزل ولا یزال و لا یزول
و اما دلالت بر دوام ملک و اینکه او عزوجل دائم است الخالد و یحیی
اسم از اسماء امر و دلالت بر این حرف مبارک شد و در مقام بغیر بقدر می شود از او
بالف و هم و اخذ اسم در وسط جمال و عیان و عاقل بساطت لا یزول با صمد نام علم
مطابق دیدن اندک مشرب با وعده آلم با صفا نه اندک حرف لام مخصوصه در سبب
علی علیه السلام مذکور است پس در ایشان که فاش چهار حرف لام چهار علی نام علم
انصاف جای شهادت مضاعف باقی ماند و اما حرف هم پس بعضی انصاف این گفت
و بعضی از محققان انصاف را از اسرار مکنونه شمرده اند و حرف دهم از اخطایا
حروف است و اولش هم ملک و آخرش هم ملک و اولی از حقایق متا صله عالم جمع
و کلیات و لهذا عالم جمع واقع می شود و از حروف توراتیه هر چه است و عدد و
محاسن و صدها و حروف نسبت با و ده عدد چهار و عدد بود حاصل آمد
که عدد حقایق اسم می است و در باب وفاء و موافقت از امد غلب تمامیت و در ذکر
انگشت ننگه تحت اثر علم داده و در بیتی هات دفع و تسبیل مسکات و در سبک
کارها قریب تاثیرات و در بر آمدن حاجات دنیوی و آخر و بر حواس عجب در او و

که اول آنها در رسم و آخر آنها هم می است و همه این سی و پنج حرف را با بی از هفت حرف
 مبارکت یعنی حین مکررات آنها حذف شود و هفت حرف باقی ماند باین تفصیل
الف و **ح** و این همان حرف با بی حاصل از پنج حرف مکررات است
 مکررات و چون با بی این پنج حرف غیر مکرر جمع کنند و مکررات را بر دارند همانا دوازده
 حرف مبارک خواهد ماند که ایشان را دیگر نامها در بعضی کتب است
 با بی تا می در رسم الله الرحمن الرحیم بجه حرف مبارکت و در این باب اگر بخواهد
 و حرف مکررات آنها موضوع شود همانا دوازده حرف مبارک میباشد که ایشان را دیگر
 بر دوازده امام و ولایت آن دو از حرف مبارک **ب** **اس** **ی** **ن** **م** **ل** **ف** **و**
ح و بکار آن است که تا می آن با بی که بجه حرف است مثلاً چهارده حرف
 و دلالت آنها بر معنای سلام الله علیهم اجمعین سابقا گذشت و دیگر برای این که
 این است که بنده لفظ الفعبار است از پنج حرف باین تفصیل **ل** **ف** **ام** **و** **بی**
 و حرف مبارک چهارده حرف مشورات باین تفصیل **ل** **ام** **ف** **ا** **ل** **م** **ی**
الف یعنی چهارده معصوم از حجت النبا علیهم السلام و الف حرف آنها
 دیگر آنکه تا می این بجه حرف دوازده حرف نقطه دارد در میان آنهاست که ایشان را
 بر نامهای عشر علیهم السلام و این است آن حروف **ب** **ی** **ا** **ف** **ی** **ن** **م**
ی و همه این حرفها بعد از وضع مکررات چهار حرف که حاصل می شود از ترکیب
 فتنی چنانچه در رسم الله الرحمن الرحیم هر حرف نقطه دارد و هفت حرف **ب** **ی**
 که هر یک در یک از کلمات حلیله است و از ترکیب آنها همان کلمه حاصل می شود بدین
 و این نامهای بجه حرف با بی که مثل بنویسد حرف احادیث بر طبق زبان و بر طبق

لیل

طبق زبانهای حجت النبا علیهم السلام یعنی چهارده حرف الف و بی حرف با و بی
 حرف ها و دو حرف حاء و یاء حرف و این هر این بنویسد حرف با بی خواهد بود
 باین تفصیل **اب** **ه** **ح** و که ایشان را دیگر نامها در بعضی کتب است
 که بعد از وضع این پنج حرف بنویسد حرف الف چهارده حرف خواهد ماند همانا دوازده
 با بی این پنج حرف مبارک و دوازده حرف مبارکت باین تفصیل **الف** **ب** **ام** **و** **بی**
او و این دوازده حرف مشورت باین تفصیل **ل** **ام** **ف** **ا** **ل** **م** **ی**
 سیم مکرر چهارده حرف مبارک است کلمه الرحمن از آنها حاصل می شود که ایشان را دیگر
 ایشان علیهم السلام و هفت موصول حرف بر خاق چنانکه در مضامین جامع و مضامین
 و اجابات و مؤید این مطلب است آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج پس از آنکه
 سلام گفت و از خانه خداوند فرمود که من سلام و رحمت توئی و امانت بعد از تو
 و لهذا مقام رحمت تو را بدایت رحمت رحمتی و رحمت رحمتی در این آیه مبارکه **ط**
 الرحمن الرحیم و از عجایب این آیه آنکه هر کس تکلم و شوق بدین اسم الله الرحمن الرحیم
 پنج حرف را ناظر می شود بلکه همانا چهارده حرف مبارک است که می شود و متعلق
 آید و این پنج حرف مبارک عبارت است از الف اول الهم والف و لام الرحمن والف
 لام الرحیم و این ایشان سر بر خضارت مقامات سیرت حجت النبا علیهم السلام
 و الشاک و همه این پنج حرف الف و لام چنان است و تحقیق نامی است که در این دنیا
 عالی مقام بدین اندوخت هم نشا هدی این دعا و مؤید این نکته آنست که بجه حرف
 اید و هدی ظاهر است که مقام احوال و ساکن است که معنی خاق ساکن لا یدرک و لا یحاط
 که ایشان را دیگر نامها در مقامات اول حجت النبا علیهم السلام و در اعتبار این قبیل اشعار



ابناء و بیا و داد است از جمله که نظیر این معنی است حدیثی است که روایت میکند
 از وهاب بن وهب میگوید که جمعی از طایفه انداختند حضرت صادق علیه السلام
 و سائلی چند سؤال نمودند و حضرت جواب فرمود بعد سؤال کرد از انبیا
 پس فرمود بنفیر او و دانست که القید پنج حرف است پس انباشت است بابت او سجا
 و اول خداوند عز و جل است خداوند لاله الا هو و این بقیه است و شان
 است بوی غایت اندر که این کلام و دلیل است بر الهیت او اینکه او است الهیت
 و کلام که مدغم است ظاهر معنی بنویسد بر زبان و واقع نمی شود بر قوس سامع و ظاهر
 نمی شود بر زبان و واقع نمی شود بر قوس سامع و ظاهر می شود در کتاب و بلند
 بر اینکه الهیت و بلطف او و نهایت که او را الهی شود بحواس و واقع نمی شود در زبان
 وصف کنند و نه در کوشش شنیدند زیرا که بشیر است از چیزی است که عاجز از خلاق
 درک نماید او و کیفیت او و بجز با دهن و بلکه او صلیع او و همام است و حال جلالت و
 است و جز این نیست که ظاهر می شود این نزد کتاب و دلیل بر اینکه او سجا و ظاهر می شود
 و بوییت خود را در بلاغ ایشان پس وقتی که نظر کند عبد بوی نفس خود نمی بیند
 روح خود را چنانکه لام الصمد بیان و ظاهر می شود در حاشیه از حواس حسه او پس
 چون نظر کند بوی کتاب ظاهر می شود از برای او و الحیرت که میزان بود و لطیف بود پس
 شکای که نظر کند عبد در عایت باری و کیفیت او عاجز می شود در او و میسر می ماند
 احاطه نمی کند فکر او چیزی که مقصور شود برای او زیرا که او عز و جل خالق و مدبر
 پس وقتی که نظر کند بوی خالق او ثابت شود برای او اینکه او عز و جل خالق آنهاست
 مرکب از روح انفات و اجا و ادانها و اما صمد و دلیل است بر اینکه عز و جل صمد و

و قول او صمد و کلام او صدقات و صفات است بنیکان خود را بوجوه صمدیت
 و روح کرده است صدق و او صدق را و امام او پس و دلیل است بر و ام و اما او
 او عز و جل ملائحت است لم یزل ولا یزال و لا یرول و اما دل پس و دلیل است بر و امام ملائحت
 و اینکه او عز و جل معالی است از کون و زوال بلکه او عز و جل مکنون کائنات است انچه انچه
 که هست بتکونین او هر کاشی و آنچه نامی لایله که چهارده کلمه است در سه کلمه از آن در
 حرف نقطه دار است و باقی هر حرفی است پس چون حرف نقطه دار وضع شود هم نام
 حرف مجرد باقی میماند که نشان است حرف نقطه دار بر بعضی بی آن که همین کلمه از یک
 آن سه حرف حاصل می شود و باقی دیگر بر دوازده امام علیهم السلام و این تفصیل آن
 دوازده حرف مبارک **س م ال د ج م ال د ج م** و اشارات دیگر در کتاب
 طریق موجود است که محال ذکر آنها نیست و طایف با شامل **ایضا** بسیار است کلام
 مبارک که الله الرحمن الرحیم جمیعاً محمداً و حرف مبارک که مکه مطابق است با حاشیه
 در اسامی دوازده امام علیهم السلام بدون زیاده و نقصان و باقی هفت اسم است
 معصومین علیهم السلام بعد از آن وضع این حرف غیر مکرر از آنها و کل این حرف معنی محمداً
 حرف بسیار است مثل بر هفت حرف کلام است که در آنها چهارده حرف می شود یعنی هفت
 و هفت میم که نشان است آج و حقیقت حقیقت بر عاوی و علیها و الهما الا سلام و توحید
 چهارده مقام و این معنی بجای از دهان کوتاه نظران و در است که سخن ها چون بوشه
 افتاد و او همام خالق شکل افتاد بعد از آن است که کلان حرف مشترک هشت حرف نقطه
 دار است که هر آن سه حرف است و بسیار آن سه حرف هفت حرف است و بنیان هفت
 دوازده حرف مبارک و تمامی آن دوازده حرف مبارک این پنج حرف است **الف**

سلام الله علیهم

و بیایم این پنج حرف چهارده حرف مبارک است پس بچندین وجه در این طریقت اشارت
 بر حجت النبای و چهارده معصوم و در واقع امام م موجود خواهد بود و همین بقا
 از سابق بالاخر مداسی مبارک ایشان تم بحب و بر وید و بیایم با حفظ نظم در
 موجود است حتی آنکه عرفانهم یکی می شود بدین احکام در وضع و ترتیب
 مخفی نماند که تمامی اشارات و تقاصی که مذکور شد در صورتی بود که حرف مبارک
 در علم سایر حرف لم الله الرحمن الرحیم محسوب شود و موافق آن حدیث مشهور
 الحیدر و لم الله الرحمن الرحیم در بای هم است با این اشارات بر حجت النبای و چهارده
 معصوم و در واقع امام علیهم السلام در آن حرف بعد از وضع حرف با هم می شود
 لهذا الحجاب لا یحجب فی ظاهره و سنان ایمانی می آید که در وضع آن که حرف با در تعداد
 حرف محسوب شود این پنج حرف از جمله باقی خواهد بود و تمامی این حرف شمل
 بر چهارده حرف غیر مبارک است باقی دیگر هر مکمل و البته چهار حرف که از جمله حرف پنج
 شود چهارده حرف باقی خواهد ماند که نشان است چهارده معصوم علیهم السلام و تمامی
 چهارده حرف پنج حرف مبارک باین تفصیل **م ا ل و ح** و این همان پنج حرف است که
 سابقا معلوم شد و سه چهار حرف غیر مبارک است و در این شش حرف
 یا نه حرف بعد از وضع مبارک است پنج حرف مبارک است و این است پنج حرف **ا و ن ی و ه**
 و بیایم این پنج حرف مبارک را چهارده حرف مبارک و از این چهارده حرف مبارک بعد
 وضع و تقسیم هفت حرف مبارک بیدین می آید باین تفصیل **ل ف ا م و ن ی و ه** و این
 حرف مبارک است که سابقا اشارات آنها معلوم شد و بعد از مداسی مبارک
 علیهم السلام موجود در بیان است با حفظ نظم و ترتیب دیگر آنکه تمامی این پنج حرف مبارک

مبارک شش حرف هجادی دارد باین تفصیل **ا ه ا ح ا ح** شش حرف که از هجده حرف
 شود البته دو از حرف مبارک می ماند که نشان و دیگر است بر دو از ده امام م و
 تمامی هجده حرف مبارک دو سمت میزند یکی مبارک است و دیگری غیر مبارک است
 مبارک بر باین تفصیل **س م ا ل و ح ن ی و ه** و اما مبارک است باین تفصیل است
ل ا م ا ل و ح م و باین حرف غیر مبارک که نصف اول است چهارده حرف مبارک
 و این چهارده حرف بعد از وضع مبارک همان هفت حرف می شود که سابقا اشارات آن
 معلوم شد و شخص آمد و در شش حرف هجادی که مذکور شد حرف است و همان
 حرف از سه حرف است و باین سه حرف پنج حرف است و بیایم این پنج حرف چهارده حرف
 مبارک است که نشان و دیگر است بر چهارده معصوم م و با علم حرف ساسی و در واقع
 امام م بعد از وضع مبارک آنها و همچنان که همه این حرف است و بعد از هفت
 حرف مبارک است سی حرف بیاید ساسی حجت النبایم نیز از هفت حرف است که غیر هفت
 حرف است بلا نقضا و اتصال و این شان هفت حرف بنیاست و در واقع حرف مبارک
 است و اشارات دیگر هم بود که بحسب و ذکرش لازم نیست که در حقیقت هر یک از این
 حرف مبارک که نشان است یکی از هفت اسم معصومان سلام الله علیهم اجمعین و این
 هم چنانکه بیاید ساسی حجت النبای علیهم السلام حرف نقطه دارند و از آنها از سه حرف مبارک است
 هم چنان بنیاست این هجده حرف هم حرف نقطه دارند و از آنها از سه حرف مبارک است و بیایم
 آن سه حرف در هر دو جا هفت حرف است و بیاید از هفت حرف دو از ده حرف مبارک
 که نشان و دیگر است بر دو از ده حرف مبارک است که نشان و دیگر است بر دو از ده امام م و
 تفصیل دیگر لازم نیست و تمامی حرف مبارک باین حرف غیر مبارک دارد که عبارت از حرف

باشند و بعد از وضع او بیت و در حرفی مانند مثل بنات هفت اسم مبارک معصومین السلام
 علیهم السلام بعد از وضع چهار حرف الف و اله و ی که اندک و نامی آخر و ضمه که
 نوزده حرف عشره دارد و تمامی آن نوزده حرف مبارک و پنج حرف مبارک است
 آن وضع آن پنج حرف اله چهار حرف دیگر و ی که گشته و دیگر است بر هجته الحنا
 و چهار حرف معصوم علیهم السلام و قطب این تفصیلات بعینها با حفظ نظم و ترتیب
 اختلاف در حروف در اسامی مبارکه و حقه الحنا و اسامی اله و اسامی چهار حرف
 علیهم السلام با تمام مختلف موجود و در کتاب ایات الهیه معروفه گشته
 و از برای آنکه مبارک و اکتواهی نظری هر صبی را که معروفه است مدخل بر اضافات و حقا
 نماید که آن آمد و ذکر فرمائی که حضرت امیر المومنین هم در شرح حقه مبارک و مفید
 که با فعل بیان جمله مشهور است تا بر عوام و خواص هر من شود که نوزده حرف مبارک
 اسم الله الرحمن الرحیم شان با دینان هم و مشهوره و از ان اشارات معروفه باقی نماند
 و لا حول ولا قوه الا بالله صلی الله علیه و آله که در کوفه بوده و کینه ابوالمندران
 و از احاطه کوفه بوده و در حدیث مولائی و مولا العالمین امیر المومنین هم
 شد و شکایت بسیاری از طاعون که در کوفه بوده است نمود و تفصیل آن طولی دارد
 پس آن حضرت سالم الله علیه خواست کرد که اسمی از اسماء عظمی الهی با و بقیام فرماید
 حرف خ و کند پس حضرت هم فرمود که ما را خ و حرف ک و ی سبب قطع کتاب بود و
 و قطع اسمها بود و صغار و اطفال و از ما سوال کردی و از خالق ما نیست رد سوالی
 و تحقیق سوال نمودی از من امر عظیمی زیرا که اسم عظمی الهی سزاوارت که بر کسی اظهار
 از جمال و لکنای ایا در برقیاد با حقای آن چیزی که ظاهر خاتم ساخت و توانی

توانی و العباد ما که اهل انانی پس این است ایاتی چند که بیان می نماید برای تو
 در اینها چیزی را که بر روی سبب دفع طاعون و هر در مشکلی شود و او است اسم اعظم
 الحنا که در کتب الهیه و حق الحنا پس بعد از فرمادینت بسیاری ایاتی چند را
 فرمودند و این داعی موضع حاجت آنان ایات مبارکه را ذکر می نمایم
 قد خت نزل یا هذا نزل **الطاعون** و ضاها لاسماء مبارک
 اسامی عالی قدت و سمیت **ابواب عکفها** بالنفع قد خت
 فاکت بذلك لم الله یقصرها **فردوی و قیوم و قدلرحت**
 من بعد ما حکم و عدل و یخبرها **اسم المظهر قدوس و قد خت**
 لك الله یقصرها و اکث بعض انها **عن صادق القول بالانعام قد خت**
 بالحرمان ایات لنا **الفتح المبین مدحها جت**
 و احرفا معجانات وضع ملینها **فی الوضع مثل ستانی همد قد خت**
 فتعنت عشر ضبط عدتها **هین دایره الاسماء قد است**
 براءه و ضمهم فی دور دائره **بالاعتراف و مسلک ریحده**

و بعد از چند شعر هم می فرماید

لطایف اسرار الهیه اجبت **فالعارون** بهما صدرا القد شریعت
 حد ما تقابل در عظمیها **بهما بقون** کثیر المقوم فاست

پس بعد از تمام این بجز میفرماید ای ایامند این ایات و دیگر است که بیایم برای
 توانم گفت دان و وضع حروف و نامی که ایشان کردیم بوقی آنها پس بعد از آن
 چیزی می فرماید پس بدین که آنچه ما قصد کرده ایم او را معنی است که در حق من فرمود

کتاب واحد باین عبارت که الحمد لله رب العالمین و صلاوات نوحی الهی و کذا
 فی تکوین قبل خلق المکین فی التکوین اولین ازلین که موجودین منه بدانان الهی
 یعنی الا ان الله منینا فتمت خلوه لنا اخذت عبوده والیان و سهووه الخطیئة
 و ان الجاهل که تامل و جوهم بدوتم استحال و تفصیل و موافق اوله و بکلیت
 حکم و شواهد غیریهان از این دو عالم منقذ بدوتم است که در حقیقت ما اثر
 حاصل می شود و ثبت نموده چون حمل نسبت باالت تفصیل چنانکه این نسبت را
 حمل نسبت سببی قرآن دارد پس باید ذکر حمد و الهم و در سورته خدا شکر و در
 و معضلات آن ذکر آنها علیهم السلام و در رسم الله الرحمن الرحیم باشد و همان اشاراتی که در
 معروض آمده باید در سورته مبارکه حمد و تفسیر و فصله باشد باطلعه اندک حقیقت
 سورته حمد که عالم تاملی است من البدن و الی الخ و هر موجودی از موجودات و هر
 یکی وجهی ربی و دیگر وجهی بقی خلقی لهذا این سورته مبارکه مشتمل بر ذکر و حمد است
 چنانچه ایدیم الله الرحمن الرحیم بر همین طور اما بعنوانی که ذکر وجهی بقی مستحق و مستحک
 وجهی ربی باطن صاحب بهر المؤمنین هم می نماید که رسول خدا نام و سلام فرموده که یا
 الله عز وجل فتمت فاعلم انک انی و بن عبدک فضعفالی و ضعفه لیس فی الخیر و ان
 کسی مفصل باجمال بگوید او را یا المؤمنین و جمع بین العالمین و ستر مع الخیر و بین بین
 النشأتین و بخیر و این نکته بدوتمی اورد که تا بدین حد نیست که اول کلام که
 بعد از سوره در این سورته مبارکه وارد است کلمه مبارکه الحمد و موافق اخبار چنانچه
 گذشت اول تفصیل بطریق بیخ عالم و حیل خسته الجنا علیهم الاف الحیة و انما عبوده الحمد
 کلمه الحمد پنج حرف مبارکه آمد و بساط این پنج حرف مبارکه چهارده حرف مبارکه است که

اشارات کلمه الحمد
 علامه محمد بن
 علی

که اشارت و چهارده معصوم است که از خسته الجنا علیهم الاف الحیة و انما عبوده الحمد
 از چهارده حرف مبارکه **الف لام ح ام ی م دال** و تامل این چهارده حرف مبارکه
 مشتمل بر چهار حرف غیر مکرر است یعنی **ح ی د** فاطمه صاحبین یا موسی
 دال حضرت یا بالعکس و چهار حرف مبارکه الف و سه حرف مبارکه لام و سه حرف مبارکه ام
 و در تاملی مقدسه چهارده معصوم هم چهار حرف غیر مکرر است یعنی فاطمه و حسین و علی
 و موسی و چهار حرف مبارکه که چهار حرف غیر مکرر است ان با چهار حرف مبارکه غیر مکرر
 و چهار حرف حرف الف چهار حرف نام محمد و باقی حرف مکرر باقی تمام مکرر سلام
 اید علیهم اجمعین و مناسبات حرفیه ظاهر و باطنی از مکرر است بهر این و طریقت
 بالاطلاق و الطریق و انصاف تاملی چهارده حرفی که مذکور شد از هفت حرف مبارکه است با
 تفصیل **الف ح ی د** که هر حرف نشان یکس از هفت نام معصومین علیهم السلام است
 که هر یک مخصوص به یکی از این اسما مقدسه مذکور است و بعد از وضع این هفت حرف مبارکه
 هفت حرف دیگر میماند باین تفصیل **ل ام م ال** و نیز این هفت حرف مبارکه
 نیز چهارده حرف مبارکه بعد از آنکه الف و لامی که در اول کلمه الحمد است و چهارده
 اسرار الحقیقت موافق اخبار چنانچه گذشت و از عرف اسم اعظم در بساط این پنج حرف است
 این پنج حرف چهارده حرف مبارکه که اشارت و دیگر آن چهارده معصوم هم و انما الحمد نشان
 علی علیهم السلام است و الاخر نشان محمد است **ح ی د** تفصیلی که انک گذشت
 محب صورت و لفظ و صرف بود اما محب معصوم و معنویت پس باید دانست که موافق تحقیق اکابر
 مصنفان اخبار حمل بر دو قسم است اول هجده حرف که خداوند عز و جل نه بر حرف و نه بر حرف
 حدیث مشهور است اما الاصحی ثناء طریقت است که انک علی بنک دلالت دارد و در این اخلاق

اشارات کلمه الحمد
 علامه محمد بن
 علی

بعد حصول درجه وجودی و معرفتی و توفیق بنیاد و عبادت و شکران و
 بخت ملک با نجات و کلامی است که در این بر اینها بصغات کالیه یا با با چاد و موعود که
 مشتمل باشند بر حکم و مصالح و لطایف هر چه در کار که از مشاهده مراد علم قطعی حاصل شود
 با انصاف و موعودها بر انواع صفات عالی و جلالیه و باریات کالیه و بنا بر اینها
 حقیقت خدایه و الیها و اولیها السلام که تمام و اکمل و اشرف و افضل موعودها هستند
 احکام از همه خواهند بود این است که موعودها را لوی حمد و ادبیت من دارند و مرتب
 علی تم و موعودها و نامی دارند که جمیع اهل بخت در خطبه ان لوی حمد است
 پس موعود و مشرق و شمس که ان الف و لام الهی و مفاد حق و صمیم و با چاه خواهد بود
 و این کلام مبارک در عبادان یعنی ان سور حمد است که موافق حدیثی که گذشت هر چند
 الهامی فرماید که الهی را این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موعودها را چنین بگوید
 بگو یا الهی هر که او را هدیه و محقق فرستگان از خوشی تو این عاجز امید و اجاب
 حضرت کربانی خطاب رسد که چرا تو این کلام که منک موعود بر زبان و اند مدیون
 طاعتت نکردی یا موعودها یا موعودها که تو این کلام صریح است تا
 بنویسم حق تعالی فرماید که شما این کلام را بخت نمایند الحدیث و انشای اینها المقصود
 و مقاصد اخروی کلمه رب العالمین و اعقب الهی و ذکر موعود **استقامت** و تقوی از الهی
 که اول تجلی و اول تفصیل حضرت محمد و حبیب یعنی حجت الهی علیهم السلام و انصاف و انصاف
 چنانچه لفظ توحید بی حرف و بیایط ان پنج حرف و دوازده حرف مبارک است و در
 مبارک آنها بی حرف مبارک پس در کتاب تائیدی حرف چنان بود لهذا در کتاب تائیدی
 ابتدا بنویزد و حرف مبارک اسم الله الرحمن الرحیم است و این معنی اول ظاهر و حرف است

کلمات الهی توحید
 حجت الهی و اول
 امام علی

در کلام ایشان علیهم السلام از خداوند مجید در قرآن کلمات بقیه موعود فی قرآن جل
 متعلق آدم من و به کلمات قاب علیه الایه و انوار در اجاز که کلمات در اینجا معنی
 معصوم حجت الهی علیهم السلام و انصاف و انصاف و در اجاز و باری و انصاف که در
 همه معصومین و السلام علیهم اجمعین هستند چنانکه و انوار در حدیثی که حضرت
 این است که حرفی حضرت نام علی بن ابی طالب و الهی و السلام بر خطای خود طاعت شد
 معصوم و توفیق و در او ای که با انصاف خداوند با و موعود بود که در هر حدیثی
 بحکم الحجت و صلی الله علیه و آله و سلم حضرت نام عرض کرد خداوند ای ای تو سلامی از حق
 مرا قبول خواهی فرمود و حال آنکه من آنم که مال نکره از رحمت من فرمودی و در هر حدیثی
 جای داری و تو از هر چه ترا و موعودین موعود و کلام ملک و الهی است من معصوم و موعود
 خطاب رسید که ای آدم این که ملک و الهی است تو امر کردم با عبادان بود که تو را
 این انوار بودی و اگر بختی تو صلی با ایشان علیهم السلام شده بودی که ترا از این خطبه
 کنم هر انصاف قبولی نمودم و میگویم این کار را الهی حال امتوسل با ایشان موعودین حضرت
کف اللهم بجاه محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الطاهرین من الهی انصاف
قبول توحیدی در از حدیث شریف و از حدیثی که در حدیث متعلق آدم من و کلمات
قاب علیه الایه و الهی که لفظ کلام پنج حرف مبارک است و بیایط این حرف مبارک
 حرف مبارک است پس موافق معصومین هر چه این عبارت مطابق خواهد بود و موعود
 عالم احوال و تفصیل یعنی تفصیل اول و تفصیل ثانی و در رعایت این معنی و احوال است
 کلامی را در حدیثی که جنالات و در و در آن نکرده که معصوم علیه السلام موعودها را در حدیثی
 حدیثی که روایت نموده از حضرت تم که عرض کردم بان حضرت که خبر را به مرا از قول خداوند

که مفید باشد و جعلها کلمه باقیه عقبه فرمود و همدگر است خداوند باین اما
که فرموده است اولها در عقب جلال نام و ذی قیات الحمر و حرف کلمه
باقیه نه حرف مبارک است و این که از فضل حضرت علیه و علیهم السلام نه اما مستند
و این ظاهر این نکته یعنی باین نظم کتاب تدوین شده و در حرف مبارک در هر قسم
دینی و عسکری مظهر نظر اقدس بارها آمده اما در قسم اول پس در طریقه مبارک که در کتاب
چنانکه در قسم اول از هر سیزده حرف مبارک و کلمه مبارک بود یعنی الحمد لله رب العالمین که
نورده حرف مبارک و اما در قسم دوم که قسم حدیث پس نیز در طریقه مبارک است یعنی یا الله
و یا لا اله الا انت که نورده حرف مبارک و معنی قسم حدیث فصل بعد از فصل اول
باشد که نیز نورده حرف مبارک و در چهار کلمه مبارک که اهدانا الصراط المستقیم که نیز
نورده حرف مبارک است و تحقیق نماید که نورده حرف مبارک قسم اول مستند به حضرت
احادی باین تفصیل **اح** ده **با** و بعد از وضع این حروف مبارک که الله و ان
حرف مبارک و دیگر نماید که نشان در یکایات بر آمده اند و غرض از این است که باین
مکرم از این نورده حرف مبارک جی الف و لام و هم خبری نیست و اخبار در این باب است
که تمام اسرار و این سه حرف مبارک و اشارات نهاده اند که شد فی الجمله و دیگر آنکه کلمه
الحکم که پنج حرف مبارک است و اشارات معالوم شد مفصل آمده و چهار حرف مبارک
در سه کلمه مبارک که در رب العالمین و تالی این چهار حرف مبارک بعد از وضع مکرم
نه حرف مبارک و بعد از این نه حرف مبارک که مبارک که نشان در یکایات
چهار حرف معصوم علیهم السلام و این چهار حرف مبارک از هفت حرف مبارک است باین
ام **ل** **ف** **ی** **ن** و این همان حروف مبارک است که در چندین موضع معانی

معانی و اشارات معروض است و بعد از تفصیل چهار حرف معصوم رب العالمین مشعر
آمده باشد و آورده حرف مبارک در دو کلمه جلیله **الین** **الکریم** و این مطلب ما بعد
گذشت و معنی عدد و آورده مقام نیز و تفصیل از این چهار حرف مفصل شده و بعد از
حرف مبارک و دیگر در سه کلمه جلیله مالک یوم الدین مبارک و آنکه در باب لفظ مالک
نیز آورده حرف مبارک و سه یوم الدین چهار حرف مبارک و تالی این چهار
حرف از هفت حرف است باین تفصیل **اولی** **م** **ل** **ف** **ی** **ن** و این همان حروف مبارک است که نشان
در موضع حدیث گذشت از جمله اینکه بنیاد آنها آورده حرف مبارک پس بعد از آن
که شروع بقسم دوم فرمود مفصل گفته و چهار حرف مبارک یعنی ان بنی و در کلمه
ایا لا اله الا انت و چهار حرف مبارک و دیگر در باب طریقه مبارک پس بعد از آن در مشعر
و دیگر در باب الصراط المستقیم نیز چهار حرف مبارک و در اخبار عامه و خاصه اخبار
سید و وارث که صراط المستقیم التماس علیهم السلام و ذکر اخبار خاصه از روی ملازمه لغات
شهرها اما اخبار عامه پس از هر قسم عمل المعوی که از اعیان علای عامرات روایت نمیشود
باستناد خود بسوی این خبر یا بوی که او روایت کرده است باستناد خود از حضرت ابو جعفر
که در حدیث مدعی میفرماید که عن الطریق الواضح و الصراط المستقیم الی امر و هم **ع** **ی** **ن** **ل** **ف** **ی** **ن**
در تفسیر خود در تفسیر اهدانا الصراط المستقیم میگوید قال مسلم بن حبان سمعت ابا بکر
لقول صراط محمد و الصراط المستقیم و هم چنین در تفسیر و کعب بن الجراح است از معانی
از ساری انساب و مجاهد از عبد الله بن عباس فرمود اهدانا الصراط المستقیم قال قولوا
معاشر العباد ادرشدنا الی جنت و اهل بیت علیهم السلام و حضرت تم میفرماید صراط
المستقیم انما هو من و حضرت جابر بن عبد الله میفرماید باین حدیث که در حدیث

صادق

و چون قبله موافق اخباری سورۃ ۳ و در میان امامیه و ضوای اهل علم ظاهر و پنهان
 بابت پس چون کلمات را محسوب شود تا ماسی و در کلمه مبارکه خواهد بود که مطابق
 با عدد حقایق یعنی با بیلی دوازده حرف مبارکی که از اسامی دوازده امام علیهم السلام
 از وضع مکررات حاصل می شود دیگر آنکه عنوان اول یعنی الحمد لله رب العالمین از کلمات
 تا ماسی و یک حرف مبارکت که مطابق است بابتیسم الله الرحمن الرحیم و تا می نصف آن
 چهل و سه حرف مبارکت که مطابق است بابتیسم الله الرحمن الرحیم و تا می نصف آن
 و تا می حرفین سورۃ مبارکه که عبارت از تسبیح یکصد و بیست و شش حرف مبارکت و بعد
 از وضع مکررات بیت و یک حرف میماند که مطابق است با زیر اسم الله الرحمن و بان رحمة الرحیم
 علیهم السلام و با حرف السامی مبارکه که معصومین علیهم السلام بعد از وضع حرف غیر مکرر
 آنها را دیگر آنکه در عرفان از جمله باعتبار موافق بعضی از اخبار معانی دیگر بخلاف این است
 چنانچه فرموده اند معصومین برودات و از ضلالت هتاری و آن دو حرف غیر
 است پس بعد از وضع این دو حرف نیز باقی حرف مبارکه که معانی معصومین علیهم السلام
 نوزده حرف مبارک خواهد بود باین تفصیل **الح م ده و ب ج ی ن ل ا ر س م ن ذ**
 و تا می این نوزده حرف مبارک مستلزم هفت حرف ا ح ا د ت ب این تفصیل **ا ح د ب**
و ط و چون این هفت حرف موضوع شود همانا دوازده حرف مبارک دیگر
 میماند باین تفصیل **ل م ی ن ل ا ر س م ن ذ** و بقیه این دوازده حرف بیت و یک
 حرف که مطابق است با نامی حرف مبارکه که بعد از وضع مکررات مهین نسبت خواهد بود
 اختلاف صلا و دیگر آنکه تا می این نوزده حرف مبارک سی و یک حرف است که مطابق است
 با حقایق اسم الله الرحمن الرحیم و دیگر آنکه تا می تیره و حرف مبارکه این سورۃ بعد از وضع

از وضع مکررات هفت حرف مبارکت باین تفصیل **ل ف ا م ی ن و**
 و بقیه این حرف مبارکه چهارده حرف مبارکت اما نامه نوزده حرفی که مذکور
 شد بعد از وضع مکررات هفت مبارکت باین تفصیل **ل ف ا م ی ن**
و و بقیه این حرف مبارکه دوازده حرف مبارکت و این همان هفت
 حرفی است که سابقا بکرات گذشت و تا دانی معلوم آمد دیگر آنکه تا می حرف ا ح ا
 این سورۃ مبارکه چهارده حرف مبارکت که مطابق است بابتیسم الله الرحمن الرحیم
 معصومین علیهم السلام و همچنین دیگر آنکه از تمامی کلمات این سورۃ مبارکه که بعد
 چون از حرف آخر کلمه اخذ کنند بعد از وضع مکررات آنها دوازده حرف مبارک
 می شود باین تفصیل **ب ا ل ب م ی ن ل ا ر س م ن ذ** باعتبار کلمات این سورۃ مبارکه که
 تسبیح بیت و نه کلمات بعد از سورۃ که ابتدای آنها حرف مقطعات و اما باقی
 که بیت و هشتی شود بعد از مناد که نه علامت اکر است و دوازده تا حرف
 و چهار آن برای عناصر و سه از برای موالید و این مجموع بیت و هفت میشود و
 عدد حرفها مقسم با عدد اسم عظیم گرفته اندای غیر مصلحت باید بود که در سورۃ
 مبارکه حمد من السید و لا نعم الشکر باشد و از آنکه حمد و الحمد صلی الله علیه و آله
 بحسب حرف از بر و بقیه و با بیاط و هم لب ا ح ا د و هم لب معانی ظاهر
 کلمات و هم لب بولطی آنها که عشر و از اعنار یکی از هزار و عکس آنها هم نبی
 آنچه معروض آمد پس باید که آنها علیهم السلام باشد در همه قرآن اگر چه در بعضی
 باشد موجود باشد و احادیث صحیحیه ناطق است باینکه ایشانند سورۃ حمد تا می و آن
 از جمله حدیثی است مشهور که مفاد فرموده اند بیک دیگر حضرت امیر المومنین و

فاطمه علیها السلام در حضور پیغمبر و چون آن حدیث شریف مشتمل بر مضامین کثیره
ترجمه تمام آنرا ذکر میکنم تا معلوم هم بچو لاهر و شسته بهر مندر شوند و آنرا بشناسند که
در ذیل حضرت ابی القاسمین و حضرت فاطمه علیها السلام در حجاز طائفه ای فرمود و
ملک بیکر گفتگوی ایشان در گرفت پس علی ام فرمود که ای فاطمه مادر من که پیغمبر مرا از حق
دوست دارد پس حضرت فاطمه ام عرض کرد و ایها ترا پیش از من میخاهد و حال آنکه
من زنده و او دهم و شاخه از شاخه ای او نیست از برای او و لایق غیر من نیست علی السلام
فرمود که ای فاطمه اگر بصدیق مادر من گفتار را بیاورم خدمت پیغمبر پس هر دو
رسول خدا آمدند و حضرت فاطمه ام عرض کرد یا رسول الله از ما کدام یک را بپذیرد
واری را یا علی را یا رسول الله علی و آل و سلم فرمود و تو دوستی نزد من و علی ام عزیز تر است
تو نزد من پس نگاه علی ام فرمود و ایانکم آن برای تو که من پس فاطمه ذات القیسم یعنی
فاطمه صاحب تقوی پس حضرت فاطمه ام عرض کرد که من دختر حاجه کبری هستم علی السلام
فرمود من پس صاحبها هستم فاطمه ام عرض کرد که من دختر سیده المهدی هستم علی ام فرمود
من خیر المومنین هستم فاطمه ام عرض کرد من دختر کسی هستم که در حق و کائنات من ربه قایم
فرمایند او را و علی ام فرمود من ولد محصانم فاطمه ام عرض کرد من دختر صالحات و محصنات
علی ام فرمود من آنم که جبرئیل خادم من است فاطمه ام عرض کرد من آنم که خداوند را در جلال
که بن در ایمان را بچل و صفت کرده مرا همه ملائکه جبرئیل و میکائیل علی ام فرمود من ملائکه
شدم و در جلال عباد برقی فاطمه ام عرض کرد من شریح شدم در رفیق اعلی و بود ملائکه
در عالم علی ام فرمود من حامله لولاء فاطمه ام عرض کرد من دختر کسی هستم که بر دنیا و دنیاوی علی
فرمود من صالح مومنین فاطمه ام عرض کرد من دختر خاتم النبیین علی ام فرمود من نیک

و نیک بر تریب فاطمه ام عرض کرد من خیر نایب علی ام فرمود من خیر کبر و زنجی
از طوایف بیان فاطمه ام عرض کرد من خیر که یاقی اکهار کل جان علی ام فرمود من مکمل از
فاطمه ام عرض کرد من خیر که بخرج اکهار یعنی الحسن و الحسان علی علیه السلام فرمود
مشائی و فرائد حکیم فاطمه ام عرض کرد من دختر بنی کریم علی ام فرمود من بنی اعظم
فاطمه ام عرض کرد من دختر صادق امین علی ام فرمود من حبل المتین فاطمه ام عرض کرد
من دختر صادق امین علی علیه السلام فرمود من حبل المتین فاطمه ام عرض کرد من خیر
بهترین خلق اجمعین علی ام فرمود من خیر جنکها و حرب فاطمه ام عرض کرد من آن که
می بخشد لیس کما هان و در تقوی علی ام فرمود من کسی بصدق فرمود انکتر و فاطمه
عرض کرد من دختر سید عالم علی ام فرمود من سید بنی هاشم فاطمه ام عرض کرد من دختر
محمد مصطفی ام علی ام فرمود که من سید الوصیان فاطمه ام عرض کرد من دختر بنی عرب علی
فرمود من خیر کبی فاطمه ام عرض کرد من دختر امین علی ام فرمود که من بطل باطلا و ربح
فاطمه ام عرض کرد من دختر شیع مشفع علی ام فرمود من قییم حب و ناز فاطمه ام عرض کرد من خیر
عج غفار علی ام فرمود من قارایان فاطمه ام عرض کرد من دختر رسول ملک دین
فرمود من خیر الحسن فاطمه ام عرض کرد من خیرة النبی علی ام فرمود من مکمل احضار
فاطمه ام عرض کرد من دختر کسی که فرستاده شد از رحمة العالمین و بهم روف و علی
علیه السلام فرمود که من آن کسی که فرستاده شد از رحمة الله من نفس جبرائیل که فرستاده شد
عن ربنا انکم فاطمه عرض کرد و ابنا یا انکباکم علی ام فرمود من تعلیم کرد در شیخ
حق و از ناز فاطمه ام عرض کرد من آن کسی که از او کس خاله که را که مراد است از ناز
آن علی ام فرمود من که شیخان من من علمی بطرف فاطمه ام عرض کرد که من که از ناز عالم

من غیر وزن علی تم فرمود من آن کسی که مشتق کرده است خدا عافایم مرا از اسم خودش
پس اوست علی و من علی فاطمه عرض کردن نیز چنین پس اوست فاطمه و من فاطمه علی
فرمود من حیات عارفین فاطمه تم عرض کرد من نجات راجعین علی تم فرمود من علی فاطمه
تم عرض کرد من طوایب علی تم فرمود من کفنی فاطمه علی ایضا عرض کرد من کافری علی
فرمود من کی کعبن قویه الذی احاطا قول فرمود علی تم فرمود من مثل کشتی نوح که هر که
سوار او شد نجات یافت فاطمه تم عرض کرد من نیز شریاب اویم در دعوت الهی تم فرمود
من طوفان او فاطمه عرض کرد من سوره او علی تم فرمود من نسیم بوی حفظ او فاطمه عرض
کرد و از من است نهضای اب و شیر و شرب و عدل و دین علی تم فرمود من طوبی فاطمه تم عرض
کرد من کباب مطوب علی تم فرمود من دق مشقه فاطمه تم عرض کرد من بیت المیر علی تم فرمود
سقف مزیق فاطمه تم عرض کرد من بر میسور علی تم فرمود من کلام من علم بغیر آن فاطمه
عرض کرد من دختر سید المرسلین الاولین و الاخرین علی تم فرمود من بر و قدر مشید فاطمه
عرض کرد من که از من است بشرد و سر علی تم فرمود من عبد از حضرت رسول احیاء الدیام
فاطمه عرض کرد من بزه زکی پس در این وقت سپهری فرمود صرف درین با علی پس بابرتیکاد
مطلب برضایت فاطمه تم عرض کرد من دختر آنکی هستم که ناله شد است با و قرآن علی تم عرض
من این اسلح فاطمه تم عرض کرد من ستان که بلع یغنی در خشت پس سپهرم فرمود که اگر
سقاقت روز قیامت فاطمه عرض کرد من خاتون روز قیامت پس در این وقت حضرت فاطمه
کرد یار و یار همه حمایت کان بچشم حرمت را و او گذار را با او پس علی تم فرمود ای فاطمه
من از استحقاق عصم و عباد فاطمه عرض کرد من کوشت او من علی تم فرمود من حضرت
عرض کرد من شرف علی تم فرمود من و فی زلفی فاطمه عرض کرد من حصا حصا علی تم فرمود

[illegible]

[illegible]

میزد میخان بدو میداد که در میال محبت با جامه و هجرت از حجاب پس از آنکه
بر او حق است و صفتی بود و بدینا عقیقت هر بنی بود میوند و سادها و خزان
شدن اند و بقا هم چون جوی نمی رسد هجرت می نماید در جلد شاف
اقتی را حجابی زبان در نظر آنش نماید پس دان این درازی حالت ان تری صغ
مینا بدست انگیزه وضع حلیه هستی جامه بدستند و خوب که اند و نظر می
جانهای بسته اند از اب و کل چون زهد از اب که باشد اول و از دست و در طور
علی بن ابی طالب و علی السلام که شربت قای حرم و معافوش جانانی آمد و در اخبار
مصرنی بغیر از یک میه وارد شد یکی آنکه از حضرت غنی کرد و دیگر آنکه فوت شد و آن
انجا که حالت ان حضرت معروف معارفی بود و در غنی حرمی لهذا ببارقی متبرک
که ان معنی را بدور و هر دو عبادت صحیح است و در اخبار از همان خبر رسید
است در احوال حضرت رسول ام در وقت مراجع و حق دان حضرت ام می نماید که
مقام قاتب توبین خطابی از جانب رب الارباب رسید که ای احاتم بابت در وقت
چون این خطاب می رسید بر حق و بدین نام و آن خود می کرد و نام حتی آنکه می نماید چنان
می کرد که نام عالم مرده اند و صدای تسبیح ملائکه را نمی شنید و چون حضرت کاتب
نسبت تسبیح عالم وجود و چون کل تمام فارقت التبرکات عالم میرو و در آن بود که
بالله مبارک و ان کنی که معنی یافتی در قوه سماع حضرت مهربان باشد یا قدری
داده باشد ملکه ارجات فوق این خیالات پیش از این الماس است بر جلا کرد بدین تسبیح
حیا از این تسبیح کردم در خلاف تا که کجی که خزان می نماید برخلاف و باطله به این
سبب مبارک از جمله جواهر این سور مبارک است ملا مدبر و ابی الحجابیه و در عنوان تسبیح

المكثرون

اولا و مضمر و مشعر شد بد و انزه کلمه مبارکه که عدد معروف لا اله الا الله است
 و یکی چنانچه این مایه خط است که حضرت امیر المومنین ع فرماید که هر که دوستی
 دارد اینک را در بنای دود خالص شده باشد از جمیع گناهان چنانکه خالص می شود طلاق
 کبیر که در دو و بیست و نه باشد احدی که مطالبه کند از او مطلقه را پس بخاند
 انما زسد خدا عزوجل را حق قلم و الله احدی از دوزخ و مرتبه بعد دست خود را بکشد
 و یکی یل الله الم الى اسالك باسم الله الحروف الطاهره المبارک و لا اله الا الله
 و سلطان العظیم یا راهب اعطانی یا مطلق الاساری یا مکار الزانیات یا من النار و صلوا
 علی و آل محمد و سلم و بقی من النار و اخری من الدنیا انما و ادخلی الجنة سالما و جعل
 دغانی اوله و آله و اولاده و سلمه و صلوا علی و آل محمد و سلمه و صلوا علی و آل محمد و سلمه و صلوا
 ان مستحانی است که در احادیث معتبره فرمود و هر که مرا که عظیم کنم و در این و صلوا
 و معاین و شریع اما با سلمه و شش حرف مبارکه که عدد اسم اهرت که عبارت باشد
 از سه چهارده و دوازده که نیز پنج تقسیم باشد و هر یک که نظم مذکور در وایه چایه
 بطریق بنیه و سیاط فاما در و عنوان سلبی پس هم بطریق زیر رعایت شده و هم بطریق
 بنیه و هم بنی و سیاط و لیکن در وایه چایه باعتبار اینکه این سورج توحید است
 اعداد توحید و دانه و رعایت شده اما عنوان اول از و عنوان سلبی پس دوازده و در
 مبارک است باین تفصیل **ل م ی و** و هم این دوازده حرف مبارکه از پنج
 حرف مبارک است باین تفصیل **ل م ی و** و سیاط این پنج حرف مبارکه چهارده
 حرف مبارک است پس هم شان خواهد بود چنانچه در وایه چایه و هم چهارده معصوم و هم بدین
 احاط علیهم السلام چنانچه سیاط کلمه مبارکه که ملید که هر حرفت نیز چهارده حرف مبارک

مبارک است باین تفصیل
 از پنج حرف مبارک است باین تفصیل **ل م ی و** و سیاط این پنج حرف پنج
 حرف مبارک است فاما عنوان دوم آن که و عنوان سلبی پس بعد از وضع حرف عطف یعنی
 کلمه مبارکه که لیکن که کفر احدی برش چهارده حرف مبارک است باین تفصیل
 و سیاط کلمه لیکن که نوزده حرف مبارک است که مطابق است با اسامی خسته
 الجنا علیهم الاف الحیه و الشاء و یازده اسم الله الرحمن و الشاء و انان نوزده حرف مبارک
 بنظمی است که سابقا اشارت بانها رفت از جمله اینکه نامی آنها مشتمل بر پنج حرف مبارک
 و است باین تفصیل **ی ع ف ن** و چهارده حرف مبارک و باین تفصیل
ل م ی و و سیاط این پنج حرف که مذکور شد و دوازده حرف مبارک است و دیگر آنکه
 نامی نوزده حرف مبارک مشتمل بر هفت حرف حادی و بعد از وضع آنها الیه و دوازده
 حرف عشرتی می ماند فاما دوازده چایه پس زیر این دوازده حرف مبارک بعد از
 مقدر هو که در همان ایه وافی حدیث مخصوصه مذکور است و با ص با هم جامع است
 من الاسیر که پس از آن احوال را بنی شک می کند و بنیه قلم و الله چهارده حرف مبارک
 باین تفصیل
 و سیاط این پنج حرف مبارک چهارده حرف مبارک
 است و نظیر این تریق و حرف در اسامی مبارکه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باین
 شیعیان و مذکور است بد و فاختلاف و بنیه کلمه مبارکه که اعداد و دوازده حرف
 مبارک است و سیاط این کلمه مبارکه نوزده حرف مبارک است که عدد زیر سلمه و ز و
 حنه الجنا علیهم الاف الحیه و الشاء و انان نوزده حرف مبارک که بقدر احوال
 که سابقا گذشت می شود و ذکر تفصیل از نام بنیت و الله الهادی

و نامی این چهارده حرف مبارک
 از پنج حرف مبارک است باین
 تفصیل **ل م ی و**

باید دانست که آن برای هر کلمه ظاهر است و باطنی ظاهر از برای اهل تقلید و فسر است
 و باطن خاصه اهل تحقیق و صاحبان تجربه است و هر چه چهار طایفه اند از طایفه اول
 خط ظاهر و باطن هر دو باشد و این طایفه را با صطلح اصل بت علمه السلام و بعضی
 در علم گویند و طایفه دیگر که خطی از ظاهر دارند و به از باطن پس آنها را بگویند
 و طایفه هستند که خطی از ظاهر دارند و از باطن آنها را بعضی پس آنها را بگویند
 که معتقدند و در اول الامر و طایفه هستند که خطی از باطن دارند و در ظاهر
 هم عقاید الهی اینها را برایت کرده در تفسیر و کلماتی ضلالت که بعضی از آنها
 بتناجبات الهیه و هم من فهم و هذا هو العلم الذی اسره الله الی نسله العار
 و بعد از این که از میان هم نمی افتد الی آخر الامر و همی فانی کلمات و تائید و تفسیر
 حرف و کلماتی که بر وجه ظاهر و باطنی هر دو حرف بر وجه ظاهر و باطنی هر دو حرف
 و به این حرف بت و هفت کلمه در آن نازل گشته و است و به این حرف و تفسیر ظاهر
 و باطنی و معانی و مضمون و چهار حرف و چهار حرف و چهار حرف و چهار حرف و چهار حرف
 در کلام ظاهر شود الفات و در کلام و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 بر کلمات و حقایق و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 غیر از اینست چنانچه این دو حرف حرف از اسم و وضع شود کلمه که باقی می ماند یعنی و کلمه
 شئی و چون همان را بگویند که الف باشد و وضع شود کلمه که باقی می ماند و کلمه
 و چون با لام وضع شود کلمه که باقی می ماند و کلمه که باقی می ماند و کلمه که باقی می ماند
 شود کلمه که باقی می ماند و کلمه که باقی می ماند و کلمه که باقی می ماند و کلمه که باقی می ماند
 و از لام و بهی افند و از هاء بمقام قریب رسند و اسم هو انان مهوریات که لاشی و بناها

و کلمه ها و از برای است و کلام و وسط ایشان است باینکه انسان خالق از او بود
 و این حرف است و از برای است و فصل و الف صوتی است و واحد و در خط و حجاب و
 و از برای است و یاض و دهان و ثلثه و ثلثه و در مقام ضرب نه عدولت که عدول
 حکمتی می گویند و ثلثه را مو اجمع اعداد داشته اند و عدد نه را عدد و طیار و گویند
 و در است و مجموع از دلایل و افراد و حرف و طاء و مؤلفات که حرف کلماتی گویند و بعضی
 سه را بر نه اصفافه کنند اسم هو ظاهر شود که با و قائم است هویت سایر موجودات را
 های الله را های ضمه گویند و اصل او حیرت و او عبادت است از او و چون با
 در هاء که پنج است ضرب کنند اسم حیرت ظاهر شود و چون اصل هم صحت است و صند و او
 و او ایشان همچو پندسته و وجودیه است پس بارزه و در شش ضرب کنند شش
 حاصل شود که مطابقت با عدد در حرف این سور می آید که و این عدد اسم احد است
 جل جلاله و لهذا می فرماید که قل هو الله و اسم هو انان شرف اسم است و باین اعتبار اول
 اینکه اسم با مشتق است یا علم یا اشان و اسم مشتق مافع از وضع و حرکت و در اینست پس آن
 عظمت و جلالت که در سایر اسماء در آنها نباشد و اسم علم را قائم مقام اشان گفته اند پس
 فرع از خواهد بود و اشان می شود پس اسم هو انان است اما خواهد بود و اسم انکه اسم حیرت
 بنوع غریبات که هر صفتی و کلمات و در آن بسته طوطی شود و بر آنکه اسماء مشتق و کلمات
 دارند اما اسم اول بر و صوفی است اسم اینکه امام میفرماید که و کلمات و حیرت و کلمات
 عنه پس حضرت علی در محو و تحریف و تائید است او بصفت را در محو نباشد و
 احاد را و بعد از آن حال و وضع است و هیچ اسمی از اسماء مشتق صحتی از دسه لا اول
 نیست الا اسم هو که موصوفی و صفتی است لهذا این اسم می آید که در محو و تحریف و کلمات

الارب لا يصلح للمقرب فان وقع خاشع من قبله مثل ان وجد الساطع لهذا
 ذكر وقوعه واخذوا منه بعضا في دار فرمود رافعه ووجه على العباد كرمته ما ذكره في
 صلى الله عليه واله وسلم وراو موجود باشد ويكوي يد سحان وفي العظم
 ويكثر اشارات رفت كرامته وفضل واكمل او حقيقه و...
 لهذا الواسع موافق اجار ودر دست سید ابرار والاطهار وعلیهم السلام
 الحیارات ودر کلمه مبارکه سحان فی العظم چهارده حرف مبارکست باین تفصیل
س **ن** **ح** **م** **د** وتمامی این چهارده حرف مبارکست باین تفصیل
 باین تفصیل اگر شش حرف مبارک مکرر باین تفصیل **ب** **ا** **ی** **ای** و...
 این شش حرف مبارک نیز چهارده حرف مبارکست باین تفصیل
 وتمامی این چهارده حرف مبارک از پنج حرفت باین تفصیل **ب** **ا** **ف** **ع** **د**
 بساط این پنج حرف دو انزده حرف مبارکست باین تفصیل
 وتمامی این دو انزده حرف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکررست یعنی **ب** **م** **ی** و...
 حرف الف و دو حرف لام و دو حرف کاف و دو حرف حاء اشارات باین اشارات برآ
 مکرر و غیر مکرر است اثنا عشر علیهم السلام مثل چند موردی خواهد بود که باین
 معروض آمد و در کلمه مبارکه العظم و چهارده حرف مبارکست وتمامی این
 رکوع بعد از وضع مکررات چهارده حرف مبارکست و باین تفصیل باین چهارده حرف
 مبارک از تمامی این حرف شش حرف دیگر میماند باین تفصیل **ب** **ا** **ی** **ای** **ب** **ح** **م** **د**
 این شش حرف مبارک نیز چهارده حرف مبارکست پس در حقیقت تمامی حرف جمع این ذکر
 جلیل اشان باینان علیهم السلام خواهد بود من السد والی الخ و بساط کلمه مبارکه

سجده زلغ خام

اشارت نکات کتب

اشارات واسرار کلمه جمع آلفه صمد برانیان

بحد و انزده حرف مبارک که حاصل از پنج حرف منور است که اشارت دیگر خواهد بود
 بر اینکه و از بر امام علیهم السلام از حقه الجنا الا الحقیقه و انشاء هشتاد و پنج حرف
 و بیست و هفت عالم بالا را بد و انوار از بر عظم برین چنانکه در حدیث گذشت و بگوید
 سمع الله من هذا ابن کلمه چهارده حرف مبارکست باین تفصیل **س** **ن** **ح** **م** **د** **ای**
ل **م** **ن** **ح** **م** **د** و اگر سحان بالجمیع و رب العالمین بگوید باز همین ماجر است
 این کلمه مبارکه در تفصیل اشارات سور حد گذشت و این نکته اشان باین است که
 تسبیح ملا علی و تعلیل احوال تسبیح و تعلیل معصومین سلام الله علیهم اجمعین است یعنی
 تسبیح ملکوتی هم و فایده ما تعلیل تسبیح و تعلیل اشان علیهم السلام است چنانکه در
 جزایات که سحان فصیح الملائکه و نیز اینکه تسبیح ملائکه با تسبیح مبارکه معصومین
 السلام است و احادیث ناطقه باین معنی سابقا بعضی مذکور کردید چنانکه در حدیث
 انصاری و صحاح و غیره میاید که منی الکریم ان رسول خدا هم از مسالو علی بن ابی طالب
 پس در دفعه آه کشید فرمود سوال عجیبی کردی و بعد از عبادتی فرمود که بدانی که
 خدای تم خالق کرد او را انوری از نور من و خالق کرد مرا انوری از نور او و هر دو از نور او
 و خالق شدیم قبل از آنکه خالق شود سماء و بینه و ارض و مدحیه و بنود طوبی و نوحی
 نور ظلمتی و نه صیغی و نه جوی و نه هوائی و نه بخاه و نه سال پس بدانی که خدای
 تسبیح کرد نفس خود را پس ما تسبیح کردیم او را و تقدیر کرد ذات خود را پس ما تقدیر کردیم او را
 و تجدد نمود عقل خود را پس ما تجدد نمودیم او را پس شکر کرد خدای تم این را بر او پس
 خالق کرد از تسبیح من اسما را پس نگاه داشت او را و زمین را پس گسترده او را و دریاها را
 پس عقیق کرد افعال و خالق کرد از تسبیح علی مملکت و قریب را الی ان تقوم لهم الساعه و...

د

داد است که حضرت معین باید که اختیار بخواهد نمود در جای دیگر
 معین باید که چنان مقام قاب قوسین رسیدم خطای از جانب رب العزیز
 که ای احمد بابت در خدمت من چنان خطا برآوردیدم بر خود و بر این
 شدم و چنان پنداشتم که تمام عالم مردمانی برادر من است که حضرت
 رفت رفت انجام خیال باطل و غیر واقع معنی دیا معنی فرماید بلکه چنان خود حضرت
 صلی الله علیه و آله مقام قار رسید که بقیه می شود ارا و بوی اختیاری و کلیان
 حضرت نسبت بنمای عالم وجود حاجت جمله خداوند و کانی است و این باب
 در و کورت است عیان معنی که معین باید که کایا اکیلیا کتلیا
 یعنی محکم می آید و یاق با دشاهان است و کل عالم است

اشارات بکتابه حضرت
 نسبت بنمای عالم وجود
 کلام وی کرد در این باب

و چون حضرت مقام فنا رفت در حقیقت کلام مقام فنا رفتند و چنان است که در
 مرحله چقدر از اسرار هست که کشف اختلاف در میان است و اینها نشان
 بر سر او و موافق اخبار هر که برده بر دارد از دنیا بیرون رود تا حریفه بخشد
 پیوسته این معنی قائم است پس تا می تواند با این جهت علی الدوام در فنا و بقاء هستند
 تری البیال الخبها جامد و می بوی انتخاب و این است معنی شعر مشهور که عارفان
 می در می کنند و این مرحله بی از نظر کوتاه بینای دوست و چشم بی بصیرت
 ادراک آن کور پس پیش از این است که بریدن تیغ را بدو چنان نکند چنان
 تیغ کلا است تیغ اسیرت که نیست و است که در و حال آنکه بعد چنان مقام فنا رفت

بطریق تفصیل سلطنت کبر و محمد و الهی صلی الله علیه و آله و سلم میرسد و این
 است معنی چشم سرین دنیا کرد و هر چه در دنیا و بر او روی می آورد بعد است
 انکشاف سلام الله علیه امعین حیرتی دیگرها همدیگر حاصل با بیجهت و کفر که
 در حال انصاف و معرفت اما که عبادت باشد از سبحان ربی الاعلی و بعد اهل و اکمل
 و اشرف از کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر اسم العظیم میرسد اما در اینجا
 الاعلی باید بود و در کلمه مبارکه سبحان ربی الاعلی چهار حرف مبارک است
 تفصیل من بح ان ربی الایح که و تمامی این حرف مشتمل بر پنج حرف
 غیر مکرر است باین تفصیل **س ح ن ر ع** که نشان است محبة الحاکم
 الالهی و الشاه در میان چهار حرف معصوم علیه السلام چنانچه در مواضع
 گذشت و بعد از این حرف مخرج دیگر می آید باین تفصیل و بقیه این حرف نیز
 چهار حرف مبارک است باین تفصیل **ال خ ل ف ا م ف ا م** و تمامی چهار حرف
 اول از نه حرف مبارک است باین تفصیل **س ح ن ر ع** و بقیه این حرف نیز
 چهار حرف مبارک است باین تفصیل **ی ن ا ل ف و ا م** و تمامی این چهار حرف
 مبارک بر چهار حرف غیر مکرر است باین تفصیل **ل ف م** و در حرف یا و سه حرف
 پنج حرف است و این المعصومین سلام الله علیه امعین مذکور شد که چهار اسم
 مکررات معنی فاطمه و حنین و جعفر و موسی علیه السلام پس نشان که این
 چهار حرف غیر مکرر چهار معصومین سلام الله علیه مبارک است انان مکرر شده
 کمال مناسب خواهد داشت و باقی این حرف مکرر با تمامی مبارک مکرر چنانچه در
 چند مورد اشارت باین مرحله سابقا گذشت و در کلمه الاعلی و بعد در آن حرف

اشارات بکتابه حضرت

اشارات بکتابه حضرت

مبارکت که ایشان است بدو نوزده امام علیهم السلام و چنانچه تمامی کلمات ذکر
 در کتب مع کلمه مبارک است تمامی کلمات ذکر بجز دین و کلمه مبارک است و کلمه مبارک
 بنبره رب الاعلی چهارده حرف مبارکت باین تفصیل **الف لام میم نون**
 و تمامی این حرف مبارک که از ترکیب آنها حاصل می شود الف میم
 لا ضحی لطفه و بیابط کلمه مبارک که هجده دو نوزده حرف مبارکت باین تفصیل **ب باح**
ام میم و الله و اشارات عجبه در این دو نوزده حرف مبارکت و هجده دوازده حرف
 معروض میاید بیاسیجان الله که ذکر و کلمه وقت برخواستن مسجیت که ایشان بخود اقوم
 و اهد و ارفع و ابجد است و در کلمه مبارک که بحول الله اقوم دو نوزده حرف مبارکت
 که در تمامی این حرف مبارک که بحول الله اقوم دو نوزده حرف مبارکت باین تفصیل **ب باح**
 که ایشان است بحسب الخفا علیهم السلام باین نشان که بیابط این حرف مبارک دو نوزده حرف
 مبارکت باین تفصیل و در کلمه مبارک که اهد و ارفع ابجد نیز بعد از وضع حرف عطف
 دو نوزده حرف مبارکت و بیابط کلمه اقوم نیز دو نوزده حرف مبارکت باین تفصیل
 و در کلمه اهد و ارفع ابجد **ب باح اه اقا فم میم** و تمامی این دو نوزده حرف مبارک مشتمل بر سه
 حرف غیر مکرر است یعنی **ل ق ی** و سه حرف الف و و حرف خا و و حرف و و
 و و حرف میم پس اشارات باین اشارت بر اساسی غیر مکرر و اینها نیز علیهم السلام
 ما معنی خواهد بود و بیابط کلمه اهد و ارفع دو نوزده حرف مبارکت باین تفصیل **ال**
ف ق ا ف ع ی ن دال و اشارات عجبه در این حرف مبارک که بیست و سه حرف
 و بیابط و ارفع چهارده حرف مبارکت و بیابط کلمه ابجد نیز دوازده
 حرف مبارکت و از آنجا که مکرر عرض شد که ایشان کاتب چهارده حرفه بر میگرد که غیر

اشارت بحسب الخفا علیهم السلام
 و ارفع و ابجد و ابجد

بر میگرد و ظاهر و باطن و ظاهر و باطن باین چنانکه صریح حدیث است و بدو
 و در حقیقت و در حرکت و در سکون لهذا چهارده حرفه در زمان تمام معراج این معنی
 عمل آمد که هر کفنی متعلق بر کفنی از ایشان وجودیه میشود و در وقت اول متعلق
 بظاهر است و در وقت ثانی متعلق بباطن و لهذا در وقت اول تفصیل و کثرت
 از کار و بیات و مقرر آمد زیرا که در عالم باطن کثرت حدیث می شود و در وقت دوم
 بر حال عبد قلمه میکند و تحت الیاف رب العززی و لهذا کلمات آن دو وقت متعلق
 و همانا اگر کفنی شود کلمه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا اله الا الله
 در این کلمات مبارک که در هر صفت آنهاست از جمله اینکه تمامی حرف مبارک که این کلمات بعد
 از وضع مکررات دو نوزده حرف مبارکت باین تفصیل **س بح ان ل ه و م د ک و**
 دیگر آنکه در کلمه سبحان الله و الحمد لله همگی نوزده حرف مبارکت باین تفصیل
 چنانچه بیابط و در بر اساسی حقه الخفا علیهم السلام نوزده حرف مبارکت و در اشارات
 نوزده حرف از تفصیل سابقه معلوم می شود و در کلمه مبارک که لا اله الا الله نیز دوازده
 حرف مبارکت و صریح صریح از اهل بیت رسید که ایشان در حرف مطهرات لا اله الا الله
 دیگر آنکه اشارات اسم اقدس الله سابقا بقدر العباد و دارنده و چهارده معصوم علیهم السلام
 گذشت و اینها بیابط کلمه مبارک الحمد لله چهارده حرف مبارکت باین تفصیل **ال ذ ل**
ام ح ام میم دال و تمامی این چهارده حرف مبارک مشتمل بر چهار حرف غیر مکرر است
ف ح ی و چهار حرف الف و و حرف لام و سه حرف میم پس اشارات با هدا یاتش بر این
 مکرر و غیر مکرر بدو نشان خلاف کافعی خواهد بود و اشارات بسیار دیگر است که در
 من القول بعد از عرض میاید **باب ششم** و در بیان اشارات ذکر تعداد است سابقا

اشارت بحسب الخفا علیهم السلام
 و ارفع و ابجد و ابجد

س بح ان ل ه و م د ک و

اشارت بحسب الخفا علیهم السلام

گذشت که مقام اتحاد معانی با قیام قیامت و شهادت و قیامت در این باب مذکور
که بدو از آنجا که قیامت دو قیامت است یکی قیامت صغری که عبارت باشد از قیامت قائم
الاحمال علی اهل البیت و الله حی الخیر اخبار و احادیث بی اندازد در این باب وارد گشته و
تسبیح را از آیات قرآنی که در باب قیامت وارد است موافق احادیث معتبره بیان فرماید
شده و چون این مسئله کوشش در هر خاص و عام آمده دیگر حاجت به ذکر آن احادیث و آیات
نبوت و برای هر یک بیان و احیاناً بعضی از احوال فقره از کتاب حضرت دانیال علی
نبیا و الله علیه السلام که صریح در این باب و احادیث از علمای اسلام و عنوان اهل علم
ملفوظ نگاشته فکر بفرموده اند معروض میبایم و کم تر از اولی و ثانوی مذکور
ان کتاب حضرت دانیال ده و دو برقه فضیلت که از آنجا تا با خبر مهم مقصد حضرت
ان کثیر از فرمائی و بنویست حضرت حتی مباح و کلامت و احادیث اهل علم اسلام و
و محبة رعایت همه و حفظ از تحریف هر چه و تضاری و طوائف دیگر بجز با خبری اسکات
نفرموده بعضی از سالکان و و جامع دیگر را نیز خبر داده و همه را بجز خبر داده معانی کلمات
و در صدهای الهی است که بر او نازل گشته و ملائق میگویند و چون بر زبان صریح حکمای
فرنگستان او را بر زبان فارسی ترجمه نموده اند و آنچه موافق ترجمه فرنگیان است بعضی نقل
میکنیم که بهر چه محل سخن نباشد و در فصل دهم آن کتاب مذکور است که در سال کرم
ملاک فارس کلامی بدایینا که اسمش بهر بلاط شریف که مستی گفت که بدایین کلام
و کبر و در عظیم است پس بان کلام توجه نموده و بیاوریم و در آن ایام من دانیال داسال
در روزهای سده هفتم حزن بودم نان لذیذ نماند بخوردم و گوشت و شراب نماند و در
شد تا با انجام روزهای سده هفتم خورشید را ندیدم و در روز دلت و در روز دلت و در روز دلت

بلاط شریف

ماه نخستین من بیکاد نمر عظیم حدیث بودم و چنان خود را بر پیش من میگردانیدم و از آن
بیت شخص را بر یکتان و کمرش بر او عاز بسته و بدین مثل جوهر بر پیش من و در پیش
نمایند و در پیش من مثل مغالهای آتش و باد و هادی و با بهایش مثل مرغ صیقلی را و
کلامش مثل صدای جهات بود و من داسال به شفا آن رویا را دیدم اما مر و دانی که
بهتر هم بود ندانم و بیاورم و بداند و بدان که از پیش عظمی برایشان افتاد و بهر محقق شد
فرار کردند و من بهر شفا ماندم و این رویای عظیم را دیدم و وقوت و دقایق نماند و در آن
خوش من بودی و بداند شد و هیچ طاعتی ننگاه نداشتم و از آن کلماتش را شنیدم و در
حالی شنیدم از آن کلماتش را من و در پیش من بروم عنووم و از آن و سخن من نموده و
بر آنوهایم و گفته های دهم ایستاد و توجه نمود و در جای که بماند و من گفت که ای
پسندیده دانیال بگمائی که بتو میگویم توجه نما و در جای ایستاد است بابت و بر آن کلام
مقبول شد و ایام و هنگام گفتش این کلام با من از آن ایستادم و من گفت که ای دانیال
زیر از روز اولی که دل خود را بدو نمودن مثل ساحق و خوشی و در حضور و صدای
بر ریاضت و ادب و کلمات صریح شد و من بسبب کلمات اهل علم امیر و در طواف فارسی
بیت و این روز در برابرم مقاومت نمود و از آن یکایک اندیش سر را از من جدا نمود
آمد و من در آنجا از مملوک فارس ماندم و همه اهل علم نمودند با خبر که در ایام این بقیع تق
واقع می شود ایامم زیرا من در و با است بروزهای ایام دارد و صیقلی مثل این کلام با
شد و روی خود را بر زمین نهاده لال ماندم و از آن یک شکلی مثل مائش بر آنم که با هم را من
نمود که دهان خود را گشودم و شکم شد با آنکه در برابر من ایستاد و گفت ای ایام
این رویا مصداق ایام من جدا شدند و طاعتی ننگاه نداشتم و این بناء ایامم باین ایام

سکام نمودن چگونه قادر بود و چون که ثبت بمن از این وقت و نیز ایستاد
و بعضی درین باقی نمی ماند و بآن شکلی که مثل نالین ادم بود مرصع نموده بمن
داده گفت که ای مرصع کننده من پس سلام بر تو دلیلی و قوی باش و همان گفت
بمن بقوت یافته گفتم که ای اقام بگو زیرا که هر بقوت داری و ای کویر که پس از این
مکالمات و وقایع چند فقره در این فصل ذکر فرموده منقل بعقل با نهم می رود
اما کلمات نالین فصل یک و یکست و دشت منقل قطع فرموده و آن کسی را که
دانیال در این مکاشفه دیده بود و خبرهای مفصل از امان سلاطین چند حضرت
دانیال هم داده و چون سخن طول دارد و در ذکر تفصیل چندان فایده که متعلق به
مقدمه باشد نیست ایراد می نمودیم تا آنکه منقل بعقل و نهم شد منقریه را
وقت سرور می گشتی که از جواب پس از آن وقت قائم است و اهدایت داد و زمان
که از بودن طوایف تا باین زمان نبوده است و دفع خواهد شد و بدان زمان فرست
هر کسی که در کتاب مکتوب یافت شده است بجات خواهد یافت و از خرابی کان و دهان
بسیاری سپیدار خواهند شد بعضی جهت حیات ادبی و بعضی از برای شرف و حیات
ادبی و دانشمندان مثل جناب سپهر و کلماتی که بسیار بر آراء صداقت رهبری نمایند
مانند کوکب تا ابد بالا و در خفا خواهند بود اما اقوال دانیال کلمات ادعای کن و کتاب را
تا بزمان انجام کار محقق می سازد یعنی که بسیار که در علم زیاده کرده اند و گاه من و
بغیر نکریم و انیک و شخص دیگر یکی باین طرف می رود یکی بآن طرف می رود
و یکی برود ملبس شده بکمان که بالای بیهای می رسد و گفت که انجام این عجایب
تا چند می کشد و از هر حد ملبس شده بکمان که بالای بیهای می رسد و گفت که انجام این عجایب

و زمانی که دست راست و دست چپ خود را بر روی آسمان بلند کرده می گویند یا
خبر که برای ملت زمان و زمانها و این زمان خواهد گشتند و بعضی نام شایسته بر آن گشت
وقت حق مقدس همی این حوادث با انجام رسیدن شنیدم اما در آن نگفتم و گفتم که ای
اقام این حوادث چگونه خواهد شد او گفت که ای دانیال راه خود پیش گیر زیرا که این
کلمات تا زمان آخرین حق و حق مندر بسیاری پاک و سفید و قال که داشته خواهد شد
و از آنکه مشربین رفتار خواهند نمود و لهذا همی از شرب این دلت نخواهند نمود اما
و انتم ندانم خواهند کرد و زمان دفع شد و برای دانیال و بعضی مثل مکرم و
خبر یکی از او و دولت و نور و خواهد شد بود و حواله حال کی که انتظار گشت
بر روزهای یک هزار و سیصد و بیست و پنج برسد اما آنکه انجام کار و راه حق در این گشت
که به ترحم کنند از نموده و در انجام آن روزها در مضیقه خواهد پیاد و ای کویر که
تا انجات کتاب حضرت دانیال هم و برای تعیین علامت و اسکا و معرفت آن زمان
بمعنای امر چند نفر از سلاطین دیگر ذکر فرموده و در هر مقامی علامتی و مدتی
فرموده تا آنکه علامت و مدت تریف و ملایق حضرت صلی الله علیه و آله و آله را با
کرد که منقریه را بگو تا به نظران و محبوبان مشتبه گشته از میان ببرند و از عظمت احوال
دهت و هوایانی که در این نالین از حکام و بی بر حضرت روی داده از قرائی که در
هم ذکر فرموده و در حقیقت انما بیهای سابق نبوده برای اسفار یا اینکه این نالین در گذر
از طبرستان که عظیم القدر است که عبارت باشد از نعت پیغمبر از زبان صلی الله علیه
و آله و مقام شند حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی حضرت محمد صاوالت
علیه این است که اگر انصاف نماید و آن کلام حق بگوید و در عظیم است و در آنکه منقریه را

بنی تا کید نموده که بان کلام توجه نموده رویاراهم تا سیم اینکه میفرمایند که در آن
روزهای هفته حزین بودم مان لذت بردم و در کمال مجاهدت و فداکاری
بودم چهارم آنکه چون نظر کردم باین شخص مصلحت بعالم لباس کمرش بر زانو
بست و بجز از عفت و جلال آن شخص نقلی فرمایند که در مکاشفات و مناقبات
ذکر نموده پنجم اینکه میفرمایند که او از کلامش مصلحتی جماعت بود و عارف دانا
میدانند که این معنوی کلمات بر کمال رفعت این حالی کند مثل اهل صدای آنا الله
در کوه طود از شجاعت و سست لال کردن اهل حق و صاحبان فیض و اسما از فرمودی
بر مسکری که آن صدرا نسبت بسطان میدادند باینکه از جانب سلطان بود از کج
مناجات باشد و از شجاعت ششم آنکه میفرمایند که در شبهای آن رویاراهم امام ربیع
که بهرزه من بود و هرگز از کد و در زین عظیم بر ایشان افتاد و هفتم آنکه میفرمایند که در آن
وقت قوت من باقی نماند و دولت خویش من بزبونی مبدل شد و هیچ طاعت آنکه بکند
تا آنجا که میفرمایند و حکام که متنش این کلام را بمن بر زبان ایستاد و بمن گفت که ای دانا
مقرب جلاله آنکه هیچ فضا و نایبی انهم ذکر عطف بر آن فرموده زیرا که امری که
معتاق باجای حضرت قائم محمد اله فرجه باشد البته عظیم خواهد بود که اعظم از آن
مستور و پنهان است زیرا که جمیع مراتب غیبیه باطنیه و اسرار الهیه هم مقام ظنون بجای تفصیل
آمد بطوری که از بسبب غایب مسا و ان حضرت سلام الله علیه هم اسرار و عبادتگاه
شد و بعد از آنکه بعضی از سالکان را خبر میدهند مثل اسکندر و جی و طوطی و میفرمایند
که در آن وقت سر و زبر که میکانی که از جانب پیران قوت قائم است خواهد ایستاد و دانا
تکلیفی که از بودن طوالت تا باین زمان نبوده است واقع خواهد شد و این معنوی را خبر میدهند

است از حضرت قائم و لهذا میبایست قائم و عبارت خواهد ایستاد و میبایست
از توفیق شکستنی مستند به عبادت چنانکه در بیان اسلامیا معروف است که پس از
آنکه در آخر آن عالم رجب و سیم عالم کبر شد و از اسلام بخبر ایستاد و از آنگاه آن حضرت هم
ظاهر خواهد شد باین است که میفرمایند و هجده عالم مروت با لجه که در ایام آخرین بقوم تو
واقع می شود امدم زیرا که حق و با صفت بر روزهای ایستاد دارد بعد از فقر آن حضرت
و در آن زمان قوم تو هر کس که در کتاب بگوید یافته شده است نجات خواهد یافت و آن
خواهد کان در خاک زمین بسیاری بیدار خواهد شد بعضی جهت جرات ابدی و بعضی
از برای شرمساری و سخاوت ابدی این فقر نیز صریح است بوقایع که در عهد آخرت
هم روی خواهد یافت و او چنانکه در اخبار وارد است که بعد عید و شقی رانند
خواهند کرد و هر که اطاعت کند نجات ابدی سر از آن ره که نوزاد با الله مخالفت کند
ابدی گرفتار خواهد بود بعد میفرمایند و آفتابان مثل جناب پیغمبر و کسانی که دنیا
براه صداقت و هدی نمایند مانند کواکب تا ابد الابد و در خزان خواهند بود و این فقره
صریح با لجه مذهب امامیه از جهت ائمه اطهار علیهم السلام که در هر ابراه صداقت
و هدی فرموده اند و بعد از آنکه از آنجا بعبیر پیغمبر کواکب فرموده و تا ابد الابد و آخرت
سلطنت با ایشان علیهم السلام خواهد بود و در خزان خواهند بود بعد میفرمایند
تو این دنیا را کلمات را بحق کن و کتاب را بر زبان انجام کار محترم ساز چون که بسیاری که در آن
علم زیاده کردند این فقره صریح و کثرت بر این مدعا زیرا که ماجر او حضرت هم همیشه مکتوم
مکتوب بوده و تا اسقار و قیاس با خلق خوف نکرد و طاعتان زیاد نشود و ماجر آن
نسخه نیاید و بعد از طوالت تا باین زمان نبوده است واقع خواهد شد و این معنوی را خبر میدهند

محترم دیگرانکه تمامی آن نزد و در حرف بعد از وضع مکررات لغوی در هر حرف مبارکت
 باین تفصیل **اله** **لاب** **دش** **دن** **م** **س** **وی** **ع** **ص** **ف** **خ** و تامل
 مبارکه هفت حرف تقوا اودان بعد از وضع آنها بعد از دود و اسوه حرف
 مجرد خواهد ماند و اصل اشارات نیز در هر حرف سابقا مخرج کرد باید و معنی
 آن حدیث مفصل در حقیقت تکرار بیخبرجه و کلمات اذان بیت و ربکه حضرت سلام
 علیه مخصوصه بر او هر یک معنی جداگانه بیان می نماید از این قرار چهار تکبیر
 اذان هر یک متعلق بر یکی از اركان اربعه و عالمی از عوالم خواهد بود و چون اذان
 بظاهر اول حرکت است لهذا چهار تکبیر در او معتبر است لاجل آنکه اقامه که مقام حال
 و متعلق بنا بر این است و کثرت کلمات لهذا اذان بتانی و اقامه گفته می شود اما اقامه
 بتعجیل باید گفت و تانی و اقامه در او مطلوب نیست باعتبار سرعت حرکت و سیر باطن
 نسبت بظاهر اری و عمل و صل عین شود نزدیک آتش سحره تکرید بغير عجاب
 الیک و بقرصی و چهار تکبیر اولی و در حرف می شود بعد در حرف بسیار بطی و در
 حرف سالی امام علیه السلام که بعد از وضع مکررات بتانی می نماید چنانچه بسیار در
 که هشتاد و چهار است مطابق با بنیه اسامی چهارده معصوم علیه السلام
 اینکه بسیار دو تکبیر خرد و تکبیر اقامه که چهارده و در حرف مطابق است با حرف زب
 اسامی مبارکه و دوازده امام علیه السلام و با بسیار پس امام از هر اربعه اشارات او
 سابقا گذشت دیگر تفصیلا اشارات اسم الله بود که معروض آمد و اخبار بر طبق او گذر
 شد که کوتاه نظران و خست نکند و بنیه کلمه مبارکه که اگر بجز حرف الف جاری نیست
 اشارات این حرف مبارکه بوجوه بعد از آن معروض کردید و اما کلمه مبارکه که استیذان

اشارات کلمات اذان
 علیهم السلام

حرف

این کلمه است که با اربعین بعد از وضع مکررات هفت حرف و تمام بنیه
 این حرف از هفت حرف و بنیان هفت حرف و دوازده حرف مبارکت و اشارات
 کلمه **لا اله الا الله** تکرار گذشت و در هر کلمه و بنیه مبارکه که استیذان چهار رسول الله
 جمعا نوزده حرف مبارکت و اشارات آن معلوم و محقق کردید و حال آنکه این کلمه مبارکه
 حاجت باینکه اشارات ندارد بعد از آنکه در چهار رسول الله سیزده حرف مبارکت و
 چنانچه اسم چهارده بنیاد گذشت و تکرار معصومین سلام الله علیهم اجمعین بتانی
 میباشد که اشارت می شود این سیزده حرف بتانی که سلام فاما بتانی کلمات اذان که
 مواضع جبرائیل است علیه السلام این کلمات در حقیقت چنانچه حدیث معارف حضرت امیر
 المومنین و حضرت امام حسین علیه السلام هدایت الخلق بان تا طاعت در وقتی که
 حضرت امام حسین شش ساله بود و در اندک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و حضرت امیر حاضر بودند در حضرت رسول ام از حضرت زبیری و انوی مبارک نشاء
 میان دجیم حق باین و لهای مبارکه حضرت ابوسید بن حضرت امیر عرض کرد یا رسول
 الله دوست میداری فرزند من حسین را پس حضرت فرمود چگونه دوست نمیدارم او را
 و حال آنکه او معصومی از انصای من است پس حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله آیا کلام
 یک از ما را بیشتر دوست داری یا حسین را پس حضرت امیر عرض کرد که ای پدر
 هر کس که اهل شرف باشد اجابت نبوی میجویم و اقرب است نبوی او میجویم پس حضرت امیر
 فرمود یا معاویه سبکی تا من ای حسین عرض کرد بل ای پدر اگر تمام بنی حضرت امیر
 اما امیر المومنین اما الهان الله او من اما و نیز المصطفی اما خاتم علم الله و خاتم
 خلقتی ای عالم اما الله او خاتم الله من خلقتی اما جبرائیل الله الملائکة و المومنین

اشارات اشخاص اولاد
 الامه اثنی عشر علیهم السلام

حدیث فاطمه حضرت امیر و حضرت
 اباجین علیهم السلام و تفصیل
 نمیکند اشارات علی علیهم السلام
 و علی بن ابی طالب و فاطمه

ان بعض موابه قوله واصفوا بحمد الله جميعا الى ان قال ثم انما صاوة المومن انما هي على
 انما هي على الصالح انما هي على خير العمل الذي تزل على اعدائى سال سالكه بنى واقع
 للكافرين ليس له دفع الى ان قال ثم انما الذي به عبيد الله انما ترحبان الله الى ان قال ثم
 انما هي الجنة والنار المحرر اما كلهم على الصاوة بنى على حرف كسب الطاو
 دوازده حرف مباركت بعلالون انك جميع ان دوازده حرف مباركة ان هفت حرفت باين
 تفصيل **ح ا ي ع ن ل م** وبنيت اين هفت حرف تير دوازده حرف مباركت
 تفصيل **الف ا ي ن و ز ل م** وتمام اين دوازده حرف شتمل بر هفده حرف غير مكرره
 يعني **ف و** رسد حرف مباركه الف و دو حرف مباركه يا و دو حرف توفيق و دو حرف
 بن اشارات و افي نهش بر اساسي غير مكرره و عكروا ثمانية عشر عليهم السلام مثلا چند
 موردى ظاهر بود كه كذبت و نظره اين حرف مباركه در ايه و افي ضاياه و استقبل
 البر و مستغفر و در چند مورد از اساسي مباركه معصومين سلام اميرالمؤمنين
 موجود و معين كرد يك بعلالون انك تمامي دوازده حرف جاسل ايهت حرفا
 باين تفصيل **الف ي ن و م** و اين همان هفت حرفت كه در چندين مورد بن
 و اشاراتش معروض كرد بد و در اغلب موارد مهربان تر بليات و كلمه مباركه الصاوة
 اولان بر او شش حرفت و چون دو دفعه ذكر ميشود دوازده حرف ميشود و ديكر انكه
 بنيه اين كلمه يازده حرف بعد اسم هو و عطاقيات باينيه اسم الله و اسم محمد
 و تمامي اين حرف شتمل بر هفت حرف غير مكررات كه بنيه انها چهارده حرف مباركت
 و مهربان نكند است انكه مفسر مايند انشا الله صاوة مؤمن ديكر انكه حرفت
 بعلالون حرف مكرر پنج حرف و باين پنج حرف چهارده حرف مباركت باين تفصيل

اشاره كلمه ح على الصاوة
 بر ايشان سلام اميرالمؤمنين

وضع يافته

الف ل ا م ص ا د و ا و ت ا و اگر بعضى را و الف محسوب شود بيزه اين
 طوبى و چون الف بجاي و و محسوب شود اين حرف چهارده حرف مباركه **ال**
ف ل ا م ص ا د و ا و ت ا و تمامي اين حرف چهارده حرف غير مكرره و در بعضى
م ص د ت و باقى حروفش مكررات بن اشارات و افي نهش بر اساسي
 و مكرر چهارده معصوم عليهم السلام مثلا چند موردى خواهد بود كه كذبت و اما
 ح على الصالح بن تفصيل اشارات ح على كذبت بعلالون انك تمامي حرف مكرر اين كلمه
 مباركه نه حرف باين تفصيل **ح ي ل ا ل ا ح** و بنيت اين نه حرف چهارده حرف
 است و اين است تفصيل الحروف **ا ا م ا ل ف ا م ل ف ا** و حرف غير مكرر اين
 كلمه و حرفت يعني **ع ف** و بنيت اين دو حرف سه حرفت يعني **ي ن ا** و باين
 سه حرف هفت حرف چهارده حرف مباركت و اما كلمه ح على خير العمل بنى و لا تفصيل اشارات
 ح على كذبت و ديكر انكه باين كلمه ح على خير العمل بنى و لا تفصيل اشارات
 حرف چهارده حرف مباركت بعلالون انك باين كلمه ح على خير بنى چهارده حرف مباركت
 و ديكر تفصيل لازم بنيت و اشارات تكيير و كلمه لا اله الا الله معروض شد و اما كلمه قد
 قامت الصاوة كه دو اما كه گفته ميشود بنى بعلالون اشارات كلمه الصاوة كه اساسا
 كرد بد بر تمامي اين كلمه دوازده حرف مباركت و اشارات ديكر بيزه در هريك از اين
 موجود است و هذا من القول يا معروض بنى ابد و الحمد لله
 او لا و احرا و ظاهر و باطنا و صلى الله
 محمد و آل الطاهرين و بنى بليات
 كبريا و كبريا و كبريا و كبريا
 محمد صا و محمد صا و محمد صا

تفصيل
 بيان اشارات كلمه ح على الصاوة
 بر ايشان سلام اميرالمؤمنين

اشارات ح على الصاوة
 بر ايشان سلام اميرالمؤمنين

اشارات ف ل ا م ص ا د و ا و ت ا
 بر ايشان سلام اميرالمؤمنين

